۵۴۵

خطی اهدائی	کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی.
۸۳۰	

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

کتاب .... مجموعه از چند شرح و رسالات

مؤلف ....

جلد (۸۲۰) از کتب (خطی) اهدائی

آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب

۳۱۵۲۵

۱۲۴۷۹۰

۱۲۴۱۷۲

خطی اهدائی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

۸۲۰

۸۲۰

کتاب الاحتراقات

له ایضا

کتاب الثمرة ... المحقق الطوسی

۸۲۰

صد ...

شرح قرانات از ابو معشر بلخی

کتاب الاختیارات له ایضا

کتاب الاتصالات له ایضا

کتاب الثمره تالیف المحقق الطوسی

شرح کتاب ثمره بطلمیوس از محقق طوسی

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب ... مجموعه شرح قرانات
مؤلف ...
جلد (۸۲۰) از کتب (خطی) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی اهدائی
۸۲۰

کتابخانه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم اعز بالاتمام

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین ولا عدوان الا علی الظالمین

والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله اجمعین اما بعد

چنین گوید ابو معشر بلخی رحمة الله علیه که تاثیر ستارگان از

قران عالم علوی بر عالم سفلی بیشتر پدید آید و قوی تر باشد

از تاثیر اتصالات دیگر خاصه تاثیر قران زحل و مشتری

واز قران این دو ستارهٔ علوی کارهای بزرگ پدید

آید اندر عالم سفلی و قران ایشان اندر بروج بر چهار گونه

بود اول قران عظمی باشد دوم قران کبری سیم قران وسطی

چهارم صغری بود و قران ایشان از مثلثه بمثلثه اندر

مثلثهٔ دوازده بار قران کنند واندر مثلثهٔ دیگر سیزده بار

قران کنند مثال وی چنین باشد که چون آغاز قران باول

دقیقهٔ حمل باشد دیگر قران بقوس بود بدو درجه و نیم و قران سیم باسد

پنج درجه وچهارم اندر حمل بود بهفت درجه و نیم و قران

پنجم اندر قوس بده درجه و قران ششم اندر اسد بود بدوازده

درجه و نیم و قران هفتم اندر حمل بود بپانزده درجه و قران

هشتم اندر قوس بود بهفده درجه و نهم اندر اسد بود به بیست درجه و دهم اندر حمل بود به بیست و دو درجه و نیم و یازدهم اندر قوس بود به بیست و پنج درجه و دوازدهم اندر اسد بود به بیست و

وهفت درجه و نیم و قران سیزدهم در ثور بود باول دقیقه

وبگردد از مثلثهٔ آتشی بمثلثهٔ خاکی و همچنین قران کند اندر مثلثهٔ

خاکی سیزده بار و انتقال کند بمثلثهٔ بادی و قران کند

و باز انتقال کند بمثلثهٔ آبی و قران کند سیزده بار جمله این

قرانات اندرین چهار مثلثه پنجاه قران بود بوسط مثیره اما

قران عظمی آن بود که چون قران کنند اندر حمل و مثلثات

وی دوازده بار و اندر ثور و مثلثات وی سیزده بار و اندر

جوزا و مثلثات وی دوازده بار و اندر سرطان و مثلثات

وی سیزده بار و همچنین اندر دوازده برج تا آخر حوت صد و

پنجاه قران کنند اندر مدت دو هزار و ششصد و هشتاد سال اما

قران کبری آن باشد که اندر چهار مثلثه قران کنند چون آتشی

وخاکی و بادی و آبی پنجاه قران باشد در مدت نهصد و شصت سال

وقران وسطی آن باشد که در مثلثهٔ قران کنند دوازده بار

یا سیزده بار اندر مدت دویست و چهل سال اما قران

صغری آن باشد که چون قران کنند این دو ستارهٔ علوی

اندر یک مثلثه تا آنگاه که قران کنند دیگر باره و این قران

در مدت بیست سال بود یا نوزده سال واین را قران صغری
گویند گفتار اندر تاثیر قران عظمی آن بود که بگردد
حالهای عالم سفلی بکلی وحال ملتها ودولتها دیگرگون شود
وموضع گرم سیل سرد سیل شود وموضع سرد سیل گرم
سیل شود ودریاها بیابان گردد وبیابانها دریاها گردد
وطوفان وعجایبهای نو در عالم پیدا آید وشهرها خراب گردد
وخرابیها آبادان گردد وصورتها، مردمان از حال بحال
بگردد ودیگرگون شود زبانها وخط وبلاغت وفصاحت
وصناعت ورتبت وسیرت وبیان وخلقت خلایق
بگردد وحال چهارپایان ووحوش دیگرگون شود وتاثیر قران
کبری همچنین حالهای عالم را بر نیمهٔ قران عظمی دلیل بیرون آمدن
پیغامبری بود بحق وهمچنین دولتها وخلقتها بگردد وملت و
شریعت وی اندر میان خلایق بماند وتاثیر این قران
مانده بود بقران عظمی از خراب گشتن جایها وآبادان
گشتن ومانند آن چنانکه یاد کرده شد وتاثیر قران وسطی
نیمهٔ قران کبری باشد وهمچنین اندر وقت انتقال این اوان
حالهای نو پدید آید وبگرداند دولتها وملتها وانتقال کند

دولت از خاندان بخاندانی وماننده حال این قران بنیمهٔ
حال قران کبری بود اما تاثیر قران صغری ماننده بود
بنیمهٔ قران وسطی وچون قران صغری قوی بود بگرداند دولت
از خاندانی بخاندانی واگر ضعیف بود دولت بگردد وخارجیان
بیرون آیند بر ملکان وخونهای بزرگ افتد میان ایشان وطالع
وگرد آمدن لشکرهای بسیار بود واگر برج قران اندر وتد طالع
سال بود از اوتاد یا مایل الوتد بود آن حال زودتر پدید آید
ومشهورتر باشد گرد عالم وقوی تر بود واگر برج قران از اوتاد
طالع سال ساقط باشد این حالها دیرتر پدید آید ومشهور نگردد
واین حالها که پدید آید بر ناحق بود وچون خواهی تا بدانی
که حال آن مردمان در دولتها وملتها که پدید آید چگونه باشد
بنگر برج قران وآن ستاره که مستولی بود بر برج قران
اگر برج قران زحلی بود یا شرف یا اوج یا مثلثهٔ زحل و
زحل مستقیم بود اندر برج قوی تر بود از مشتری وستارگان
دیگر وهمه ستارگان تدبیر بوی دهند دلیل کند بر پدید آمدن
ملکی جبار ومتکبر وجابر وقاهر وسیرت بد وآیین بد نهد و
خویشتن را بیند وکس را نیکو نخواهد وبر جنگ بود وحصارها

دنبالها بسیار کنند و کجاهای دشوار و بیابانها و کوهها
بسیار باشد و مردمان را رنج بسیار نماید و مردمان لشکر
وی بیشتر مهمانکسان و سفلگان باشند و بصورت نیکو
کم بوند و اگر جامها پوشند درشت بود و اگر این سفاهبر آن
او را شریعت دشوار بود و اندران شریعت او را حکم
بسیار بود و آن شریعت را مردمان بدشواری قبول کنند
و او را بجنگ از اعمال خود بازدارند و این قوتها که یاد کرده
شد اگر مشتری را بود یا بر برج قران مستولی مشتری باشد
آن سفاهبری که بیرون آید بازهد بسیار بود و شریعت وی
آسان تر بود و مردمان بطوع و رغبت اندران شریعت دران
آیند و عبادت بسیار بود اندران شریعت و مردمان
ملت با صیانت و امانت باشند و اگر ملک باشد که بیرون
آید گویند که آن ملک بازهد و پرهیز و با انصاف باشد و
رعیتان و مهتران و اشراف پدید آیند و اگر مریخ با ایشان
یار باشد یا مستولی باشد و یا مستولی را قوت دهد حربهای
بسیار رود و اندر وقت پیدا آمدن آن شریعت بادولتی
و اگر این قوت کننده آفتاب باشد سیاست و رسم ملوک

و آیین نو و تربیت نیکو بسیار باشد و آن ملت با دولت و
با نظام و اگر زهره بود آن ملت را و آن دولت رامشها طربهای
بسیار باشد و مردمان آن دولت و ملت زنان و شهوت
راندن و لذتها مایل باشند و اگر عطارد بود اهل آن ملت و
دولت دانا باشند و راغب بوند بعلمهای باریک چون فلسفه
و هندسه و نجوم و طب و صنعتهای باریک چون زرگری و
نقاشی و طبیبی و مانند آن و اگر قمر بود مردمان بتقلید مشغول
باشند و هیچ چیز را حقیقت نجویند و با خبار و تجسس احوال
مشغول شوند و اختلافها در میان ایشان بسیار افتد و حالها
ایشان بی نظام بود و بر سیرت ایشان ثبات نبود و همچنین باید
آمیختن طبع ستارگان با یکدیگر از مقابله و تربیع و تثلیث و
تسدیس و هر ستاره که قوی تر باشد اندران قران فعل وی
بیشتر بود و ظاهرتر و پایدارتر بود و همچنین نگاه باید کردن
بقوت و ضعف کواکب و باید گفتن بآن مقدار که واجب کند
و دلالت باشد تا صواب افتد والعلم عند الله ۵ ۵ ۵

قران الکواکب فی الحمل

قران مشتری و زحل اندر حمل دلیل کند بر آنکه سفلگان و دونان

فروشوند و اشراف و محتشمان برانند و پیدا آمدن کسانی
که در شریعت سخن گویند اندر ناحیت مشرق و بدید آمدن
دولتها، نو و فراخی نعمت اندر حد مشرق و کشادگی هوا و
بارانها، با منفعت و بدید آمدن ایمنی و عدل و انصاف
و ناچیز گشتن جور و ستم و آبادان گشتن جایها، نیکو و رباطات
گشتن موضعها و جایگاه عبادت و نیکو گشتن حال مردمان
مشرق   قران زهره و زحل اندر حمل دلیل کند بر آمدن
بارانها، بسیار و تاریک شدن هوا و خنک گشتن عالم و بسیار
و خصومت افتادن در میان زنان و مخاطره ایشان و تباه
گشتن احوال خداوندان لهو و طرب و کاسدی در زمینها
و جایها، مرتفع والله اعلم بالغیب والحقیقة   قران عطارد و زحل
اندر حمل دلیل کند بر تباه گشتن حال اهل قلم و خداوندان و
بدید آمدن عسرت و درویشی اندر کار ایشان و زیان صنعتها
و زیان بازرگانان اندر تجارتها و بسیار گشتن حیلت و مکر و
سحر و آمدن رعد و برق و تاریک شدن هوا و سرما، سخت و
افتادن اراجیف و زیادت شدن مشغولیها و هو اعلم
قران ماه و زحل   اندر حمل دلیل کند بر بسیاری آمدن باران

و بیشتر آن بود که بی منفعت بود و تباه گشتن حال مردمان
عامه و ظاهر گشتن دل و عبرت اندر ایشان و درویشی
و گریستن و زاری و مرگ مفاجاة و بیماری اندر کودکان
و مخاطره زنان حامله و افتادن خبرها، دروغ و دل مشغولیها
و هو اعلم   قران مریخ و مشتری   اندر حمل دلیل کند
بر کشادگی هوا و میل بردن بوی و افتادن خلاف و منازعها
در میان اشراف و خداوندان صلاح و سخن گفتن اندر شریعتها
و مذهبها و دیانتها و ازین سبب حرب افتد در میان ایشان
بسبب مذهب و مخاطره وزرا و اشراف و قوت گرفتن
خداوندان سلاح و عزیز گشتن آلت حرب خاصه اندر حد مشرق
و هو اعلم   قران زهره و مشتری   اندر حمل دلیل کند بر
نیکویی حال زنان و بسیاری نکاحها و آمدن فرزندان و محبت
و صلاح زنان و راستی و امانت اندر میان مردمان و عزیز
گشتن زمینها و جایها و کشادگی هوا و هو اعلم   قران عطارد
و مشتری   اندر حمل دلیل کند بر بدید آمدن علم و توحید
و پیدا گشتن حکمت و عزیز گشتن صناعتها و سود یافتن
مردمان از تجارتها و بدید آمدن عقل و خرد اندر میان مردمان

وطلب کردن کارهای حق و عزیز گشتن کتب و آلت
و رآفان و گشادگی هوا و آمدن باد صبا قران ماه
و مشتری اندر حمل دلیل کند بر گشادگی هوا و نیکو [حالی]
حال مردمان عامه و فراخی نعمت و خرا افتادن راست [و]
و صیانت و امانت اندر میان مردمان و ایمنی راهها
قران زهره و مریخ اندر حمل دلیل کند بر بسیاری ابر
و بارانها و بسیار گشتن زه گوسپندان و اشتران و
بسیاری گیاهها و مبارکی سال و پدید آمدن فسق و فجور
اندر میان زنان و بسیار شدن اهل فساد و رباط بلاه
و افتادن منازعت میان خداوندان لهو و اهل اقالیم
مایل باشند بفساد قران عطارد و مریخ اندر حمل
دلیل کند بر بسیاری بانگ بوق و دهل و غارت و
خلاف میان مردمان و پیدا کردن سخن دروغ و بر مهر کردن
از حقیقت و خیانت کردن و دروغ گفتن صناعان و
تاریک شدن هوا و آمدن رعد و برق و غلبهٔ دزدان
و ناایمنی راهها و بیم شکسته شدن کاروانها و پدید آمدن
فتنه و آشوب اندر ناحیت مشرق خاصه اندر میان خداوندان

سلاح و دبیران و بازرگانان و مردمان رعیت
قران ماه و مریخ اندر حمل دلیل کند بر گرمی هوا و
تشویش اندر میان خلق و بانگ و شغب و کشتن و ظفر
نایافتن خداوندان سلاح بر ایشان و پدید آمدن جوارح
و آشوب و فتنه افکندن اندر میان مردمان اما ایشان
هلاک شوند و پدید آمدن علت سرخجه و آبله اندر کودکان
قران زهره و عطارد اندر حمل دلیل کند
بر خشکی و آمدن باران و لیکن بیشتر ابر بر گذرد و
نیکوی حال مردمان عامه اندر ناحیت مشرق والله اعلم
قران ماه و عطارد اندر حمل دلیل کند بر بسیاری مکاتبت
و رفتن پیکان و تجسس احوال و جاسوسها و طلب کردن
احوال ملوک از خزانه و هو اعلم بالغیب والهادی و الصواب

قران الکواکب فی الثور

قران زحل و مشتری اندر ثور دلیل کند بر زیادت شدن
مال و جاه خداوندان صناعت و حشمت دهاقین و بر
زیادت شدن چارپایان و عزیزی صناعتها و رغبت
کردن مردمان بکشاورزی و آبادان کردن جایها و

زیادت شدن گاو و گوسفندان و نیکوی حال نبات
و صلاح مردمان و ایمنی و فراخی نعمت و موافقت اندر
میان مردمان خاصه اندر ناحیت جنوب قران
زحل و مریخ اندر ثور دلیل کند بر تباه گشتن حال
خداوندان سلاح و بدید آمدن فتنه و آشوب و تشویش
و بدی احوال سرهنگان و سپاه سالاران و کاسد
گشتن آلتها، سلاح و آمدن رعد و برق و تاریک شدن
هوا و زیادت شدن سرما و تباه گشتن نبات و بدید آمدن
ملخ و کرم اندر غلها و مرگ اندر چهارپایان قران
زهره و زحل اندر ثور دلیل کند بر بسیاری باران
و گذشتن ابرها و نیکوی حال نبات و چهارپایان و
زیادت شدن گاو و گوسفند و بیماری اندر زنان و
کاسدی اندر بندگان مادینه و خصومت در میان زنان
و مردان و میانه بودن حال خداوندان لهو و طرب
و تباه شدن عطرها قران عطارد و زحل اندر
ثور دلیل کند بر خصومتها و عداوت در میان عامه خلق و
دشواری و عسرت اندر کار بازرگانان و افتادن گرد

و غبار و تاریکی اندر هوا و رعد و برق و سرما و الله اعلم
قران ماه و زحل اندر ثور دلیل کند بر ابر و باران
و نیکوی نبات و قرار رسیدن غلها و برکت بسیار اندر
گاو و گوسپند قران مریخ و مشتری اندر ثور دلیل
کند بر بدید آمدن تشویش و فتنه اندر میان اشراف قوم
و ظفر یافتن بر خداوندان سلاح و گشادگی هوا و زیادت
شدن گرما قران زهره و مشتری اندر ثور دلیل کند
بر زیادت شدن صلاح مردمان و راستی و صیانت
و امانت و بسیاری عقد و نکاح و پارسائی زنان و آمدن
فرزندان و شادی اندر میان مردمان و رغبت کردن
مردمان بپاکیزگی و ساختن جامها نیکو و زینت و تنعم
قران عطارد و مشتری اندر ثور دلیل کند بر راستی
بازرگانان و ایمنی و نیکوی حال صناعان و سعادت
علما و اهل قلم قران ماه و مشتری اندر ثور دلیل کند
بر نیکوییهای احوال مردمان و فراخی نعمت و زیادت شدن
گاو و گوسفند و افتادن خبرها شادکننده و سعادت دهقان و
سکان قران زهره و مریخ اندر ثور دلیل کند بر بسیاری

شادی و نیکوی حال خداوندان سلاح و رغبت کردن مردمان
بعشق و فجور و زنا کردن خاصه اندر زنان و مغنیان و
اهل طرب و پدید آمدن بیماریها از حرارت و گرمی و خشکی و
آفت زنان و جوانان و بسیاری بارانها و میغ و تیره
گشتن هوا قران عطارد و مریخ اندر ثور دلیل کند
بر آشکارا گشتن دروغ و زیان بازرگانان و دل مشغولی
صناعان و اهل قلم و هو اعلم بالغیب قران ماه و
مریخ اندر ثور دلیل کند بر افتادن خبرهای دروغ و
منازعت اندر میان رعیت و بیرون آمدن عامه بر
اهل سلاح و بیماری گاو و گوسپند و خشکی هوا و قوت
اهل فساد قران عطارد و زهره اندر ثور دلیل کند
بر نیکوی حال بازرگانان و صناعان و عزیز گشتن جمله
امرها و روایی بازارها و نیکوی حال پیشه وران و سلاح
و اهل دیوان و ادیبان و اهل کتب قران ماه و زهره
اندر ثور دلیل کند بر نیکوی و شادی اندر میان عامه
مردم و نیکوی حال بزرگان و ملکان و بریدان و جاسوسان
و رسولان و بد بها و کودکان خرد و زیادت شدن

چهارپایان و افزونی آبها اندر جویها و رودبارها و چشمها
قران ماه و عطارد اندر ثور دلیل کند بر سلامتی مسافران
و رواج بازارها و بسیاری عمارت و زراعت و خشکی
و تاریکی هوا قران الکواکب فی الجوزاء
قران مشتری و زحل در جوزا دلیل کند بر پدید آمدن شریعت
و نبوت و نکاح کردن اندر کتب و اخبار و پدید آمدن
کتبها که اندر مذاهب صحیح گویند و مقالتهای نو گویند و نامها
نو نهند و مردمان از آن خوشتر خوانند و غلبه طبقه را باشد
که منسوب بستاره باشد که اندر اوقات قران علوی آن
ستاره را قوت بیشتر بوده باشد قران مریخ و زحل اندر
جوزا دلیل کند بر تباه گشتن هوا و عفونت گرفتن وی و جستن
بادهای عواصف و تاریک گشتن عالم و پدید آمدن فتنها و
تشویش اندر میان خلق و عداوت و خلاف و تعصب افتادن
و ریختن خونها بناحق و پدید آمدن بیماریها الوان بالوان
و بدی حال اهل مصر و شهرهای جزای قران زهره و زحل
اندر جوزا دلیل کند بر بارانها بسیار و ژاله و رعد و برق
و منازعت افتادن اندر میان مردمان و زنان و مخاطره

زنان حامله و فروبستگی کار کسانی که صاحب طالع ایشان
زهره باشد و نیکوی حال مشایخ و دهاقین قران عطارد
و زحل در جوزا دلیل کند بر بادهای مخالف و تاریکی
هوا و رعد و برق و بیماری و مرگ مفاجاه و خصومت
و عداوت اندر میان مردمان و فروبستگی کارها و
دل مشغول اهل قلم و هو اعلم بالحقیقة قران ماه و
زحل اندر جوزا دلیل کند بر بادهای مخالف و تیره گشتن
هوا و گذشتن ابرهای باران و میانه بودن حال مردمان
قران ماه و مشتری اندر جوزا دلیل کند بر نیکوی حال عامه
و فراخی نعمت و افتادن خبرهای بحق و سعادت و قوت
حال بزرگان و ملکان و رسولان و نیکوی آب و زمین
و غلها و میوهای بستانی قران زهره و مریخ اندر
جوزا دلیل کند بر رعد و برق و باران و خصومت اندر
میان اهل عشرت و منازعت زنان با مردان و مشغول گشتن
بفسق و فجور و فساد و آشکارا شدن بدیها قران عطارد
و مریخ اندر جوزا دلیل کند بر بادهای مخالف و تشویش
در میان مردمان و تباه گشتن بازارها و نا ایمنی راهها

وزاین افتادن اندر مال بازرگانان و بیماری اندر جوانان
از آبله و سرخجه و طاعون و مانند آن قران ماه و مریخ
اندر جوزا دلیل کند بر افتادن خبرهای دروغ و اراجیف و ایمادن
فتنه اندر میان مردمان و بدی حال عامه و آفت غلها و
تباهی حال زرگران و میوهای بستانی و هو اعلم قران
عطارد و زهره اندر جوزا دلیل کند بر نقصان میوها و بیماریها
الوان بالوان خاصه از سردی و بلغم و سودا و ساختن
کیمیاها و سحر و افسونها و کاسدی پیشها، تنگ کاران و مکر
و حیلت مردمان اندر شهرهای که بجوزا منسوب باشند و الله اعلم
قران مریخ و مشتری در جوزا دلیل کند بر افتادن
تشویش و آفت اندر میان مردمان و منازعت در میان
اشراف و اهل سلاح و خراب گشتن جایها عمارت کردن
و بیماری مردمان از خون و آبله و تبها، گرم بوند شام
و نیکوی سلاح و اهل سلاح و هو اعلم قران زهره و
مشتری اندر جوزا دلیل کند بر پارسائی زنان و بصلاح آمدن
ایشان و اهل طرب و مغنیان و افتادن نکاحها مصلح
و نیکوی حال جوزاستان و فراخی طعام قران عطارد

ومشتری در جوزا دلیل کند بر آموختن علمها، شریف و
بزرگ ونیکوی حال فقها واهل حکمت و پیدا شدن حق
وناچیز گشتن باطل ومنفعت بازرگانان وقوت عطاردیان
قران ماه وعطارد در جوزا دلیل کند بر نیکوی حال
اهل تجارت واستقامت کار صناعت وران واهل
حکمت واهل قلم وراستی وامانت اندر میان مردمان و
خیانت کردن زنان وخلاف کردن ورغبت نمودن
زنان بردان وآموختن علمها، نهانی وسحر وافسونها
قران ماه وزهره اندر جوزا دلیل کند بر نیکوی حال
عامه ورغبت کردن نکاحها وتوالد گشتن فرزندها
اندر ارحام وروا شدن حاجتها از زنان واهل شادی
قران ماه وعطارد در جوزا دلیل کند بر خواندن
کتابها وعلمها، اوایل وخبرها وفرستادن رسولان و
رسیدن نامها وسلامت مسافران وشادی عطاردیان
وآمدن بادها قران الکواکب فی السرطان
قران مشتری وزحل اندر سرطان دلیل کند بر نیکوی
کار مناخ ودهها قیر واهل ضیاع اسراف وافتادن

خلاف

خلاف اندر میان قضاة وائمه وتباهی کار دونان و
سفلگان وحقیران ونیکوی حال مشتریان وتباهی حال
زحلیان والله اعلم قران مریخ وزحل اندر سرطان دلیل
کند بر پدید آمدن فتنهاء عظیم وحرب افتادن وقتال
کردن وگرد آمدن لشکرها، بزرگ وفزونی جماعت
از خداوندان سلاح وترکان وپدید آمدن خروجها
وسرماها، صعب وژاله وبارانها، با قوت ورعد
وبرق وبلاها، گوناگون وقوت اهل فساد وجور وستم
سلطانیان اگر قران بوسط السما بود مرگ ملکی بزرگ
بود واگر تحت الارض بود دلیل کند بر خراب شدن شهرها،
بزرگ وزلزله اگر قران بناحیت مغرب باشد دلیل بیرون
آمدن خوارج باشد اگر نهم وسیوم باشد بدی حال مسافران
باشد وخراب شدن جایها، عبادت والله اعلم بالغیب قران
زهره وزحل اندر سرطان دلیل کند بر زیادت شدن آبها
اندر چشمها وبارانها وابر ومیغ وخشکی هوا ودل مشغولی
زنان وافتادن علتها وخوفها اندر زهرویان قران
عطارد وزحل اندر سرطان دلیل کند بر دشواری معیش

بازرگانان ورسیدن رنجها وخوفها برین طبقه وناروائی
کارهای صناعان وفروبستگی کارها قران ماه وزحل
اندر سرطان دلیل کند برابرها وبارانها وزیادت
شدن آبها وفروبستگی کارهای سلطانیان والله اعلم
قران مریخ ومشتری اندر سرطان دلیل کند بر فتنه
ونکبات اندر اشراف وائمه وبیرون آمدن خوارج
بر اهل شریعت ومقهور گشتن خوارج بود واهل فساد
واهل سلاح قران زهره ومشتری اندر سرطان دلیل
کند بر نیکوی حال اشراف وسعادت وزرا وقضاة
وائمه واهل دین واهل نسب وشادی نمودن ومیل کردن
بشادیها ورسیدن حلاوتها وراحتها باین طبقه ونیکوی
حال سلطانیان قران عطارد ومشتری
در سرطان دلیل کند بر پدید آمدن علم وحقیقت و
رغبت کردن مردمان بدانش وزیادت شدن علم و
عقل اندر میان مردمان ورواج بازرگانان با منفعت
خاصه اندر شهرهای خراسان وکسانی که بسرطان
منسوب باشند قران ماه ومشتری در سرطان دلیل

کند

کند بر نیکوی حال عامه وفراخی نعمت وموافقت در میان
مردمان ونیکوی غلها ونباتها ودرستی وسلامتی مسافران
در آبها وجانوران آبی قران مریخ وزهره در سرطان
دلیل کند بر فسق وفجور وبی شرمی زنان وظاهر شدن
فساد وآمدن باران وپدید آمدن میغ وتاریکی قران
عطارد ومریخ اندر سرطان دلیل کند بر دروغ گفتن
مردمان وافتادن اراجیف وتباه گشتن راهها وقوت
دزدان وزنان مردمان خاصه بلد بابل قران ماه و
مریخ اندر سرطان دلیل کند بر فساد وبدی حال عامه و
شورش وغوغا وبیرون آمدن بر خداوندان سلاح وول
مشغولی سرطانیان وشهرهای سرطان قران عطارد
وزهره اندر سرطان دلیل کند بر نیکوی حال دبیران واهل
حکمت وخداوندان علم وادب ومنفعت بازرگانان
ورواج شغلها، پیشه وران وخریدن زینتها وجامها،
مرتفع قران ماه وزهره اندر سرطان دلیل کند
بر نیکوی حال عامه وزیادت شدن شادیها وراحتها
اهل عشرت ونیکوی حال مسافران وصاحب خبران خاصه

مسافران دریاها و سلامت کشتیها و الله اعلم قران ماه
و عطارد در سرطان دلیل کند بر بزرگی عوام و
تیزی بازارها و خواندن نظم و نثر و حکایات و تواریخ
و حرکت رسولان و سلامت مسافران و امیر راهها

قران الکواکب فی الاسد

قران مشتری و زحل اندر اسد دلیل کند بر پدید آمدن
پادشاهی بزرگ اندر حد مشرق خاصه اندر اقلیم رابع
با رسم نیکو اندر مملکت و پادشاهی و استقلال ملک و
زیاد شدن نخجیران و وحوش و دشمن داشتن مردمان وحوش را
قران مریخ و زحل دلیل کند بر فتنه و تشویش
افتادن در ناحیت مشرق در اقلیم رابع و گرد آمدن
لشکرها و غلبهٔ ترکان اما معکوس شود بعاقبت
قران زهره و زحل در اسد دلیل کند بر خصومت
میان زنان و مردان و کاسدی زینتها و دل مشغولی
اهل سادات سلطانیان قران عطارد و زحل
در اسد دلیل کند بر دشواری عیش بازرگانان و
بدی حال صناعان و اهل قلم والله اعلم قران ماه و

زحل در اسد دلیل کند بر بدی حال عامه و فرومایگی کار
سکان و جاسوسان و رسولان و مسافران بیابان و
منازعت در میان مردمان عامه قران مریخ و مشتری
اندر اسد دلیل کند بر افتادن حربها اندر ناحیت ترکستان
و ظفر یافتن ترکان بر اهل اقالیم قران زهره و مشتری
در اسد دلیل کند بر نیکویی حال بندگان و خادمان و
زنان ملوک و رواج بازار زینتها والله اعلم قران عطارد
و مشتری در اسد دلیل کند بر نیکویی حال عامه و سعادت
خداوندان ادب و فضل و اهل حکمت و عزت این طبقه
والله اعلم قران ماه و مشتری در اسد دلیل کند بر نیکویی
حال عامه و سعادت اسدیان قران زهره و مریخ
در اسد دلیل کند بر منازعت زنان ملوک و ظاهر شدن
زنا و فساد در حد ترکستان قران ماه و مریخ در اسد
دلیل کند بر خبرهای اراجیف از جهت سلطانیان و غلبهٔ سوگواران
و صاحب خبران و فرستادن سکان اندر نواحی
قران عطارد و مریخ در اسد دلیل کند بر فتنه و تشویش
و منازعت اندر میان دبیران و خداوندان سلاح و اهل

فضلا و دل مشغولی صناعان و اهل قلم قران ماه و عطارد و زهره
مریخ در اسد دلیل کند بر نیکوی حال دبیران و صنعت
بازرگانان و ساختن زینتها و عطرها و خبرها نشاد
کننده قران ماه و زهره در اسد دلیل کند بر نیکوی
حال عامه و موافقت زنان و مردان و سعادت اسدیان
والله اعلم قران ماه و عطارد در اسد دلیل کند بر
افتادن خبرها ملوک و فرستادن نامه و رسیدن
پیکان و نیکوی حال بندگان و خادمان ملوک والله اعلم

قران الکواکب فی السنبله

قران مشتری و زحل اندر سنبله دلیل کند بر پدید آمدن
کسانی که اندر علم و شریعت و نبوت سخن گویند و دعوا
و مقالات نو پدید آید و غلبه سیرت کسانی باشد که منسوب
بآن ستاره باشد که اندر وقت قران او داخل
مشتر باشد و قوی تر بود والله اعلم قران مریخ و زحل اندر
سنبله دلیل کند بر رعد و برق و ژاله و فساد اندر غلها
و نباتها و تاریک شدن هوا و فتنه و آشوب افتادن اندر
ناحیت جنوب و دلیل ژاله بود و بدی حال کسانی که سنبله

منسوب باشد والله اعلم قران زهره و زحل در سنبله
دلیل کند بر تباه گشتن حال زنان و خداوندان زینت
و دل مشغولی اهل طرب و تباه گشتن عطرها قران
عطارد و زحل در سنبله دلیل کند بر افتادن خبرهای
عجایب و قوت گرفتن طلسمات و نیرنجات و دلیل کند
بر تزویر ساختن والله اعلم قران ماه و زحل در سنبله
دلیل کند بر تغیر حال هوا و بدی حال عامه و برزگان و آفت
رسیدن نباتات و غلات و مخاطره پیکان و رسولان
و جاسوسان قران مریخ و مشتری اندر سنبله دلیل کند
بر ضعیفی احوال اشراف و خداوندان علم و تباهی کارها
دبیران و اهل حکمت و دل مشغولی صناعان و فساد صنعت
افتادن در میان خداوندان سلاح و خداوندان قلم و ضعیفی
حال قضاة و علما قران زهره و مشتری اندر سنبله
دلیل کند بر نیکوی و خوشدلی اشراف و علویان و سعادت
حال سنبلگیان قران عطارد و مشتری در سنبله
دلیل کند بر نیکوی حال خداوندان قلم و ادب و علم و حکمت سباال
و اهل حکمت و مناظره رفتن اندر میان عالمان اندر راه

دین و ظاهر گشتن راه حقیقت و آموختن علمها، اوائل
و روایی بازارها قران ماه و مشتری اندر سنبله
دلیل کند بر نیکوی حال عامه و فراخی نعمت و سعادت
اهل قلم و کشاورزان و نیکوی غلها و نباتها و میوه‌ها
قران زهره و مریخ اندر سنبله دلیل کند بر تباهی
حال زنان و خداوندان لهو و طرب و رسوا گشتن
این طبقه و کارها، زشت و فساد و خصومت افتادن
اندر میان مردان و زنان قران عطارد و مریخ
اندر سنبله دلیل کند بر ساختن آلتها، وحشت و عداوت
در میان خداوندان سلاح و اهل دیوان و محاسبان
قران ماه و مریخ اندر سنبله دلیل کند بر افتادن
خبرها، دروغ و تباهی حال عامه و دل مشغولیها، مردان
قران عطارد و زهره اندر سنبله دلیل کند بر نیکوی
حال بازرگانان و روایی بازارها و ساختن پیرایها و
زینتها و عطرها قران ماه و زهره در سنبله دلیل کند
بر نیکوی حال عامه و کشاورزها و نبات و رغبت کردن
اندر نکاحها و موافقت در میان مردمان قران

ماه و عطارد در سنبله دلیل کند بر سلامت مسافران
و ایمنی راهها و نیک شدن بازرگانیها و افتادن
خبرها، راست و سعادت اهل قلم و بالغیب هو اعلم

قران الکواکب فی المیزان

قران مشتری و زحل در میزان دلیل کند بر نیکوی حالها
و بزرگ شدن احوال انسان و اشتغال ملک و دولت
و ملتها، نو و فساد گشتن خلق‌ها که یاد کرده شد قران
مریخ و زحل اندر میزان دلیل کند بر فساد هوا و تاریک
شدن و ابر و ژاله و رعد و برق و زیادت شدن سرما
و پدید آمدن تشویش و فتنه اندر ناحیت مشرق قران
زهره و زحل در میزان دلیل کند بر ظاهر گشتن کارها،
دونان و توانگر گشتن این طبقه و تباهی حال زنان
و بیم مرگ در انسان و تباه شدن جوهرها و عطرها
و تغیر حال هوا قران عطارد و زحل اندر میزان
دلیل کند بر رعد و برق و زیادت شدن سرما و وزیدن
بادها، مخالف و فساد حال هوا و قوت سرما در موسم وی
قران ماه و زحل در میزان دلیل کند بر ابرها و تغیر

وآمدن باران و دل مشغولی عامهٔ مردمان قران مریخ
و مشتری اندر میزان دلیل کند بر ظفر یافتن اشراف بر
اهل سلاح و سعادت ائمه و خداوندان علم قران
زهره و مشتری در میزان دلیل کند بر قوت اشراف
و علویان و خداوندان نسب و خداوندان علم و خوشدلیهای
این طبقه و سعادت حال زنان و خادمان و بسیاری بود نکاحها
و نکاحها و خوشی حال هوا و اعتدال و نیکوی حال غربا نیان
قران عطارد و مشتری اندر میزان دلیل کند بر
فرستادن رسولان و نامها و کتابها و سود بازرگانان بها
قران ماه و مشتری در میزان دلیل کند بر نیکوی
حال وکیلان و قاضیان و علویان و راستی اندر خرید
و فروخت میان مردمان و اعتدال هوا قران زهره
و مریخ اندر میزان دلیل کند بر مکر زنان با مردان و
خیانت و فساد و زنا و فجور کردن و رسوا گشتن این طبقه
والله اعلم قران عطارد و مریخ اندر میزان دلیل کند
بر شکستن کاروانها و زیان بازرگانان بر تجارت
و قوت دزدان و منقطع گشتن مکان و رسولان و

مارل

بیماری اطفال قران ماه و مریخ اندر میزان دلیل کند
بر بدی حال عامه و مخاطرهٔ مسافران و سکان و جاسوسان
و دل مشغولی این طبقه و تخمهٔ هوا قران عطارد و
زهره اندر میزان دلیل کند بر نیکوی کار بازرگانان
و منفعت یافتن اندر تجارتها و سعادت اهل قلم و حکمت و
اهل دیوان و خوشدلی این طبقه و نیک هوا والله اعلم
قران ماه و زهره اندر میزان دلیل کند بر نیکوی حال
مسافران و سلامتی ایشان و موافقت در میان مردمان
قران ماه و عطارد اندر میزان دلیل کند بر نیکوی حال
بازرگانان و منفعت این طبقه و روایی صناعتها و نیکوی
حال نوشته و راوی چون عطارد مستقیم بود و اگر راجع بود بر
خلاف این بود والله اعلم قران الکواکب فی العقرب
قران مشتری و زحل در عقرب دلیل کند بر بیرون آمدن
مردمان بی اصل و قوت گرفتن کار ایشان و ظفر یافتن
ایشان بر اهل اقالیم از مخالفان و دست کسانی را که
منسوب باین ستاره باشند و اعتدال هوا باشد قران
مریخ و زحل در عقرب دلیل کند بر فتنها و تشویش و حربها

وبلاها
بزرگ وخون ریختن اندر شهرهای عراق ونحوست درزمین
عرب وافتادن مرگ وبیماری گران نواحیی که بشرق
منسوبست قران زهره وزحل اندر عقرب دلیل کند
بر بارانها وپیدا گشتن ابرها وزیادت شدن آبها اندر
دریاها وچشمها قران عطارد وزحل اندر عقرب دلیل
کند بر منازعت وخصومتها وعداوت اندر میان مردمان
وافتادن خبرهای اراجیف وتشویش وقت وتغیر حال هوا
وگذشتن ارزها وافتادن نرخها قران ماه وزحل اندر عقرب
دلیل کند بر ابر وباران وسرد گشتن هوا قران
مریخ ومشتری اندر عقرب دلیل کند بر قوت گرفتن
خداوندان سلاح وظفر یافتن دونان بر بزرگان واعلم
قران زهره ومشتری دلیل کند بر اعتدال هوا
ونیکوی حال اشراف وسعادت وپارسا شدن زنان
وکسانی که بزهره منسوب باشند وموافقت ایشان با مردان
وخوشدلی اشراف وعلویان وخداوندان نسب و
منفعت یافتن عقربیان قران عطارد ومشتری
اندر عقرب دلیل کند بر نیکوی حال بازرگانان ورای

وامانت اندران طبقه وسعادت اهل حکمت وقلم وآخر
علمها حقیقت قران ماه ومشتری در عقرب دلیل
کند بر تغیر هوا باعتدال وآمدن باران وزیادت شدن
آبها قران زهره ومریخ در عقرب دلیل کند
بر فساد زنان ورسوا گشتن بکارهای زشت وستدن
نکبات باین طبقه وخیانت کردن زنان با مردان
والله اعلم قران عطارد ومریخ اندر عقرب دلیل کند
بر افتادن خبرهای اراجیف وساختن تزویرها ومنقطع
گشتن نامها وظاهر گشتن دروغ وبرساختن فتنه درمیان
مردمان وناایمنی راهها ومنقطع گشتن کاروانها وضعیفی اهل
حکمت وتجار خاصه دردمی معروف قران ماه ومریخ
اندر عقرب دلیل کند بر بدی حال مسافران وپیکان
ورسولان ونقصان هدیها وتغیر حال هوا وگذشتن ارزها
وناایمنی راهها قران عطارد وزهره اندر عقرب
دلیل کند بر نیکوی حال بازرگانان وخوشدلی این طبقه
وکسانی که بعطارد مناسبت دارند وساختن زینتها وپیرایها
وعطرها قران ماه وزهره اندر عقرب دلیل کند

بر تغیر هوا و آمدن باران و بدی حال سکان و خبرهاء اراجیف
و دل مشغول عوام الناس قران ماه و عطارد اندر
عقرب دلیل کند بر گفت و گوی خلایق و درماندن جاسوسان
و رسولان و تیزی بازارها و اراجیف و بارندگی و
سرما، سخت

قران الکواکب فی القوس

قران مشتری و زحل اندر قوس دلیل کند بر پدید آمدن معجزه
و نبوت و کسانی که دعوی پیغامبری کنند و اندر علم
و توحید سخن گویند و معجزه ایشان بیشتر از تاویل و تعبیر
خواب باشد و اندران روزگار علم خواب را طالب باشند
و رونق این علم را باشد قران مریخ و زحل اندر قوس
دلیل کند بر افتادن حربها و فتنه اندر میان خلق از
بهر دین و شریعت و مذاهب و مقالتها گوناگون و تغیر
سیرتها و تیره گشتن هوا و سرما، سخت و برفها آمدن
قران زهره و زحل اندر قوس دلیل کند بر سرما و رف
و خیانت و مکر زنان و دل مشغولیها، اهل شادی و اهل علم
قران عطارد و زحل اندر قوس دلیل کند بر تحرک هوا
و جستن بادها و کشتن هوا از حال بحال قران ماه و زحل

اندر قوس دلیل کند بر تاریک شدن هوا و ابر و نم و دل مشغولیها،
مسافران و پیکان و عسرت اندر کار این طبقه قران
مریخ و مشتری در قوس دلیل کند بر پدید گشتن فتنه و معاملتها،
مختلف و منازعت اندر مذاهب و تشویش افتادن ناس بسبب
قران زهره و مشتری دلیل کند بر قوت گرفتن کارها،
اشراف و خداوندان نسب و مشهور گشتن دونان و شادی
و موافقت اندر میان مردمان و رغبت کردن مردمان
تزویج و میل کردن مردمان بپاکیزگی و خوشدلی و شادی
اهل علم و وزرا و پارسا شدن زنان و رنان شدن چهارپایانی
که بمشتری مناسبت دارند قران عطارد و مشتری اندر
قوس دلیل کند بر قوت گرفتن اهل علم و اهل دیوان و
تجارت و منفعت و سعادت این طبقه و مناظره افتادن
درمیان علما بحق و رغبت کردن بآموختن علمها، عرب
و علمها، اوایل قران ماه و مشتری اندر قوس دلیل
کند بر نیکوی حال عامه و نگاه کردن مردمان اندر کتب
و اخبار پیغمبران علیهم السلام قران زهره و مریخ اندر قوس دلیل
کند بر آمدن بارانها، متواتر و افتادن برفها و بودن سرما

ومنازعت وبد اندیشی درمیان زنان ومردان ورغبت کردن
ایشان بناشایستها وزیاد شدن بیماریها، ودعوی اندر
زنان واهل عشرت ودل تنگی این طبقه قران عطارد
ومریخ اندر قوس دلیل کند برخلاف ومنازعتها میان
خداوندان علم وحکمت واهل دیوان با اهل سلاح ومیلطره
رفتن اندر میان سپاه سالاران وترکان قران ماه
ومریخ اندر قوس دلیل کند بردل مشغول عامه ودل مشغولی
مسافران وسکان اندر کودکان خرد از جهت تبها،
کرم وسرخجه وآبله وآنچه باین ماند قران عطارد وزهره
اندر قوس دلیل کند برفرستادن نامها ونبشتن قبالها
وخوشدلی این طبقه ومناظره کردن درمیان اهل عشرت
وساختن پیرایها وزود کاری ونغز کاری قران ماه
وزهره اندر قوس دلیل کند برسلامتی مسافران وخوشدلی
رسولان وصلح عامه وفرح زنان وامردان وبارندگی
وسرما قران ماه وعطارد اندر قوس دلیل کند بربرودت
هوا وبارندگی وتردد رسولان ومسافران وافتادن
اخبار متلون

قران الکواکب فی الجدی

قران مشتری وزحل اندر جدی دلیل کند برگشتن حالها،
عالم وبیرون آمدن مردمان دون ومتهور گشتن خداوندان
نسب ورغبت کردن مردمان به بناها، بلند وعمارت
حصن وزیادت شدن بز وگوسپند ووحوش کوهی و
عمارت کردن صنعت واسباب قران مریخ وزحل
اندر جدی دلیل کند براعتدال هوا وبدید آمدن خوارج
ولکن ایشانرا قوت نباشد وزود هلاک شوند وملوک
برایشان ظفر یابند قران زهره وزحل درجدی دلیل کند
برسرما وبرف وخوشدلی وراحت اندر مشایخ وتباهی
حال اهل عشرت وخادمان وزنان وتباه شدن رنگها
وعطرها قران عطارد وزحل اندر جدی دلیل کند بر حرکت
هوا وجستن بادها، مخالف وآمدن برف وسرما وساختن
حیل ومکر بایکدیگر وبدی حال صناعان واهل حکمت واهل
دیوان وباطل گشتن قبالها ودفترها قران ماه وزحل
اندر جدی دلیل کند برتغیر حال هوا وآمدن بارانها وبرفها
وزیادت شدن سرما بهنگام قران مریخ ومشتری در
جدی دلیل کند براعتدال هوا ومنازعت میان اشراف و

ومشهور گشتن خداوندان حق واهل قلم وتوحید ودست یافتن
بر دنیاداران طبقه قران زهره ومشتری اندر
جدی دلیل کند بر نیکوی حال زنان وخادمان واهل عرش
وقوت کاردان طبقه وخوشدل بودن اهل علم و
خداوندان نسب وموافقت ازواج وشرکا وخوشی
واعتدال هوا قران عطارد ومشتری اندر جدی دلیل
کند بر ظفر یافتن خداوندان کلام بر اهل شریعت ونیکوی
کار عطاردیان ومنفعت یافتن از دبیران وخداوندان
دولت قران ماه ومشتری اندر جدی دلیل کند بر سلامتی
مسافران وسکان با رنج تن ورسیدن بمقصد قران
زهره ومریخ اندر جدی دلیل کند بر قوت وشادی وراحت
یافتن خداوندان سلاح وعزیز گشتن بندگان مادینه وکم
ابر ومیغ وآمدن نم وباران قران عطارد ومریخ
اندر جدی دلیل کند بر ساختن آلتها حرب وافتادن
خبرها اراجیف واعتدال هوا قران ماه ومریخ اندر
جدی دلیل کند بر ترسیدن مردمان رعیت از خداوندان
سلاح واعتدال هوا وحیل بکار می کند قران زهره و

وعطارد اندر جدی دلیل کند بر فساد کار زنان و
بدید آمدن ابر ومیغ ونم وخنکی هوا وآمیختن مردمان با یکدیگر
وزیادت کردن دوستیها وصحبتها وشادی ولهو وطرب
وخوشدل عطاردیان قران ماه وزهره اندر جدی دلیل
کند بر تغیر هوا وسلامتی مسافران ومنفعت بازرگانان
وسعادت صناعان قران ماه وعطارد اندر جدی
دلیل کند بر تاریکی هوا وپیدا گشتن ابر وباران ونم والله اعلم

قران الکواکب فی الدلو

قران مشتری وزحل اندر دلو دلیل کند بر نیکوی حال
مردمان وقوت گرفتن کارها دهقان ونیکوی حال بیابانان
ومردمان بیابان وزیادت گشتن آبها اندر جایها وکاریزها
وآباد کردن بسیار وبدید آمدن کارها الوان الوان
وسعادت کسانی که بدلو منسوب باشند قران مریخ و
زحل در دلو دلیل کند بر بدید آمدن فتنه وتشویش وبیماری
اندر میان مردمان از خون وگرمیها وآبله وسرخچه ومانند
این ونیز دلیل بر تغیر هوا بود وبر ضرورت ودل مشغولیها
با نواع قران زهره وزحل در دلو دلیل کند بر سرما وآمدن

نماید و خوشدلی پیران و غم اندر میان جوانان و عسرت و
ضعف و بیماری دراز اندر زنان و خادمان و اهل طرب
و کودکان قران عطارد و زحل در دلو دلیل کند بر بسیاری عیب
و عداوت میان مردان دانا و بر جستن بادها و زیادت
گشتن سرما و دل مشغولی اهل حکمت و اهل دیوان و هندسه
و هو اعلم قران ماه و زحل اندر دلو دلیل کند بر تغیر هوا
و آمدن باران و نم و سرما قران مریخ و مشتری در دلو
دلیل کند بر قوت گرفتن اشراف و ظفر یافتن برناکسان
و سعادت علما و قضاة قران زهره و مشتری در دلو
دلیل کند بر شادی افتادن میان خلق خاصه در میان وزرا و
و علویان و هنرمندان و قوت کار اهل طرب و زینت
زنان و خادمان و پارسایان این طبقه قران عطارد و مشتری
در دلو دلیل کند بر قوت اهل علم و مناظره رفتن اندر میان
این طبقه اندر راه دین و منفعت بازرگانان و دلیل کند
بر گفتن صدق و صواب و کسانی که اهل عطارد باشند
قران ماه و مشتری اندر دلو دلیل کند بر سلامتی مردمان
عامه و نیکویی عیش و ثابت گشتن احوال ایشان و ربک است

قران زهره و مریخ در دلو دلیل کند بر تغیر هوا و زیادت
گشتن سرما و آمدن نم قران عطارد و مریخ در دلو
دلیل کند بر بدید آمدن خلاف و منازعت اندر میان
مردمان اندر تجارتها و تباه شدن نامها و مناظره
و مجادله اندر میان خداوندان سلاح و قلم قران ماه
و مریخ در دلو دلیل کند بر بیماری کودکان و آبله و سرخجه
و دشنامها خونی و گرمی و خشکی قران عطارد و زهره
در دلو دلیل کند بر نیکویی حال بازرگانان و موافقت میان
اهل قلم و اهل طرب قران ماه و زهره در دلو دلیل کند
بر شادی و خوشدلی عامه و موافقت میان مردان و زنان
و رغبت نمودن بنکاحها و قوت گرفتن زنان و خادمان
و کودکان والله اعلم قران ماه و عطارد در دلو دلیل
کند بر جستن بادهای مخالف و عواصف و نیکویی احوال اصحاب عمارت وران
و عملها عطاردیان العلم عندالله

قران الکواکب فی الحوت

قران مشتری و زحل اندر حوت دلیل کند بر قوت حال
اشراف و عالمان و خداوندان حق و مقهور گشتن دونان

و دزدان و فرومایگان و تغیر سیرتها قران مریخ و
زحل در حوت دلیل کند بر مرگ جانوران آبی
و شورش دریا و غرقه گشتن کشتیها و زیادت گشتن آبها
و آمدن بارانها و خراب گشتن خانها و دل مشغولی مردمان
آن انواع قران زهره و زحل در حوت دلیل کند بر تغیر
هوا و آمدن بارانها و دل مشغولی و عشرت اندر میان
اهل عشرت و زنان و خادمان و مغنیان و اهل طرب
و خوشدلی مشایخ و دهاقین قران عطارد و زحل در
حوت دلیل کند بر تغیر هوا و ابر و باد و سرما سخت
قران ماه و زحل در حوت دلیل کند بر آمدن نم و گشتن
هوا و دل مشغولیها عوام الناس قران مریخ و مشتری
در حوت دلیل کند بر قوت اشراف و شادی اندر میان
خلق و فراخی نعمت و نرخ گرفتن جامها و زینتها قران
عطارد و مشتری در حوت دلیل کند بر قوت خداوندان
علم و سعادت اهل قلم و دیوان و اهل حکمت و صناعات
و نیکوی حال مسافران دریا و تغیر هوا و آمدن باران
قران ماه و مشتری در حوت دلیل کند بر قوت احوال

عامه

عامه و سلامتی مسافران دریاها و کشتیها و زیادت شدن آبها
و جانوران آبی و شادی اندر میان خلق و راستی و امانت
قران زهره و مریخ در حوت دلیل کند بر تغیر هوا و ابر و نم
و زیادت شدن آبها اندر دریاها قران عطارد و مریخ
در حوت دلیل کند بر فتنه و شور دریا و آمدن بادها و بد
گشتن حال دبیران و بازرگانان و زیان افتادن در مال ایشان
و اعتدال هوا و تباه شدن حال صناعان و اهل حکمت و
خصومت و منازعت در میان این طبقه قران ماه و مریخ
در حوت دلیل کند بر بدی حال مسافران دریاها و هلاک
جانوران آبی و تغیر هوا و میل بگرمی کند قران عطارد و
زهره در حوت دلیل کند بر نیکوی حال مردان و زنان
و موافقت میان این طبقه اندر همه کارها و تغیر هوا و ابر و
نم و باران متواتر و سرد گشتن هوا و افزونی آبها اندر چشمها
و رودها والله اعلم قران ماه و زهره در حوت دلیل کند
بر نیکوی حال عامه و حال کشاورزها و برزگران و خوبی
معاش و افزونی فرزندان اندر ارحام مادران و استواری
نکاح و رغبت کردن مردمان بلهو و طرب و تغیر هوا

قران ماه و عطارد در حوت دلیل کند بر سلامت مسافران
دریا و پیکان و رسولان و فروبستگی اشتغال عامهٔ مردم
اما باید انکه تاثیرات که اندر قرانات گفته شد اگر اندر
برج شرقی باشد این حالها اندر زمین مشرق بود و اگر مغربی بود
اندر زمین مغرب باشد و اندر ناحیت شمال و جنوب همچنین
برین قیاس کن و دیگر نگاه باید کرد که تا آن برج که اندر
وی قران باشد بکدام شهر منسوبست تاثیر قران اندر شهرهای
آن بیشتر پدید آید والله اعلم ٥

کتاب الاحتراقات

احتراق زحل اندر حمل چون مشتری با وی بود پیوسته
وی دلیل کند بر فراخی نعمت اندران سال و بیم بود که دشمن
پدید آید ملوک را اندر ناحیت خراسان و میانهٔ اقلیم رابع
و اگر مریخ با وی باشد پیوسته وی دلالت کند بر بیماری
بسیار و نکبت مردمان و قوت لشکرها و اگر زهره با وی
باشد پیوسته وی دلالت کند بر مرگ زنان و مخاطره
اندر کار ایشان و اگر عطارد با وی بود پیوسته وی
دلالت کند بر آفت اهل دیوان و اهل حکمت و صناعان

و اگر قمر با وی بود پیوسته وی دلالت کند بر تباهی حال
عامهٔ مردم و مخاطرهٔ زنان حامله و تنگی طعامها و بیماریها و اگر
خالی بود دلالت کند بر آفت میوهها و فساد اندر نباتها
و کانها و بدی حال چهارپایان احتراق زحل در ثور دلیل
اگر مشتری با وی بود پیوسته وی دلالت کند بر تباهی حال
نباتها و مخاطرهٔ علما و اشراف و اگر مریخ با وی بود پیوسته
وی دلالت کند بر مرگ چهارپایان و قوت اهل فساد و دزدان
و زیادت شدن گرما اندر هنگام او و اگر زهره با وی بود
پیوسته وی دلالت کند بر نم و باران و مخاطرهٔ زنان حامله
و حکمی هوا و اگر عطارد با وی بود پیوسته وی دلالت کند
بر باد و ابر و خشکی هوا و افتادن خبرهای اراجیف و اگر قمر با
وی بود پیوسته وی دلالت کند بر زیادت گشتن آبها و تنگی
طعام و باد و ابر و صلاح زمینها و اشکارا بدیها اندر میان
خلق و اگر خالی بود دلالت کند بر مرگ مفاجا، چهارپایان و نیکی
و تنگی طعام الله اعلم احتراق زحل در جوزا اگر مشتری
با وی بود پیوسته وی دلیل کند بر مرگ مردی بزرگ
از وزرا یا از علما اگر مریخ با وی بود پیوسته وی دلالت

کند بر فتنهای بسیار و قوت دزدان و اهل فساد و مخاطرهٔ
ملوک و اگر زهره با وی بود یا پیوسته وی دلالت کند
بر بیماری زنان و خادمان و منازعت میان زنان و مردان
و اگر عطارد با وی بود یا پیوستهٔ وی دلالت کند بر تباهی
حال خداوندان قلم و اهل حساب و صنّاعان و خیانت
اندر مال و هلاک شدن مردی دبیران و اگر قمر با وی بود
یا پیوستهٔ وی دلالت کند بر فساد میان اهل علم و تنگی
طعام بود و آمدن باد و ابر و تباهی میوه‌ها و اگر خالی السیر
بود دلالت کند بر مرگ محتشمی از اهل دین و تباهی حال
کسانی که بجوزا منسوب باشند و کم شدن آبها و خشکی هوا
احتراق زحل در سرطان اگر مشتری با وی بود
یا پیوستهٔ وی دلالت کند بر فراخی طعام اندر آن سال
و مخاطرهٔ ملوک اندر خراسان و قوت اهل سلاح و بدی
حال اهل فساد و اگر مریخ با وی بود یا پیوستهٔ وی دلالت
کند بر هلاک شدن ملوک کفار و رسیدن نکبت بآن
طبقه و مقهور گشتن ایشان و اهل فساد و اگر زهره با وی
بود یا پیوستهٔ وی دلالت کند بر تباهی حال مغنیان

زنان و کاسدی اندر زینتها و اگر عطارد با وی بود یا پیوسته
وی دلالت کند بر فساد میان اهل قلم و اهل حکمت و
محاسبان و مخاطرهٔ ملوک بابل و اگر ماه با وی بود یا
پیوستهٔ وی دلالت کند بر گرانی و عزیزی نرخها و بدی
حال مسافران و اگر خالی بود دلالت کند بر تباهی حال
نرخ و کمی آبها و خشکی سال احتراق زحل در اسد
اگر مشتری با وی بود یا پیوستهٔ وی دلالت کند بر سلامت
چهارپایان و مخاطرهٔ بزرگان و اگر مریخ با وی بود یا
پیوستهٔ وی دلالت کند بر هلاک چهارپایان و اگر زهره
با وی بود یا پیوسته وی دلالت کند بر بسیاری خواستها
ظاهر گشتن و کاسدی زینتها و جوهرها و اگر عطارد با وی
بود یا پیوسته وی دلالت کند بر افتادن خبرهای دروغ
و بدی حال عطاردیان و اگر ماه با وی بود یا پیوسته
وی دلالت کند بر تباهی میوه‌ها و نباتها و جور سلطان و
تنگی طعام و بدی حال عامه و اگر خالی السیر دلالت کند بر نقصان
نرخها و مرگ چهارپایان و عزت گوشت احتراق
زحل در سنبله اگر مشتری با وی بود یا پیوستهٔ وی دلالت

کند بر بدی حال علما و اهل صلاح و قوت گرفتن اهل
فساد و اگر مریخ با وی بود و پیوسته وی دلالت کند بر
مخاطرهٔ زنان بلاء و بسیاری میوه‌ها و قوت دزدان
و اگر زهره با وی بود و پیوسته وی دلالت کند بر
نیکوی تجارتها اندر آن سال و اگر ماه با وی بود و پیوسته
وی دلالت کند بر بسیاری بادها و آمدن بارانها و
غرقه گشتن کشتیها و بدی حال مسافران و اگر خالی
بود دلالت کند بر تباه گشتن حال کودکان اندر ارحام
و مخاطرهٔ زنان و ارزانی نرخها احتراق زحل
در میزان اگر مشتری با وی بود و پیوسته وی دلالت
کند بر نیکوی حال سلطانیان و دهقی و بیماری زنان
و کودکان و مبارکی سال و اگر مریخ با وی بود و پیوسته
وی دلالت کند بر تمامی حال اهل سلاح و بسیاری میوه
و برکات اندر آن سال و اگر زهره با وی بود و پیوسته
وی دلالت کند بر نکبت ملوک عرب و کسانی که بزهره
منسوب باشند و اگر عطارد با وی بود و پیوسته وی
دلالت کند بر تباهی حال صناعان و بیماری رسیدن

عطاردیان

عطاردیان و کاسدی چیزهای که بعطارد منسوب باشند
و اگر ماه با وی بود و پیوسته وی دلالت کند بر کشتن
سلطانان و قدری را و دونی را و بیرون آمدن رعیت
بر سلطانیان و اگر خالی بود دلالت کند بر گرانی نرخها
و نکبت رسیدن اهل عرب و قوت دزدان و اهل فساد
و غم رسیدن اهل سلاح والله اعلم احتراق زحل
در عقرب [illegible] اگر مشتری با وی بود و پیوسته وی دلالت
کند بر بیرون آمدن خوارج و قهر کردن بر اهل اسلام
و لکن بقا شان نباشد و اگر مریخ با وی بود و پیوسته وی
دلالت کند بر رنج رسیدن مردمان خراسان و گرانی
نرخها و قوت اهل فساد و اگر زهره با وی بود و پیوسته وی
دلالت کند بر تباهی حال اهل عزت و منازعت میان
زنان و مردان و بیماری اندر اهل طرب و اگر عطارد با وی
بود و پیوسته وی دلالت کند بر نیکوی حال اهل سواد و
نیکوی میوه‌ها و نباتها و اگر قمر با وی بود و پیوسته وی
دلالت کند بر بسیاری باران و زیادت شدن آب چشمها
و ارزانی سلاحها و اگر خالی السیر بود دلالت کند بر نکبات

مردمان عرب و ناحیت عجم والله اعلم احتراق زحل
در قوس اگر مشتری با وی بود یا پیوسته وی دلالت کند
بر نیکوی حال خداوندان مملکت و تنگی طعام و ضعیفی
کار اهل سلاح و اگر مریخ با وی بود یا پیوسته وی دلالت
کند بر سختی سرما و میانه بودن کار اهل سلاح و اگر زهره
با وی بود دلالت کند بر تباهی حال زنان و مغنیان
و تباهی حال اهل عرب و شدت ایشان اندران سال
و اگر عطارد با وی بود یا پیوسته وی دلالت کند بر
حرکت ملوک و تباهی حال عطاردیان و اگر قمر با وی بود
یا پیوسته وی دلالت کند بر بدی حال مسافران و
پیکان و اگر خالی بود دلالت کند بر هلاک چهارپایان
و خشکی سال احتراق زحل در جدی اگر مشتری با وی
بود یا پیوسته وی دلالت کند بر تنگ شدن طعام و
بدی حال اهل صلاح و قوت اهل فساد و اگر مریخ با وی
بود یا پیوسته وی دلالت کند بر قوت لشکریان و افعال
حرب و فاسد گشتن بیت المال در شهر بزرگ و اگر زهره
با وی بود یا پیوسته وی دلالت کند بر میانه بودن نرخها

و آمدن

آمدن برف و بدی حال زنان و اگر عطارد با وی بود
یا پیوسته وی دلالت کند بر مرگ کودکان و بدی حال
عطاردیان و رنج رسیدن خداوندان ادب و اگر قمر با
وی بود یا پیوسته وی دلالت کند بر سختی سرما و دل مشغولیها
مردمان و درازی زمستان و فساد اندران سال و خشکی هوا
احتراق زحل در دلو اگر مشتری با وی بود یا پیوسته
وی دلالت کند بر رسیدن نکبت اندر اقلیم رابع و شدت
در ماوراء النهر و نشابور و ناحیت گرگان و قوت سرما
و امطار حادثها و اگر مریخ با وی بود یا پیوسته وی
دلالت کند بر بیرون آمدن دشمن بزرگ اندر ناحیت [illegible]
و خراب گشتن جایها و اگر زهره با وی بود یا پیوسته وی
دلالت کند بر باران بسیار و تغیر هوا و فراخی نعمت و بدی
حال کسانی که بزهره تعلق دارند و اگر عطارد با وی بود
یا پیوسته وی دلالت کند بر تباهی حال اهل حجاز و یمن
و جایهای که بعطارد منسوب باشد و اگر قمر با وی باشد
یا پیوسته وی دلالت کند بر آمدن بادها مخالف و باران
و رعد و برق اندر خراسان و خراب گشتن جایها و بدید آمدن

تعصب در میان مردمان و ناایمنی اندر راهها خاصه
راه بادیه و ناپافرخی و کم شدن آبها و اگر خالی بود دلالت
کند بر تباه شدن میوه‌ها و کشتها و خراب شدن خانها
و بدی حال شریفان و خداوندان نسب احتراق
زحل در حوت اگر مشتری با وی بود ناسوخته وی دلالت
کند بر بیرون آمدن دشمن مملکت اندر ناحیت فارس و
اصفهان و آن سال مبارکتر بود و با نعمت و لکن آشوب
ناکتر بود و اگر مریخ با وی بود ناسوخته وی دلالت
کند بر خوف و رنج بسیار اندران سال و بیرون آمدن
دشمن ملوک را از ناحیت خراسان و رسیدن آفتها
اهل عجم را و اگر زهره با وی بود ناسوخته وی دلالت
کند بر بیماریها، زنان و خادمان و دلتنگی مغنیان و رسیدن
نکبت بملک بابل و اگر عطارد با وی بود ناسوخته وی
دلالت کند بر بدی حال صناعان و بازرگانان و کسانی
که بعطارد منسوب شوند و ظاهر گشتن فتنها اندر عرب و اگر
ماه با وی بود ناسوخته وی دلالت کند بر بسیاری
آمدن بارانها و زیادت گشتن آبها اندر موضع خود و

فراخی

فراخی نعمتها اندران سال و اگر خالی بود دلالت کند بر بدی
حال اشراف و تباه گشتن جانوران والله اعلم

احتراق المشتری فی البروج

احتراق مشتری اندر حمل اگر زحل با وی بود ناسوخته وی
دلیل کند بر بیرون آمدن دشمن ملوک اندر زمین حجاز و یمن
و مصر و فراخی نعمت و نیکی حال عامه و اگر مریخ با وی بود
ناسوخته وی دلالت کند بر نکبات ملوک و زیادت
شدن آبها و آمدن بارانها و اگر زهره با وی بود ناسوخته
وی دلالت کند بر بدی حال زنان و مغنیان و اهل طرب
و مکر و حیلت زنان با مردان و منازعت میان ایشان و
اگر عطارد با وی بود ناسوخته وی دلالت کند بر آفت
رسیدن عطاردیان و مرگ کودکان و دل مشغولی
اصلان و اگر قمر با وی بود ناسوخته وی دلالت کند
بر نیکوی حال اشراف و سلطانیان و اگر خالی بود
دلالت کند بر نیکوی حال مردمان بابل و فارس و کرمان
و دل مشغولی ایشان والله اعلم احتراق مشتری در ثور اگر
زحل با وی بود ناسوخته وی دلالت کند بر ظاهر شدن

فتنها اندر ناحیت خراسان و کرمان و آن طرفها و اگر مریخ
با وی بود باپیوسته وی دلالت کند بر بیرون آمدن
دشمن مملکت از جانب حجاز و یمن و زمین مصر و تا شهر
آن بخراسان برسد تا بحد بلغار و بماند آن حادثه تا آخر
سال و آخر هلاک وی آنجا بود و آنچه از وی پدید آید
دیر نماند همه هبا شود و اگر زهره با وی بود باپیوسته
وی دلالت کند بر فراخی نعمت در آن سال و خرمیها
بسیار و اگر عطارد با وی بود باپیوسته وی دلالت کند
بر بسیاری برف و باران و جستن بادها اندر آن سال
و اگر ماه با وی بود باپیوسته وی دلالت کند بر بارانها
بسیار و ارزانی نرخها و صلاح چهارپایان و زیادت شدن
گاو و گوسپند و اگر خالی بود دلالت کند بر بدی حال اهل صلاح
و قوت اهل فساد احتراق مشتری در جوزا اگر زحل
با وی بود باپیوسته وی دلالت کند بر رسیدن نکبت بر
ملوک خراسان و بیرون آمدن دشمن بزرگ و اگر مریخ با وی
بود باپیوسته وی دلالت کند بر تباهی حال خادمان
و ضعیفی کار عیاران و دزدان و گرفتار شدن ایشان

ولی

و ستم کردن سلطان بر رعیت و سیاست کردن با طبقه
وا این قاعده سالی بر دارد و اگر زهره با وی بود باپیوسته
وی دلالت کند بر فراخی نعمت اندر آن سال و باران و قوت
و اگر عطارد با وی بود باپیوسته وی دلالت کند بر نیکویی
حال بازرگانان و شادی اندر میان مردمان و رغبت
کردن مردمان با آموختن علم و آبادان کردن جایهای عبادت
و فراخی نعمت و مشغول گشتن بدعا و برکت اندر آن سال
و اگر قمر با وی بود باپیوسته وی دلالت کند بر انتقال
دولت و مملکت و فراخی طعام و نیکویی حال عوام و اگر
خالی بود دلالت کند بر نکبت ملکی و هلاک وزرا و مخاطره
محتشمان از غوغا احتراق مشتری اندر سرطان اگر
زحل با وی بود باپیوسته وی دلالت کند بر ظفر یافتن دشمنان
و اگر مریخ با وی بود باپیوسته وی دلالت کند بر بیرون
آمدن دشمن بزرگ بر مملکت را اندر ناحیت مغرب و
رعیت بر وی یار شوند و ایشان مردمان بد مذهب
باشند و دیر نماند شر ایشان را و همه هلاک شوند بر لب
آب بزرگ و از بعد آن تنگی طعام بود و مرگ جانوران

ملوک بره

واین همه اندران سال باشد که مدت وی دو سال و نیم بود
از اول این حادثه تا آخر بتقدیر خدای عز و جل بود و اگر زهره
با وی بود دلالت کند بر نیکوی حال زنان و کسانی که بزهره
منسوب باشند و آمدن باد و باران بسیار و اگر عطارد با وی
باشد با پیوسته وی دلالت کند بر افتادن خبرها دروغ
و نبشتن نامها و قبالها مزور و خبرهای نهانی و فرستادگان
و اگر قمر با وی بود با پیوسته وی دلالت کند بر صلاح
اهل خراسان و حد مشرق و ارمنیه و سعادت قربان و اگر
خالی بود دلالت کند بر آبادانی زمینها و بسیاری آبها و نیکوی
نباتها و بدی حال قضاة و ائمه احتراق مشتری در اسد
اگر زحل با وی بود با پیوسته وی دلالت کند بر نکبات
ملوک مشرق و حد بابل و اگر مریخ با وی بود با پیوسته وی
دلالت کند بر آفتها خداوندان سلاح و خوف انسان و اگر
زهره با وی بود با پیوسته وی دلالت کند بر بیماری
زنان و شور اندر مملکت و دل مشغولی رعیت و اگر
عطارد با وی بود با پیوسته وی دلالت کند بر افتادن
خبرها و اراجیف و بدی حال پیشه وران و عطاردیان

و اگر قمر با وی بود با پیوسته وی دلالت کند بر بدی حال
سگان و جاسوسان و صاحب خبران و مسافران و مرگ
گوسفندان و اگر خالی باشد دلالت کند بر سلامتی چهارپایان
و آفت علما و اشراف و آمدن غمها و زیاد شدن جانوران
آبی والله اعلم احتراق مشتری در سنبله اگر زحل با وی بود
با پیوسته وی دلالت کند بر بیماریها گوناگون اندر دامها
خریدگان و تباه گشتن حال کهتران بر دل مهتران و
بدی حال جوانان و کودکان و گرانی نرخها و اگر مریخ
با وی بود با پیوسته وی دلالت کند بر افتادن حرب و
قوت اهل فساد و بدی حال اهل صلاح و اگر زهره با وی
بود با پیوسته وی دلالت کند بر میانه بودن سال و اعتدال
هوا و مخاطره اندر زنان و بدی حال مغنیان و اگر عطارد
با وی بود با پیوسته وی دلالت کند بر آفت علما و تهمت گشتن
خداوندان قلم و نبشتها مزور و منازعت میان بازرگانان
و اگر قمر با وی بود با پیوسته وی دلالت کند بر تنگی حال مسافران
و فراخی نعمت اندران سال و رغبت مردمان اندران سال
بمهمانیها و تزویج و تجارتها و اگر خالی بود دلالت کند بر مرگ

اشراف و دل تنگی اهل شام و جزیرهٔ فارس احتراق
مشتری اندر میزان اگر زحل با وی بود پیوسته وی
دلالت کند بر بیرون آمدن دشمن مملکت اندر حد مغرب
و اگر مریخ با وی بود پیوسته وی دلالت کند بر فراخی
نعمت اندران سال و ارزانی نرخها و افتادن حرب
از جهت مملکت و اگر زهره با وی بود پیوسته وی دلالت
کند بر مرگ اشراف و تباهی حال زنان با مردان و اگر
عطارد با وی بود پیوستهٔ وی دلالت کند بر میانه بودن
آن سال و ارزانی نرخهای آنچه بسنجند و پیمانه کنند و بدی حال
عطاردیان و اگر قمر با وی بود پیوستهٔ وی دلالت کند
بر باد و برف و پدید آمدن علامتها در هوا و سرخیها
و اگر خالی بود دلالت کند بر گرانی نرخها و خشکی هوا و
نیکوی حال اهل فارس و کرمان و شیراز و بابل و عراق
و کابل احتراق مشتری در عقرب اگر زحل با وی بود
پیوسته وی دلالت کند بر تخلیط افتادن اندر میان
بر سرما سخت و خشکی سال و اگر مریخ با وی دلالت کند صح
مردمان عامه و غلبه و غوغا و دست یافتن اهل فساد
و خراب شدن شهرها و اگر زهره با وی بود پیوسته

وی دلالت کند بر خروج دشمن مملکت از ناحیت خراسان
و بدی حال زنان و بیماری و مخاطرهٔ کسانی که بزهره منسوب
باشند و اگر عطارد با وی بود پیوستهٔ وی دلالت کند
بر رنج رسیدن اهل ادب و حکمت و بندگان و زیردستان
و کم تباهی کار وزرا و اهل فضل و آمدن بادهای مخالف و
اگر قمر با وی بود پیوستهٔ وی دلالت کند بر تباهی غلها
و بیم باشد که درختان را آفت رسد و بادهای عواصف جهد
و پدید آمدن یخ بود از ناحیت مغرب و اگر خالی السیر بود دلالت
کند بر نیکوی سال و اعتدال هوا و بسیاری طعام و بارانها
بوقت و نیز گویند که حال فضلا و قضاة و ائمه بد باشد و
قوت اهل فساد را بود والله اعلم احتراق مشتری در
قوس اگر زحل با وی بود پیوستهٔ وی دلالت کند بر بسیاری
باران و بادها و تغیر هوا و فراخ گشتن طعام و زیان بودن
از هر گونه مردمان را و اگر مریخ با وی بود پیوستهٔ وی دلالت
کند بر افتادن حرب در ناحیت شام و شامات و جستن باد
در زمستان و بود که ملکی از ملوک هلاک شود و اگر زهره
با وی بوده دلالت کند بر فراخ بودن طعام اندران سال و بارانها و

بوقت آید واگر عطارد باشد دلالت کند بر نیکوئی حال
وزرا و قضاة و خداوندان علم و سعادت عطاردیان
و دلیل جستن بادها بود واگر قمر با وی بود دلالت کند
بر بسیاری بارانها و زیاد شدن آبها در چشمها و دریاها و خراب
گشتن خانها از آب اندران سال و زیاد شدن جانوران
آبی واگر خالی بود دلالت کند بر مرگ اشراف و فراخی
نعمت اندران سال احتراق مشتری اندر جدی اگر
زحل با وی بود یا پیوسته وی دلالت کند بر سرما و خشکی
سال و تباه گشتن راهها و پدید آمدن بیم و فزع و بهر محنت
واگر زهره با وی بود دلالت کند بر بارانها و بادها و سرما
و آخر سال بیم باشد که سرما بود زیان کار و برف و
یخ بسیار و فراخی طعام واگر عطارد با وی بود دلالت
کند بر بسیاری دمه و آفت غلها بود و مرگ مردی بزرگ
اندر ناحیت خراسان تا حد سیستان واگر قمر با وی بود
دلالت کند بر مرگ بسیار اندران سال و بیماریها مردم
از سردی و خشکی و علت رطوبت و فالج واگر خالی بود
دلالت کند بر کم شدن آبها چشمها و چاهها و آمدن

سیلها و فساد غلها والله اعلم احتراق مشتری اندر
دلو اگر زحل با وی بود یا پیوسته وی دلالت کند بر خروج
دشمن بزرگ اندر حد هندوستان و تنگ شدن حال دهاقین
و ضعیفی حال اهل صلاح و قوت اهل فساد و هلاک شدن
دشمنان ملک بر دست ترکان و سرما سخت و رعد و
برق بی تا آخر سال واگر مریخ با وی بود یا پیوسته وی
دلالت کند بر خروج دشمنی ضعیف و پایدار نبود و زود
هلاک شود و رعد و برق و باران متواتر باشد واگر زهره
با وی بود یا پیوسته وی دلالت کند بر ظفر یافتن ملوک بر
دشمنان و بر بسیار آمدن باران واگر عطارد با وی بود
یا پیوسته وی دلالت کند بر بسیاری بادها و سرما و تباه
شدن میوها و آفت خرما و انجیر و انار شیرین واگر خالی
السیر بود دلالت کند بر ارزانی نرخها و تباه گشتن شهرها
طبرستان و شام و شامات احتراق مشتری اندر
حوت اگر زحل با وی بود یا پیوسته وی دلالت کند بر
خروج دشمنی قوی اندر ناحیت بابل و کرانه دریا و آشوب
و قتال و فراخی طعام واگر مریخ با وی بود یا پیوسته وی دلالت

کند بر تباه شدن مالها، مردمان و مرگ بسیار میان مردان
و زنان و بسیاری بارانها و اگر زهره با وی بود پیوسته
وی دلالت کند بر بیماری زنان و بسیاری مرگ خاصه
بر اشراف و تباه شدن غلّتها و اگر عطارد با وی بود
دلالت کند بر میانه بودن سال و بسیاری خیرات و سلامت
عامّه و اگر قمر با وی بود دلالت کند بر آمدن باران متواتر
و نیکوی حال عامّه در معاشها و تجارتها و اگر خالی السیر بود
دلالت کند بر هلاک ملکی از ملوک اندر ناحیت خراسان

احتراق المریخ فی البروج

چون مریخ محترق شود در حمل و زحل با وی بود پیوسته
وی دلالت کند بر بارانها، متواتر اندر آن ماه و تغیر هوا
و فراخی نعمت و ارزانی نرخها و سلامتی مردمان کوه پایه
و زیاد شدن آبها و اگر عطارد با وی بود دلالت کند بر
بسیاری رعد و برق اندر آن سال و بسیاری باران و فساد
غلّتها و پدید آمدن علامتها و سرخیها اندر آسمان و اگر قمر
با وی دلالت کند بر تباه شدن کشتها از سرما و آبها و زیانی
و اگر خالی السیر بود دلالت کند بر مرگ چهارپایان خاصه

گوسپندان و تباهی حال مردمان کوه پایه والله اعلم
احتراق مریخ در ثور اگر زحل با وی بود پیوسته
وی دلالت کند بر مرگ چهارپایان خاصه گاو و اشتر
و گوسپند اما آن سال آراسته بود لیکن درد سر و سعلها
زیادت و اگر مشتری با وی بود پیوسته وی دلالت
کند که در چیزی که کیل کنند یا بسنجند نقصان افتد و اگر زهره
با وی بود پیوسته وی دلالت کند بر بسیاری باران
و سلامتی مردمان و بسیاری میوه تا آخر سال بیماریها
و اگر عطارد با وی بود پیوسته وی دلالت کند بر بیماریها
در آخر سال مردمان را و اگر قمر با وی همین دلالت کند که
یاد کرده شد و گویند که بر طالع سال بگردد و اگر خالی بود
دلالت کند بر بیماری و وبا احتراق مریخ در جوزا
اگر زحل با وی بود پیوسته وی دلالت کند بر سرما
سخت اندر آن ماه اندر جایگاه سردسیل و کوه پایه
و جایگاه عادتی و زیاد شدن گرما اندر جایگاه گرمسیل
و بیماری از خستگی و اگر مشتری با وی بود دلالت کند بر
بیماریها و وقت اسراف و اهل دین و اگر زهره با وی

بود ما نوسته وی دلالت کند بر قتل مردم محتشم و افتادن
مال وی بدست سلطان و مصادره کردن و اگر
عطارد با وی بود ما نوسته وی دلالت کند بر حسن حال
خوش آهسته در راحت خلق و اگر قمر با وی دلالت کند
بر تباه گشتن حال بزرگان و نیکو حال دونان و خروج
دشمن مملکت و ظاهر گشتن جور و ستم و گویند که مردمان را
از جور و ستم خوف باشد و اگر خالی السیر بود دلیل کند بر
زیاده شدن گرما اندر فصل او و از اول هوا خشک
بود تا آخر والله اعلم احتراق مریخ در سرطان اگر
زحل با وی بود ما نوسته وی دلالت کند بر تباهی حال علما
و نقصان شدن میوها و فساد نباتها و اگر مشتری با وی
بود دلالت کند بر مرگ اشراف و غازیان و اهل دین
و اگر زهره با وی بود ما نوسته وی دلالت کند بر آمدن
بادها سخت دران ماه و غرقه شدن کشتیها و اگر عطارد
با وی بود ما نوسته وی دلالت کند بر آمدن بادها و تباهی
حال هوا و اعتدال سال و اگر قمر با وی بود دلالت کند
بر خروج عوام الناس بر ملوک از ناحیت مشرق و سعادت

اهل

اهل خراسان و اگر خالی السیر بود دلالت کند بر گرما سخت
احتراق مریخ در اسد اگر زحل با وی بود ما نوسته
وی دلالت کند بر خروج دشمن مملکت و کشتن از بزرگان
و اگر مشتری با وی بود دلالت کند بر قتل کلی از اشراف
و قوت اهل فساد و اگر زهره با وی بود دلالت کند بر
سلامتی مردمان و ارزانی نرخها و اگر عطارد با وی بود
ما نوسته وی دلالت کند بر شدت حال عمال و تنگی کار
صناعان و تنگی مردمان و دل مشغول خاصه چون عطارد
در رجعت بود و اگر قمر با وی بود دلالت کند بر آفتها که
رسد مر کشت را و اگر خالی بود مخاطره مرگ نزدیک بود
و اگر در اول درجه محترق شود سلطان خشم کند بر بعضی
از بزرگان شهر خاصه مر وزرا و طبقه الکتاب را والله اعلم
احتراق مریخ در سنبله چون زحل با وی بود ما نوسته
وی دلالت کند بر آفتهای که برسد مر وزرا از سلطان
و اگر مشتری با وی بود دلالت کند بر رسیدن مکروهات
زنان و بیماریها و مخاطره اندر زنان حامله و ارزانی نرخها
و فراخی و اگر عطارد با هم دلالت کند بر تباهی حال دبیران

و عطارد بان و اگر قمر باشد دلالت کند بر فراخی سال و بسیاری
نعمت و اگر خالی بود دلالت کند بر بیماری کودکان
احتراق مریخ در میزان چون زحل باوی بود یا پیوسته
وی دلالت کند بر تباهی حال مردمان و اگر مشتری باوی
بود یا پیوسته وی دلالت کند بر ظفر یافتن اهل عرب
بر اهل عجم و نیکوی حال ایشان و اگر زهره باوی بود یا
پیوسته وی دلالت کند بر فراخی و نیکی حال مردمان و
اگر عطارد باوی بود یا پیوسته وی دلالت کند بر خروج
بزرگی از ناحیت مغرب و اگر قمر باشد دلالت کند بر ارزانی
نعمت خاصه پیمودنی و سنجیدنی و آنچه بسیار بود
و اگر خالی السیر بود دلالت کند که آفتها رسد رعیت را
و دل مشغولی از هر نوعی و الله اعلم احتراق مریخ
در عقرب چون زحل باوی بود یا پیوسته وی دلالت
کند بر خروج دشمن مملکت از ناحیت خراسان و اگر مشتری
باوی بود یا پیوسته وی دلالت کند بر قوت کار خداوندان
و خداوندان سلاح و خراب شدن بعضی از خراسان و
اگر زهره باوی بود یا پیوسته وی دلالت کند بر میانه

بودن

بودن سال و اعتدال هوا و اگر عطارد باوی بود یا پیوسته وی
دلالت کند بر بسیاری بارانها و بادها و غایت سرما و اگر
خالی السیر بود دلالت کند بر تباهی حال چهارپایان احتراق
مریخ اندر قوس اگر زحل باوی بود یا پیوسته وی دلالت
کند بر شدت اهل صلاح و خوف سلطانیان و سرما سخت
و آمدن باران و جستن بادها و اگر مشتری باوی بود دلالت
کند بر میانه بودن سال و فساد کشتها و غلها و میوه‌ها و
اگر زهره باشد دلالت کند بر تباهی حال زنان و اهل عشرت
و اگر عطارد بود دلالت کند بر آمدن بادهای مخالف و زیان
کننده و اگر قمر باوی بود دلالت کند بر آمدن بارانهای
بسیار و اگر خالی بود دلالت کند بر هلاک شدن چهارپایان
احتراق مریخ در جدی اگر زحل باوی بود یا پیوسته وی
دلالت کند بر سرماء سال و حرکت لشکرها و اگر زهره باوی
بود یا پیوسته وی دلالت کند بر بسیاری آمدن باران و
اگر عطارد باشد دلالت کند بر آمدن بارانهای متواتر و جستن
بادها و خبرهای اراجیف و اگر قمر باشد دلالت کند بر آمدن
بارانهای با منفعت و بدی حال مسافران و اگر خالی از سیر بود

دلالت کند بر هلاک شدن مردی بزرک و تباهی حال بهائم
اندران سال احتراق مریخ اندر دلو اکر زحل با وی بود
یا بنوسته وی دلالت کند بر سرما، سخت و خشکی سال
واکر مشتری با وی بود دلالت کند بر سختی سرما و آفت میوه از
سرما واکر زهره با وی بود دلالت کند بر بدی حال زنان
و منازعت با مردان و آمدن بارانها بوقت و اکر عطارد
باشد دلالت کند برسیدن نکبتها باهل قلم و عمال و دیگر
عطاردیان واکر قمر باشد دلالت کند بر بارانها، بنوسته
و بدی حال عامه و اکر خالی از سیر بود دلالت کند بر
اعتدال روزکار و سلامتی عامه احتراق مریخ در حوت
اکر زحل با وی بود یا بنوسته وی دلالت کند بر خروج
دشمنی بزرک بناحیت خراسان و ثغر فارس و کرمان
واکر مشتری با وی بود دلالت کند بر زیادت کشتن آبها در چشمها
و مواضع خود و سلامتی مردمان واکر زهره با وی بود دلالت
کند بر نیکوی حال زنان و کسانی که بزهره منسوب باشند
و بارانها متواتر و آبها تمام و بیم آفت غلتها باشد بسبب
بسیاری باران و آب اندران سال واکر عطارد باشد

دلالت کند بهمانکه از زهره گفته شد و اکر قمر باشد دلالت کند
بر سرما و باد و باران و اکر خالی بود دلالت کند بر بیماری
و مرک بسیار اندران سال والله اعلم بالغیب والحقیقة

احتراق الزهره فی البروج

چون زهره محترق شود اندر حمل و زحل با وی بود یا بنوسته
وی دلالت کند بر جستن بادها، سخت و سموم آب بسیار
وبای دار بود که دران سال بود واکر مشتری با وی بود یا
بنوسته وی دلالت کند بر بادهای معتدل و فراخی نعمت
و ارزانی نرخها و بسیاری خرج دران سال و صلاح جانوران
و سلامتی مردمان بادیه و ایمنی درمیان رعیت و اکر مریخ
با وی بود یا بنوسته وی دلالت کند بر بیماریها بسیار
اندران سال و اکر عطارد بود دلالت کند بر قوت کردن
علت بلغم بوقت سرما و آمدن بادها، عواصف و اکر قمر
باشد دلالت کند بر رعد و برق و باران و اکر خالی باشد
دلالت کند بر بیماری زنان اکرمی احتراق زهره
در ثور اکر زحل با وی بود یا بنوسته وی دلالت کند
بر تباه شدن غلتها بسبب سرما، خشک و مرک حیوانات

وتباهی میوه‌ها واگر مشتری با وی بود پیوسته وی دلالت
کند بر تباه شدن حال مردمان و مرگ زنان واگر مریخ
بود دلالت کند بر تباهی ارزها [?] و بر فساد سال و بر
مرگ چهارپایان واگر عطارد باشد دلالت کند بر
سلامتی مردمان از آفتها و نیکویی اهل شام و شامات
واگر قمر با وی بود دلالت کند بر سلامتی مردمان عامه
واگر خالی باشد دلالت کند بر سلامتی سلطانیان و
بیاری رعیت. احتراق زهره اندر جوزا
اگر زحل با وی بود پیوسته وی دلالت کند بر
آفتها و وزیران و بزرگان واگر مشتری با وی بود دلالت
کند بر نیکیها و علما و قضاة و ائمه واگر مریخ باشد دلالت
کند بر اعتدال روزگار و خوشی بهارگاه و سلامتی حال
مردمان از آفتها واگر عطارد باشد دلالت کند بر بیماری
اندران سال خاصه کودکان نارسیده را واگر قمر باشد
دلالت کند بر جستن بادها سرد و زیان کار و خشکی
هوا واگر خالی بود دلالت کند بر بیماریها سخت واگر سلامت
باشد و هو اعلم بالغیب. احتراق زهره اندر سرطان

اگر زحل با وی بود پیوسته وی دلالت کند بر خوشی
زمانه و اعتدال هوا واگر مشتری با وی بود پیوسته
وی دلالت کند بر گرما و خشکی سال واگر مریخ باشد دلالت
کند بر باد سموم و زیادت شدن گرما و ظاهر گشتن بدیها
واگر عطارد بود دلالت کند بر غم و مرگ بسیار و بدی حال
عامه واگر قمر با وی بود دلالت کند بر زیاد گشتن آبها
و زیاد شدن جانوران آبی و سلامتی در کشتزارها
و رزها و میوه‌ها واگر خالی بود دلالت کند بر برکتها بسیار
و سال بادها بود و مادهٔ آن بود که اندران سال رعد و برق
و نمناکی و سرما و یخ بسیار بود و هو اعلم. احتراق زهره
اندر اسد اگر زحل با وی بود پیوسته وی دلالت کند
بر آنکه مردم محتشم هلاک شوند از سلطانان و تباه گردد
حال زنان و منازعت افتد میان زنان و مردان واگر
مشتری بود دلالت کند بر فساد کارها اهل صلاح و دل
مشغولی این طبقه واگر مریخ باشد دلالت کند بر خون ریختن
بسیار اندران ماه واگر عطارد باشد دلالت کند بر گرانی
آهن و بخرندی [?] سیم و جامه و زینتها و صلاح کار بازرگانان

واگر قمر باشد دلالت کند بر نبات بسیار و نیکوی حال
زنان و اگر خالی باشد دلالت کند بر تباهی حال زنان و حشمه
و غلامان و اردان و خادمان و زهره ویان احتراق
زهره اندر سنبله اگر زحل با وی بود با پیوسته وی
دلالت کند بر آمدن بارانها، متواتر اندران ماه و اگر مشتری
بود دلالت کند بر مرگ قاضی یا عالمی بزرگ و اگر مریخ بود
دلالت کند بر نکبات اهل صلاح و دلتنگی مردمان و
اگر عطارد بود دلالت کند بر اعتدال هوا و خوشی سال و
باد صبا با منفعت و اگر قمر باشد دلالت کند بر سلامتی
احوال مردمان و ارزانی نرخها و اگر خالی بود دلالت کند بر
تباهی حال زنان و ارزانی و کساد بر دکان و فراخی نعمت دران
سال احتراق زهره اندر میزان اگر زحل با وی بود با پیوسته
وی دلالت کند بر خروج دشمن مملکت از ناحیت مغرب و اگر
مشتری با وی بود دلالت کند بر دل مشغولیها و بیخ رفتن و
با دشمنان از جهت سلطانیان و اگر مریخ با وی بود دلالت
کند بر خروج دشمنی از ناحیت جنوب و حرب افتادن و اگر عطارد
بود دلالت کند بر خروج دشمنی از کوه پایه و بددینی باشد و

اگر قمر بود دلالت کند بر بسیاری نعمت و ارزانی نرخها و اگر خالی
بود دلالت کند بر جستن بادها، جنوب اندران ماه والله اعلم
احتراق زهره در عقرب چون زهره محترق شود در
عقرب و زحل با وی بود با پیوسته وی دلالت کند بر رنج
رسیدن مردمان و تنگی طعام و اگر مشتری با وی بود با
پیوسته وی دلالت کند بر خروج دشمنی بزرگ از ناحیت
خراسان و اگر عطارد باشد دلالت کند بر قوت اهل
قلم و نیکوی حال عطارد دیان و سعادت مردمان و اگر قمر
باشد دلالت کند بر سلامتی مردمان عامه و نیکوی حال مسافران
و اگر خالی السیر باشد دلالت کند بر نقصان بارانها اندران
ماه و اگر زمستان بود بارانها بهنگام آید و سال بر اعتدال
بود احتراق زهره در قوس اگر زحل با وی بود
با پیوسته وی دلالت کند بر تباه گشتن کار اهل علم و اهل
صلاح و قوت اهل فساد و اگر مشتری با وی بود دلالت
کند بر خروج دشمن بدمذهب از ناحیت روم و کوه پایها
و تباهی نباشد ایشان را و ظفر مر اهل صلاح را باشد و
اگر مریخ باشد دلالت کند بر ظاهر گشتن فتنها و قوت اهل

اهل فساد و خروج غوغا، سلطنت و تنکی طعام و مهجور
کشتن اهل صلاح و اکر عطارد بود دلالت کند بر تباه
کشتن حال صناعان و بازرکانان و رنج رسیدن
این طبقه و اندران سال سرما، خشک بود و اکر قمر با
وی بود دلالت کند بر بدی حال عوام الناس و اکر خالی
بود دلالت کند بر بسیاری جستن بادها، جنوب و الله اعلم

احتراق زهره در جدی اکر زحل با وی بود دلالت — ناپیوسته وی
کند بر حرکت ملوک و اکر مشتری با وی بود دلالت کند بر
بسیاری مال سلطانیان و اکر مریخ باشد دلالت کند
بر حرکت لشکرها و قوت اهل سلاح و اکر عطارد باشد
دلالت کند بر بسیاری بادها و اکر قمر باشد دلالت کند
بر بدی حال عامه و دل مشغولیها و اکر خالی بود دلالت
کند بر بسیاری رنجها و اندکی باران مکر که زیر نور آفتاب
بود به بیست درجه والله اعلم بالغیب والحقیقة احتراق
زهره اندر دلو چون زحل با وی بود ناپیوسته وی
دلالت کند بر سختی سرما و جستن بادها، عواصف و
ستم کردن سلطانیان و اکر مشتری بود دلالت کند بر

اعتدال

اعتدال هوا اندران ماه و شتلی و اکر مریخ با وی بود ناپیوسته
وی دلالت کند بر بسیاری باران و خوشی هوا و قوت
سلطانیان و اکر عطارد بود دلالت کند بر بادها، مخالف
و دل مشغولیها، اهل دیوان و اکر قمر بود دلالت کند
بر بسیاری باران و بدی حال عامه و اکر خالی بود دلالت
کند بر بسیاری بادها، جنوب و ابرها احتراق زهره
اندر حوت اکر زحل با وی بود ناپیوسته وی دلالت
کند بر سرما سخت اندران ماه و اکر مشتری با وی بود
ناپیوسته وی دلالت کند بر تباه شدن میوه و اکر مریخ
با وی بود ناپیوسته وی دلالت کند بر خوشی هوا و
اعتدال روزکار و اکر عطارد با وی بود ناپیوسته وی
دلالت کند بر بسیاری حرکت فی دریا و فجاه و اکر خالی السیر
بود دلالت کند بر بسیاری باران اندران ماه والله اعلم

احتراق العطارد فی البروج

چون عطارد محترق شود اندر حمل و زحل با وی بود ناپیوسته
وی دلالت کند بر جستن بادها و کذشتن ابرها، بی
منفعت و فراخی نعمت دران حال و اکر مشتری باشد دلالت

کند بر اعتدال هوا و دل مشغولی اشراف و اگر مریخ
با وی بود پیوسته وی دلالت کند بر بارانها متواتر
اندران ماه و اعتدال و دل مشغولی اشراف و اگر زهره با وی
بود پیوسته وی دلالت کند بر بسیاری باران بی منفعت
و اگر قمر باشد دلالت کند بر خوشی هوا و ارزانی نرخها و اگر
خالی باشد دلالت کند بر هلاک کشتن یکی از قضاة یا ائمه
یا اشراف و هو اعلم احتراق عطارد در ثور اگر زحل با وی
بود پیوسته وی دلالت کند بر اعتدال هوا و سلامتی مردمان
از آفتها و اگر مشتری باشد دلالت کند بر بسیاری باران
و مرگ اندر جانوران و سال مادّه بود و اگر مریخ با وی بود
پیوسته وی دلالت کند بر رسیدن آفات اندر حیوانات
و مرگ بسیار و اگر زهره با وی بود پیوسته وی دلالت
کند بر بیماری زنان و بدی حال مغنیان و خادمان و اگر
قمر باشد دلالت کند بر میانه بودن سال و اگر خالی السیر بود
دلالت کند بر آمدن باران و اعتدال هوا والله اعلم
احتراق عطارد در جوزا چون زحل با وی بود دلالت
کند بر آفت رسیدن اهل قلم و بدی حال عطاردیان

و اگر مشتری با وی بود پیوسته وی دلالت کند بر کم شدن
مرگ و آفت اندر میان خلق و اگر مریخ با وی بود پیوسته وی
دلالت کند بر بیماری مردمان و بیم مرگ باشد و اگر زهره
با وی بود دلالت کند بر بیماری زنان و سرسام و آفت
اندران طبقه و اگر قمر باشد دلالت کند بر جستن بادها
متواتر و بدی حال عامه و اگر خالی باشد دلالت کند بر ارزانی
نرخها و دروغ گفتن اندر میان مردمان و فاش شدن
و تباهی حال اهل تجارت و هو اعلم احتراق عطارد در
سرطان چون زحل با وی بود پیوسته وی دلالت کند بر
جستن بادهای زیان کار و نقصان میوه‌ها و مضرت اندر
کشت زارها و اگر مشتری باشد دلالت کند بر سلامتی مردمان
و فراخی نعمت خاصه خرما و انجیر و انار شیرین و مانند آن
و اگر مریخ بود دلالت کند بر خروج دشمنی بزرگ از حد اهل
و کناره دریا و قتل بسیار دران سال و اگر زهره با وی بود یا
پیوسته وی دلالت کند بر مرگ زنان و بیماری کودکان
از گرمی و خشکی و اگر قمر باشد دلالت کند بر آفت عامیان
و مرگ کودکان و اگر خالی بود دلالت کند بر کاسدی بندگان

وتباهی کار ایشان و هو اعلم احتراق عطارد در اسد
چون زحل با وی بود پیوسته وی دلالت کند بر خشم
گرفتن ملوک بر محتشمان لشکر خود از عمال و وزرا و مانند
این واگر مشتری باشد دلالت کند بر عفو کردن ملوک
مر محتاجان را و بر غصب کردن مالها واگر مریخ بود دلالت
کند بر جور سلطانیان اندر میان خلق واگر زهره بود
دلالت کند بر غم و اندوه ملوک و اگر قمر باشد دلالت کند
بر افتادن خصمها و خواستها اندر میان عوام واگر خالی
بود دلالت کند بر آنکه ملک یکی از بزرگان خود را بکشد
احتراق عطارد در سنبله چون زحل با وی بود پیوسته
وی دلالت کند بر مرگ مهتری از بزرگان و سرهنگان
واگر مشتری با وی بود پیوسته وی دلالت کند بر نیکوی
کار بازرگانان و صناعان و سود یافتن اندر بازرگانی
واگر ذنب و مریخ باشد دلالت کند بر خروج دشمنان مملکت
از ناحیت خراسان واگر زهره بود دلالت کند بر بدی
حال دبیران و بازرگانان واگر قمر باشد دلالت کند
بر تباه گشتن میوه ها و باد سخت دران سال واگر خالی

البر

الیسیر بود دلالت کند بر کم شدن رنجها اندران سال احتراق
عطارد اندر میزان چون زحل با وی بود پیوسته وی
دلالت کند بر گرانی نرخها خاصه آنچه کیل کنند و یا سنجند
واگر مشتری باشد دلالت کند بر بیماری زنان و کودکان
و اعتدال هوا خاصه در جانب جنوب واگر مریخ باشد
دلالت کند بر ارزانی نرخها آنچه سنجند و کیل کنند واگر
زهره با وی بود دلالت کند بر نیکوی حال سالکان و فرو مالکان
واگر قمر با وی بود دلالت کند بر سلامتی کار مردمان
اندران سال و کم شدن علتها و بیماریها واگر خالی باشد
دلالت کند بر لشکرها بسیار و غالب گشتن دیوانگی بر گروهی
از مردان والله اعلم احتراق عطارد در عقرب
اگر زحل با وی بود پیوسته وی دلالت کند بر رنج رسیدن
اهل حجاز و یمن از تنگی طعام واگر مشتری با وی بود دلالت
کند بر خروج رعیت بر ملوک و ظفر یافتن سلطنت بر رعیت
واگر مریخ باشد دلالت کند بر خروج دشمنی بزرگ از ناحیت
یمن واگر زهره بود دلالت کند بر بسیاری خبرها دروغ
و دو گروهی میان مردمان شهرها واگر عطارد باشد دلالت

کند بر بدی حال دبیران و اهل حکمت و صناعات و خداوندان
قلم و اگر قمر باشد دلالت کند بر جستن بادها، خنک و خشک
شدن هوا و اگر خالی باشد دلالت کند بر مرگ کودکان
احتراق عطارد در قوس چون زحل با وی بود یا
پیوسته وی دلالت کند بر عارضها و آفت رسیدن
بر اهل خراسان و اگر مشتری با وی بود یا پیوسته وی
دلالت کند بر سلامتی و نیکویی حال ستوران اندران
سال خاصه اندر ناحیت فارس و اگر مریخ باشد دلالت کند
بر تباهی حال چهارپایان از خشکی سال و تنگی طعام اندر
کوه پایها و تعصب افتادن در میان مردمان از جهت
آنها و اگر زهره باشد دلالت کند بر تباهی حال زنان و جستن
بادها، درشت و بارانها، با منفعت و اگر قمر باشد دلالت
کند هم بران نشان که زهره را یاد کردیم و اگر خالی بود
دلالت کند بر هلاک شدن مردی بزرگ از اهل دیوان
بر دست سلطان و یا خود هلاک والله اعلم بالغیب
احتراق عطارد در جدی اگر زحل با وی بود یا پیوسته
وی دلالت کند بر سختی سرما و تباهی حال درختان و اگر

مر

مشتری با وی بود یا پیوسته وی دلالت کند بر سلامتی مردمان
و خوش بودن روزگار و عاقبت نیکو و اگر مریخ باشد دلالت
کند بر جستن [اعتدال] هوا و جستن بادها، جنوب و اگر زهره بود دلالت
کند بر نیکویی حال عامه مردمان و اعتدال هوا و اگر قمر باشد
دلالت کند بر بارانها و بادها و اگر خالی بود دلالت کند
بر نیکویی حال مردمان و اعتدال هوا احتراق عطارد
در دلو چون زحل با وی بود یا پیوسته وی دلالت کند
بر سرما، سخت و افتادن برفها، متواتر اندران سال و اگر
مشتری با وی بود یا پیوسته وی دلالت کند بر معتدل گشتن
هوا و سلامتی مردمان و اگر مریخ باشد دلالت کند بر خوشی
هوا و بارانها، بوقت و اگر زهره بود دلالت کند بر باد
و باران و فراخی طعام دران سال و ایمنی و رغبت مردمان
بتوبه و صلاح و نکاح بسیار و آرامش لشکرها و اگر قمر باشد
دلالت کند بر باد و باران بسیار و اگر خالی بود دلالت
کند بر باد و ابر و بارانها، با منفعت و هو اعلم احتراق
عطارد در حوت چون زحل با وی بود یا پیوسته وی
دلالت کند بر تباه گشتن میوهها و اگر مشتری با وی بود

دلالت کند بر اعتدال هوا و باران بسیار و اگر مریخ با
وی بود دلالت کند بر تباهی حال ائمه و قضاة و ادیبان
و اهل حکمت و هلاک شدن کسی از ایشان و اگر زهره با وی باشد
دلالت کند بر همچنین که در حکم مریخ یاد کرده شد و اگر قمر بود
دلالت کند بر زیادت شدن آبها در چشمها و فراخی نعمت
دران سال و اگر خالی بود دلالت کند بر بیماری کودکان
و مخاطره زنان حامله و دل مشغولیها عامه مردمان

فصل فی بیان الراس و الذنب

چنین گفت ابو المعشر بلخی رحمه الله که اغلب اقاویل مقدمان
این صنعت آنست که این دو عقده راس و ذنب مؤثرند
یک فصل درین باب بیان کردم از بهر تمامی کتاب بسبب
آنکه چون راس و ذنب مؤثرند در قرانات و احتراقات
کواکب بدین حاجت اند و خواجه حکیم ابوریحان در تصنیف
خود آورده است که راس گرم تر است و مزاج مشتری
دارد و ذنب سرد خشک است و مزاج زحل دارد و شنیدم
از استادان خود که خواجه حکیم ابو جعفر محمد بن عبد العزیز
در شهر اصفهان گفت که الراس سعد و الذنب نحس و خاصیتها

ان

ان الراس یزید و الذنب ینقص و اذا قارن الراس الکواکب
المسعود یزید فی السعاده و اذا قارن المنحوس یزید فی
النحوسه و الذنب اذا قارن المنحوس ینقص من نحوستها و
اذا قارن المسعود ینقص من سعادته و الراس و الذنب
یکونان متقابلان ابدا این واجب دیدم که اندر وقت قرانات
و احتراقات کواکب نظر کنند حال کواکب و مواضع
ایشان اندر بروج اگر کواکب مستقیم السیر باشند و دران
موضع که بود حظی دارد و سعد بود و اگر راس با وی بود
یا پیوسته وی بود از جای دیگر سعادت آن کوکب زیادت
باشد و اگر ذنب با وی بود یا پیوسته وی از سعادت آن
کوکب نقصان شود و اگر کوکبی باشد در موضع غریب که
وی را دران موضع حظی نباشد یا راجع بود یا منحوس باشد
اگر راس با وی بود یا پیوسته وی نحوست آن کوکب زیادت
شود و اگر ذنب با وی بود یا پیوسته وی از نحوست آن کوکب
کم شود

فصل فی السهام

بنگر موضع سهم اگر اندر مشتری افتد و صاحب بیتش بوی
ناظر باشد یا اندر [illegible] دلالت کند بر بسیاری آن

چیز و اگر در مایل وتد افتد و صاحب بیت بوی ناظر باشد
دلالت کند بر میانه بودن آن چیز و اگر سهم با صاحب بیت
السهم از او تا و زایل باشد دلالت کند بر اندکی آن چیز و اگر
صاحب بیت السهم اندر برج شرف خود باشد دلالت کند
بر گرانی آن چیز و اگر خواهی که گرانی و ارزانی و کاسدی
آن چیز بدانی آنچه از طالع طرح کرده باشی هم این سهام
را از درجهٔ آفتاب طرح کنند هر جا که معلوم باشد و اعتماد
کن بر ارباب حدود که او را دلالت حبیب و موضع
صاحب السهم در وسط السما دلیل کند بر گرانی و روایی
آن چیز و اگر صاحب سهم در وسط السما در هبوط باشد
دلیل کند بر گرانی و ناروایی آن چیز پس بنگر بحال
باتصال صاحب سهم و اتصال کواکب بوی اگر صاحب سهم
مقبول باشد از کوکبی بکوکبی مایل بنگر تا در کدام برج است
از طالع اگر اندر طالع باشد آن چیز گران شود بسبب درج
افتادن و اگر اندر ثانی و ثالث باشد گران شود آن چیز
بسبب نقل کردن از شهری بشهری و اگر در رابع باشد گران
شود بسبب نافروختن و اگر اندر خامس باشد بسبب خریدن و

دفروخت و اگر اندر سادس باشد بسبب تباه شدن آن چیز و اندکی
آن و اگر اندر سابع باشد از بسیاری خرید از وی و اگر در ثامن
باشد از تباه شدن آن چیز اندر زیر زمین و اندر تاسع از نابودن
آن چیز از آن ناحیت و اندر عاشر از سلطان و اندر یازدهم
و دوازدهم بسبب ناایمنی راهها **باب**

اندر احکام مسنونات بدانکه کواکب را اندر بروج
دوگونه حظ است یکی کلی و یکی دیگر جزوی چون خانه و شرف
و مثلثه و حد و وجه و جزوی آنست که اندر صورت طالع
باشد چون فرح و آفت و قوت حظ کلی هر کوکب را دلالت
کند بر سعادت آنچه بوی منسوب باشد و قوت حظ جزوی
که اندر صورت طالعست دلالت کند بر عز آن چیز و اگر هر دو
قوت هر کوکب را حاصل گردد دلالت کند بر بسیاری و عزیزی
آن چیز که بآن کوکب منسوب است و قوت حظ کلی و ضعف
جزوی دلالت کند بر بسیاری و کاسدی آنچه بآن کوکب منسوب است
و قوت حظ جزوی و ضعف کلی دلیل کند بر نقصان و کاسدی
آن چیز که بآن کوکب منسوب بود و اگر کوکب در موضعی باشد
که از سعد و نحس بری باشد دلالت کند بر توسط احوال آن چیز

که بآن ستاره منسوب بود و ارباب سهام را هم برین مثال
بنگر تا در بروج و صورت طالع کجا افتد و در کدام حظ باشد
و قدر ضعف و قوت کوکب حکم می کن چنانکه واجب باشد

باب در خصومت کواکب

در حال هوا زحل و عطارد دلیل کند بر سرما مریخ و زهره
دلیل کند بر نم و باران شمس و عطارد دلیل کند بر بادها
مریخ و زحل دلیل کند مشتری دلیل کند بر گشادگی هوا قمر دلیل
کند بر طبع آن ستاره که باوی بود افتاب و مریخ دلیل کند
بر حرارت هوا زحل و زهره و قمر دلیل کند بر دریاها و ابر
و باران افتاب و مریخ و قمر دلیل کند بر گرما و آتشها زحل
و مریخ و آفتاب دلیل کند بر بادها درشت مشتری و عطارد
و قمر دلیل کند بر باد شمال خوش و همچنین بهایز بدرجه ستارگان
با دوازده برج چون دلیل گرما اندر حمل باشد بیفزاید حرارت
اندر نبات چون اندر اسد باشد بیفزاید آتش اندر حیوانات
چون در قوس باشد بیفزاید آتش اندر اضداد و الله اعلم بالحقیقة

خصومت ستارگان

زحل و مریخ دلیل کند بر فتنها بزرگ و قتل بسیار زحل و

و مشتری دلیل گردانیدن دین و مملکتها و خوارج بود آفتاب و
زحل دلیل بر منازعت ملوک باشد با رعیت زهره و عطارد
دلیل بر منازعت بود میان عامه زهره و زحل دلیل خصومت
زنان باشد عطارد و زحل دلیل مناظرها علم بود بر نوع مکر قمر
و زحل دلیل بر خبرها اراجیف بود و خصومت بی فایده
مریخ و مشتری دلیل خصومت علم بود اندر دین و مذهب
آفتاب و مشتری دلیل خصومت ملوک بود با علما زهره و مشتری
دلیل عیاها بود میان مردمان عطارد و مشتری دلیل مناظرها
بود اندر علوم با یکدیگر قمر و مشتری دلیل حیرها بود مریخ و آفتاب
دلیل خصومت ملوک بود با عیاران و دزدان مریخ و
زهره دلیل فساد مطربان بود و زنان مفسده مریخ و عطارد
دلیل فتنها و غوغاها و دهل و بوق بود مریخ و قمر دلیل خبرها
اراجیف بود زهره و آفتاب دلیل خصومت زنان بود با
مردان عطارد و آفتاب دلیل خصومت ملوک بود با پسران
قمر و آفتاب دلیل خبرها زاید اراجیف مثلا در اجتماع دلیل خبرها اراجیف
نوشته بود و چون در استقبال باشد دلیل خبرها ظاهر گشته
بود عطارد و زهره دلیل دروغها بود میان زنان و مردان

قمر و زهره دلیل رسولان بود و نکاحها بود و قمر و عطارد دلیل
کتابها **فصل در اتصالات کواکب**
با یکدیگر اتصال مشتری با زحل تسدیس و تثلیث ایشان دلیل
کند بر پدید آمدن خداوندان حجی و مخابری و گروهی پاک
و اگر نه کسی که او فاضل جهان بود و در کار دین قوی بود
و چیزها بسیار اندر دین ایزد تعالی و تقدس بر دست او
پدید آرد و امر معروف و نهی منکر در آن روزگار آشکارا
کند تربیع او دلیل کند بر دشمنادگی ترسایان و قاضیان
با ملوک و وزارت ملوک و طلب کردن ولایت و مالها
و کالها و خداوندان دین و ملک را از جای بجای بگردد
و مقابله ایشان دلیل کند بر خصومتها که میان اهل ملت و
مملکت افتد و هذیانها و بدعتها پدید آید و تعصب افتد
میان مشایخ و دهاقین پس اگر از برج دهم اتصال کند دلالت
کند بر گفت و گوی بسیار که میان پادشاهان و قاضیان
رود **اتصال مریخ با زحل** تثلیث و تسدیس ایشان
دلالت کند بر دشواری کار مردمان خاصه کار خداوندان
دین و پادشاهان و هر نوع در میان ایشان داوری افتد

تربیع ایشان دلالت کند بر بسیاری دزدیها و زیانها مردمان
و تعصب و خصومتها مقابله از هفتم دلیل کند بر بغض و عداوت
و خصومت در میان مردمان خاصه میان اهل سلاح و میان
روستا و محتشمان و اگر از برج دهم اتصال کند دلالت کند بر
آنکه رعیت را از سلطان زحمت رسد و رعیت بی طاعت
شوند **اتصال آفتاب با زحل** تسدیس و تثلیث ایشان
دلالت کند بر حاجتمند شدن سلطان به رعیت تربیع
ایشان دلالت کند بر آشفته شدن روزگار ملوک از
حادثها که تولد کند مقابله ایشان دلیل کند بر خصومت پادشاهان
با رعیت و با پارسایان و با روستاییان و اهل حشمت و اگر
از دهم اتصال کند دلالت کند بر بیم و ترس که پادشاه را بر رعیت
خود رسد و حرکت لشکرها و بندها بکار دارند و غلها و آنچه
بدین ماند نگاه دارند والله اعلم **اتصال زهره**
با زحل تسدیس و تثلیث ایشان دلالت کند بر تباه شدن
فرزندان بر زنان و اسقاط کردن مادران و دشواری
رسیدن بفرزندان تربیع ایشان دلالت کند بر آنکه میان
زنان و شویان تخلیط رود و حال ایشان تباه گردد و فرقت

بسیار شود مقابلهٔ ایشان دلیل کند بر خصومت بسیار میان
زنان و شوهران و اماران و اگر از برج دهم اتصال کند
دلیل کند بر داوریها که زنانرا افتد از جهت سلطان
و رسوائی که ایشانرا بود و کارها، عطر و جامها، زنگیر تباه شود
والله اعلم اتصال عطارد با زحل بتسدیس و تثلیث
ایشان دلیل کند بر بسیاری بکمر بستن اندر کتب بشنیدن
از اهل ملت تربیع ایشان دلالت کند بر آشکارا گشتن علم
و سحر و رغبت و منازعت میان مردمان از جهت مذاهب
مقابلهٔ ایشان دلیل کند بر ساختن صنعتها مردمان و تزویر
و مکر در حکمها و در نامها و اگر از دهم اتصال کند دلالت کند
بر پدید آمدن بندها و سلها، جادوی و بر علاج گوناگون
و رغبت کردن بسیار بکار جادوی والله اعلم بالصواب
اتصال قمر با زحل بتسدیس و تثلیث ایشان دلیل کند
بر گریختن بندگان از خداوندان و سوگند خوردن دروغ
و عز و زیانها از هر نوعی و فرو آمدن بناها و کاخها، بلند
و افتادن بیماری از گشن سیاه و سقط شدن فرزندان
نارسیده و شکستن اندامها و جستن رعدها و برقها تربیع ایشان

دلالت کند بر خصومتها، باطل و بیماریها، بد و دشواریها و غربت
اندر میان مردمان و اگر از دهم اتصال کند دلالت کند بر
مناظرها، فاسد و مجادله میان ملوک و رعیت و بهانها ساختن
والله اعلم فصل دهم در اتصال کواکب با مشتری
اتصال مریخ با مشتری بتسدیس و تثلیث ایشان دلالت کند
بر منازعت بسیار و مکاشفت اندر دین و اصدقا و اقربا
و اولاد و بازرگان تربیع ایشان دلالت کند بر کارزارها
و دزدیها و کارها، نهانی و علمها، نهانی مقابله ایشان دلالت
کند بر همه خصومتها و تهمتها که بسبب منسوب بود و اگر از برج
دهم اتصال کند دلیل کند که مردمانرا از سلطان غمی رسد
یا بلائی افتد اتصال آفتاب با مشتری بتسدیس
و تثلیث ایشان دلیل کند بر پدید آمدن دین حق و رغبت
کردن مردمان بر آموختن علم فقه و علمها، قدیم تربیع ایشان
دلیل کند بر قوت خلاف دانشمندان و قاضیان و علویان
و مذکران و خلاف گفتن اندر راه دین مقابلهٔ ایشان دلیل کند
بر خصومتها و جورها و بی دادی و اگر از برج دهم اتصال کند
دلیل کند بر قوة خصومتها، فاسد اتصال زهره

بامشتری تسدیس وتثلیث ایشان دلیل کند بر زهد وتو سعدکی
زنان وخویشتن داشتن وپرهیز زیستن اندر دین و
خوشی هوا واعتدال هوا وتربیع ایشان دلالت کند بر
نیکوی خواستن اندر حال که بانوی کردن درخانه واندکی
مناظره رود میان علما وعلویان باخادمان واگر مقابله
بود دلیل کند بر داوری کردن بقوت از بهر دین ودلیل
بقول مصلحت بود میان اشراف وزهره وایان بریک نیمه
واگر از برج دهم اتصال کند دلیل کند برآنکه زنان محتشمه را
کار قوی گردد وعطر وبوی خوش ورغبتها رائحه گردد
اتصال عطارد بامشتری تسدیس وتثلیث ایشان
دلیل کند بر موافقت مذاهب میان قضاة واهل حکمت
وخوشی مردمان وکسانی که بعطارد منسوب اند تربیع
ایشان دلالت کند بر مناظره ومجادله میان مردمان
از جهت مذهب وآشکارا شدن نهانیها مقابله ایشان
دلالت کند بر خصومتها از جهت معاملتها میان اهل حکمت
واهل قلم ومحاسبان واهل دیوان با قضاة وائمه وعلویان
واشراف وهوا برمزاج برج گردد واگر از برج دهم اتصال

کند

کند دلالت کند بر کار کردن مردمان وطلب کردن عمل بر
راه دین وپارسائی وعلم وکتب اتصال قمر بامشتری
تسدیس وتثلیث او دلالت کند بر قوت گرفتن دین
وپیدا شدن وحی وکارهای نیکو وگسترده شدن ملت
میان مردمان وزیادت شدن آبها اندر رودها وجویها
ونیکوی حال پیکان ورسولان وهدایا مرقربان را
تربیع او دلیل کند بر شر وگفت گوی ومناظره در میان عامه
مقابله ایشان دلیل کند بر داوریها وخصمیها از بهر دین
وشریعت وتعصب افتادن بدین جهت واگر از دهم اتصال
کند دلیل کند بر رونق گرفتن کار قضاة وپارسایان واهل
شرف وهو اعلم فصل دهم اتصال کواکب با
مریخ اتصال آفتاب بامریخ تسدیس وتثلیث ایشان
دلیل کند بر آشکارا کردن ملوک مر شریعت ودین حق را
وخوبی سلاحها وموافقت ومودت ملوک با ترکان و
گرمی حال هوا بر جواهر برج تربیع ایشان دلالت کند
بر مناظره وخصومت خاصه میان ملوک واهل سلاح مقابله
ایشان دلالت کند بر حربها بسیار وکارزارها وتغیر حال

هوا بر فراخ و اگر از برج دهم اتصال کند دلالت کند بر ظلم و ستم
که از سلطان بر رعیت رسد و ناسازواری و فتنه بود
والله اعلم اتصال زهره و مریخ تسدیس و تثلیث
ایشان دلالت کند بر توالد و تناسل بسیار و آسانی آن
حال و بصلاح شدن زنان حامله و زیاد شدن عشق و هوا
بر زنان و خادمان تربیع ایشان دلیل کند بر تباهی حال
زنان و خادمان و ناسازواری عطرها و خصومت و
منازعت زنان با شویان خاصة از اهل سلاح و فضیحت
کشتن ایشان بکار بد و هوا متغیر باشد مقابلهٔ ایشان
دلیل کند که بنکبتی رسد باهل عرب از اهل سلاح و مناظره
و مجادله رود میان ایشان و دست اهل عرب قوی تر
باشد و اگر از برج دهم اتصال کند دلالت کند بر رسیدن
محنت و خواری و خصومتها، با قوت و تعصب میان
این طبقه و اهل سلاح اتصال عطارد و
مریخ تسدیس و تثلیث ایشان دلیل کند بر قوت اهل
سلاح و رغبت ایشان با آموختن صنعتها، با زیرکی و خفت و هوا
میان اهل سلاح و اهل قلم و طلب کردن کیمیا و جزءها ل

که تعلق با آتش دارد تربیع ایشان دلیل کند بر منازعت و خصومت
میان اهل سلاح و اهل قلم و بدی حال عطارد باید و دلیل
کار بستن جزءها، نهانی مقابلهٔ ایشان دلیل کند بر جنگ
و عداوت و مناظره و مکر ساختن و فریب و دزدیها
و تزویر کردن علاجها که با آهن تعلق دارد و هوا متحرک و با
غبار بود و اگر از برج دهم اتصال کند دلالت کند بر ساختن
سلاحها اما کار اهل حکمت و اهل دیوان شل رنجی و نکبتی بود
والله اعلم اتصال قمر و مریخ تثلیث و تسدیس ایشان
دلالت کند بر موافقت و مودت میان اهل سلاح و
احوال باعتدال بود و هوا خشک بود و بسیاری سودها
و مهمانیها بود تربیع ایشان دلالت کند بر خصومت و مناظره
از جهت ضیاع و اسباب میان عامه و اهل سلاح مقابلهٔ ایشان
دلالت کند بر جرحها، بسیار و ظلم کردن و دروغ گفتن و
اگر از برج دهم اتصال کند دلالت کند بر جور کردن سپاه بالا دان
و سرهنگان بر عامه و دلیل کند که نکبتی رسد جزءهای را که
بقمر منسوب باشند والله اعلم فصل
چهاردم اندر اتصال آفتاب با کواکب بدانکه هر کوکبی

که با شمس قران کنند انرا احتراق کویند الا قمر که اورا اجتماع
کویند و احتراقات و قرانات بیش ازین یاد کرده شد
اما عطارد و زهره را جز مقارنه نباشد بحکم انکه این دو
کوکب از آفتاب چندان جدا نکردند که درمیان ایشان
تثلیث و تسدیس بود و تربیع و مقابله باشد والله اعلم بالحقیقة
اتصال قمر با آفتاب تثلیث و تسدیس ایشان
دلالت کند بر پیدا آمدن کارها و مطیع و فرمان بردار
کردن عامه مر ملوک را و مودت زیاد شدن میان
ایشان و نیکوی حال سفران و پیکان و سیاحان
و قوت کار این طبقه تربیع ایشان دلالت کند بر دشواری
کار عامه از جهت عمارت ضیاع و اسباب و رسیدن
نکبت بعاقبت کار و بدی حال سفران و پیکان و
نقصان شدن آبها در چشمها و جویها مقابله ایشان دلیل
کند بر خصومتها که درمیان مردمان افتد خاصه میان شریکان
و زنان و اکر از دهم اتصال کند دلالت کند بر اشکارا
شدن رازها و سرها و پیدا آمدن دفینها و کنجها و کم شدها
و براکندن حرباد شاهان فصل پنجم اندر

اتصال کواکب با زهره اتصال عطارد با زهره تسدیس ایشان
دلیل کند بر فساد و فجور و بر جادوی کردن زنان و تباهی
حال ایشان و پدید آمدن دشمنان نویسندکان نطاعی
نه تحقیق تثلیث و تربیع و مقابله باشد ایشانرا اتصال
قمر با زهره تسدیس و تثلیث ایشان دلیل کند بر نیکی حال
طرب و عطاران و بزازان و چیزها که زهره بدو منسوبست
و خصومت میان زنان و شویان و اکر از ربع دهم اتصال
کند دلالت کند بر پیدا شدن کارهای ناشایسته و فسق
و فجور ایشان و الله اعلم فصل ششم در اتصال
کواکب با عطارد تسدیس و تثلیث ایشان مسعود باشد
دلالت کند بر کار دکتن علم و حکمت و سود بند کسانی آن زمان
علم و اکر عطارد منحوس بود دلیل کند بر ضد این تربیع
او دلیل کند بر جای ماندن علم و حکمت و مناظره عامه با اهل
علم و قبول نا کردن سخن ایشانرا و فراموشی حسابها
و کیلان مقارنه او دلیل کند بر مردمان مر علم و انصاف
دادن و ستدن و اکر منحوس بود دلالت کند بر نبشتها
تزویر و خصومات دهقان با وکیلان و محاسبان و مبلی

حال ایشان و اگر از برج دهم اتصال کند اگر مسعود بود دلیل کند
که نیکان و رسولان و وکیلان تشریف و نواختی یابند
از خداوندان قلم و اگر منحوس بود منازعت و خصومت افتد
در میان این طایفه اتصال قمر با زحل
مقارنهٔ ایشان نیک باشد عمارت آب و زمین و حیلت
کردن در کارها و تدبیر و مشورت با پیران تسدیس
نیک باشد دیدار بزرگان و از مشایخ و طلب حاجتها و
در شدن بصحبتها تربیع ایشان نیک باشد کندن کاریزها
و جویها و حوضها تثلیث ایشان نیک باشد کردن عمارتها
و خریدن بندگان و چهارپایان و دیدار بزرگان و بناها
افکندن مقابلهٔ نیک باشد خلوت و آسایش و بنا نهادن
و تن پاک کردن اما نشاید سفر کردن اتصال
قمر با مشتری مقارنهٔ وی نیک باشد دیدار بزرگان و بهر کاری
را که دایم خواهد کرد و خون برگرفتن تسدیس نیک باشد
ابتدا کارها و فصد کردن و سفر و تزویج و دیدار بزرگان
و جامهٔ نو بریدن و نو پوشیدن تربیع نیک باشد عقد کردن
و قباله نبشتن و جامهٔ نو پوشیدن و طلب دوستان

ثلث

ثلث نیک باشد ابتدا کارها و دیدار قضاة و ائمه و معالجت
کردن بیماران مقابله نیک باشد در شهر شدن و نبشتن قبالات
و دیدار دوستان اتصال قمر با مریخ مقارنهٔ
وی نیک باشد ریاضت دادن اسپان و صید کردن و خریدن
اسپ و برده و خصومت و شرکت تسدیس نیک باشد شراب
خوردن و خون برگرفتن و حاجت خواستن از اهل سلاح تربیع
نیک باشد فراغت و آسایش کردن و گرمابه رفتن تثلیث نیک باشد
صید کردن و اسپ تاختن و دارو خوردن و سفر کردن مقابله
نیک باشد بیعت و شرکت و اسلحه خریدن و سفر کردن و ساختن
سلاح اتصال قمر با شمس ماه با اجتماع نیک باشد
کارهای نهانی را و مکر کردن و طلسمات و نیرنجات و حاجت
خواستن از ملوک تسدیس نیک باشد ابتدا کارها و سفر کردن
و خون برگرفتن و جنگ و مناظره کردن تربیع نیک باشد بنا نهادن
و طلب کارها و خریدن و فروختن و عقوبت فرمودن تثلیث
نیک باشد دیدار ملوک و جامهٔ نو پوشیدن و سلک و رسول و سپاه دادن
مقابله نیک باشد خصومت کردن و آشکارا کردن رازها و محاربه
و خصومت اتصال قمر با زهره مقارنهٔ ایشان نیک باشد

دعوت کردن ونکاح وتزویج کردن وجامه پوشیدن
تسدیس نیک باشد سفر وسماع وصدقه دادن وبرانه
خوردن تربیع نیک باشد معالجت کردن وبنا نهادن وتعلیم
کردن تثلیث نیک باشد طلب دوستان وعشرت کردن
وجواهر خریدن وزینت وبوی خوش ودیدار خادمان و
زنان مقابله نیک باشد سفر وصید کردن وگرمابه رفتن
وهدیه ورسول فرستادن اتصال قمر با عطارد
مقارنه نیک باشد طلب منفعت وکار باریک چون نقاشی و
دیدار دبیران وخداوندان قلم تسدیس وتثلیث نیک
تعهد کردن کارها وحساب کردن کارها ومعالجت
بیماران تربیع نیک باشد خون برگرفتن ودستور خریدن
وپیک فرستادن وطلب حاجتها ودیدار بزرگان ودبیران
وتعلیم همه چیزها مقابله نیک باشد اختیار کردن وطلب کردن
علمها ورسول فرستادن ومناظره کردن والله اعلم بالغیب
والحقیقة باب خسوف القمر
عبدالله بن عباس رضی الله عنهما چنین میفرماید که در وقت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم ماه گرفت ودران وقت فرزند

رسول علیه السلام وفات کرده بود خلق آن زمانه وصحابه
رضی الله عنهم گفتند که از جهت وفات فرزند رسول علیه السلام
ماه گرفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بر منبر برآمد وخطبهٔ بلیغ
فرمود وگفت که ماه وآفتاب از وفات کسی نگیرد اما
از بسیاری گناه بندگان ودلیری ایشان در معصیت گرفته
شود اکنون بدانکه چون در محرم ماه بگیرد دلیل کند بر فتنه
ودل مشغولی خلفا وفتنهٔ بزرگان وپراکنده شدن
ضعیفان چون در صفر ماه بگیرد دران سال قحط وگرسنگی
درمیان خلق افتد چون در ربیع الاول ماه بگیرد قحط وگر سنگی
پدید آید وبارانها بسیار بود چون در ربیع الآخر ماه بگیرد
دران سال تحویل ملک پادشاه شود ومردی بزرگ بمیرد
چون در جمادی الاولی ماه بگیرد اندران سال سرما سخت و
برف وباران بود ومرگ چهارپایان وطاعون بود چون
در جمادی الآخر ماه بگیرد اندران سال کشتها نیک بود ونرخها
کاسد بود چون در رجب ماه بگیرد بارانها بسیار بود وعیش
مردمان فراخ شود چون در شعبان ماه بگیرد اندران سال
صلاح بود میان مردمان وآسایش بود وآرامش چون در

کتابخانه مجلس شورای ملی

رمضان ماه بگیرد که اول آن ماه آدینه بود اندران
سال قحط و گرسنگی بود و بانگی و آوازی بلند با هیبت
از آسمان بیاید چنانکه خفتگان را بیدار کند و استادگان را
در روی افکند و شکستگان و رنجوران را بیهوش کند
چون در شوال ماه بگیرد اندران سال فتنه باشد و زلزله
و بانگ و رعد و برق چون در ذی القعده ماه بگیرد اندران
سال فراخی شود و نیکوی و بارانها بسیار باشد ولکن ملکان را
غم و اندوه رسد که ایشان را خوف آن باشد که غارت کنند
واگر در ذی الحجه ماه بگیرد همچنان باشد حکم که در ذی القعده گفته شد
والله اعلم بالغیوب والحقایق باب
در احکام گرفتن آفتاب این باب در بیان آن ذکر
کرده شد که در هر سالی که آفتاب بگیرد بنگرند که در ماه کدام
گرفته است حکم آن چه باشد بدانکه اگر در ماه محرم آفتاب
بگیرد دران سال فراخی باشد ولکن با آخر سال بیماری بود
در میان خلق واگر در ماه صفر آفتاب بگیرد یا در ربیع الاول
خلق را یکی با آشتی باشد و همه با یکدیگر خوش دل باشند و خرید
و فروخت گاو و گوسپند مردم را نیک باشد اما اگر در ماه

ربیع الآخر آفتاب بگیرد کشتن امیران باشد و آشوب و فتنه و حرب
باشد و امیری نو بیرون آید و ملک و مملکت بگیرد و آن
سال مرگی سخت باشد واگر در ماه جمادی الاول آفتاب بگیرد
خلق از امید باشند و نیکو بها بسیار باشد و میوه نیک باشد
واگر در جمادی الآخر آفتاب بگیرد در ولایت مغرب مرگ و
آفت و مصیبت بود و در خاندان امیر مصر مرگ و شدت
افتد و قحط و حرب ها باشد در زمین مصر واگر ماه رجب آفتاب
بگیرد همه خلق را قحط و تنگی باشد و در همه اقلیمها تنگی بود و نه ماه
باران نباشد پس ازان نیکو گردد واگر در ماه شعبان یا
رمضان آفتاب بگیرد مهتران عرب فرمان نبرند مر امیران
فارس را و مردم روم را حرب باشد و باران سخت باشد و سرما بسیار
باشد و در زمین عرب قحط بود و وحشت کردی مردم بسیار بود
و در آخر سال ارزانی باشد اگر در ماه شوال آفتاب بگیرد هندوان
را کشتن باشد یعنی در میان ایشان حرب بود و کشش در هندوان
افتد و مرگ در زنگیان باشد و ملک عراق بر دشمن ظفر یابد و
ولایتی بر دست وی گشاده شود و نبات زمین نیک باشد و باران
بسیار باشد اگر در ماه ذوالقعده آفتاب بگیرد سی شبانروز

باران پیوسته باشد و در بهار آن سال نعمت فراخ بود و
مرگ باشد در مردم اما نقصان زیادتی نباشد و اگر در ماه ذو
الحجه آفتاب بگیرد در زمستان آن سال گندم قیمت گردد و
سلطان چیره شود و دولت درویشان زیاده باشد و مرگ
چهارپایان باشد والله اعلم بالغیب والحقیقة

احکام هفت اختر و دوازده برج گفته میشود

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین و
الصلوة والسلام علی محمد رسوله بالحق بشیرا ونذیرا وداعیا
الی الله باذنه وسراجا منیرا وعلی آله واصحابه الکبار وسلم
تسلیما کثیرا اما بعد از حمد و ثنا ایزد سبحانه وتعالی بدانکه
حق سبحانه وتعالی بقدرت کامل خود هفت فلک آفرید و
دوازده برج قسمت گردانید و هفت ستاره آفرید زحل و
مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر و این هفت ستاره
سیاره را در دوازده برج حمل و ثور و جوزا و سرطان و
اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت
روان گردانید و در مخلوقات و مکونات تصرف فرمود
و هر آدمی را که آفرید برین دوازده طالع آفرید بدانکه

طالع اول از آن نفس آدمی است تن و جان و نیکی و بدی
و سلامتی و آنچه بنفس آدمی تعلق دارد همه از خانهٔ اول که طالع است
طلب کنند خانهٔ دوم از طالع خانهٔ مال او است و کسب و کار و معیشت
و نیکی و بدی حال و معونت و یاری کردن و قدوم غایب
خانهٔ سیم از طالع خانهٔ برادران و خواهران و خویشاوندان
و همسایگان و سفر نزدیک و دوستی صاحب طالع همه باین خانه
تعلق میدارد خانهٔ چهارم خانهٔ پدر است و عاقبت سال و عاقبت
کار و ملک و اسباب و آلات و زمین و ضیاع و عقار و زراعت
و دخل و خانه و دکان و مقام باش آدمی خانهٔ پنجم خانهٔ
فرزند است و روزی و خوردنی و پوشیدنی و عشق و محبت
و موافقت و خبر و نامه و پیک و رسول و غم و شادمانی
و فرح و خوشدلی این همه باین خانه تعلق میدارد خانهٔ ششم
خانهٔ بیماری و رنج و مشقت و جور و ظلم و دزدیده شده و گم
و غلام و کنیزک و اسیر و شاگرد و بنده و چهارپای خرد همچو
گاو و خر و گوسپند و دشمن و نتایج نیکی و بدی اینها همه ازین
خانه طلب کنند خانهٔ هفتم خانهٔ زنان شوهر است و انباز است و دعوی
و خصومت و خصمان و دزدان و غایب و مقامی که مسافر قصد

آنجا دارد و نیکی و بدی اینها همه ازین خانه طلب کنند خانهٔ هشتم
خانهٔ خوف و خطر و مرگ و میراث و غایب و مال غایب
است و مال نیکی و بدی اینها باین خانه تعلق میدارد خانهٔ
نهم خانهٔ دین و مذهب است و سفر دور و غایب و آمدن
غایب و حال غایب و خوابهای بزرگ نیکی و بدی اینها را
ازین خانه طلب کنند خانهٔ دهم خانهٔ پادشاهست و پادشاهی
و سلطنت و بزرگی و امیری و شغل و عمل و صناعت و مادر و کانی
و خرید و فروخت و خداوندکار و خواجه و مخدوم و مادر
نیکی و بدی اینها را ازین خانه طلب کنند خانهٔ یازدهم خانهٔ مال
پادشاهست و وزارت و وزیر و کسانی که بزرگ و قرب
باشند در عشق پادشاهان و لشکر پادشاه و خانهٔ مال
بازرگانی است و خانهٔ دوستان و معشوقه و دوستی
زن و معشوقه و امیدها که وفا شود یا نی بدی و نیکی اینها همه
ازین خانه طلب کنند خانهٔ دوازدهم خانهٔ دشمنانست و
بندگان پر قیمت و اهل اسیران و شاگردان و چهارپایان
بزرگ همچون اسب و استر و اشتر و بند و زندان و زوال
و بیماری و نتایج بدی و نیکی اینها همه ازین خانه طلب کنند

چون خانها طالع معلوم شد بدانکه این هفت ستاره از سعد و
نحس و ممتزج انکه درین خانها درآید اگر سعدست حکم سعادت
آن خانه نیکی و اگر نحس درآید در هر خانه که باشد حکم نحوست
آن خانه می کن و اگر ممتزج درآید بهمین قیاس حکم می کن تا صواب
افتد و نیک آید والله اعلم زحل چون زحل بطالع
درآید گرانی درآرد در کار و نیازمندی و آشفتگی و زندان
و زیان و ویرانی و خواری و جدایی و خصومت با عیال و گرانی
در تن و جان و بارگرفتگی اندام و فروبستگی کارها چون
بخانهٔ دوم درآید مال آرد و باز زیان کند و فروبستگی
کسب و کار و معیشت آرد و فرو ماندن و متحیر شدن بود
چون بخانهٔ سیم درآید گرانی آرد با برادران و خواهران و
خویشاوندان و همسایگان و حسد کردن و دشمنی با دوستان
و خصومت با خویشان و یاران و حسد کردن ایشان و بدی
حال سفر نزدیک چون بخانهٔ چهارم درآید خرابی آرد در مستغلات
و باغ و آب و زمین و ضیاع و عقار و مقام پدر و عاقبت سال
و عاقبت کار و منازعت با پدر چون بخانهٔ پنجم درآید مصیبت
آرد از قبل فرزندان و بی حلاوتی از عشق و نابرخورداری

وگرانی در مجالست وضعفی در مجامعت واگر رسولی بکاری
فرستی کاری بر نیاید واگر هدیه فرستی قبول نکنند و
اگر از جایی چیزی آید نیک نباشد چون بخانهٔ ششم در آید
بیماری آرد از سردی وخشکی ودرد اندام واگر بنده خرد
معیوب آید واگر چهارپای خرد زیان کند وبیع وشرا
اینها ناموافق آید و بیماری گران باشد ومحافظت بنده
وچهارپای باید کردن تا خلل نشود چون بخانهٔ هفتم در آید
خصومت آرد با زنان وانبازان وبیم دزد باشد واگر
بنده دارد بیم گریختن باشد واگر سفر کند معاملت زنی نیک نباشد
چون بخانهٔ هشتم در آید مصیبت آرد از کسی نزدیک ومیراث
واشتغالی با خانگیان وبیم درویشی بود وجنگ واگر غایب
دارد حال او نیک نباشد ودر آمدن غایب توقف افتد
واز جای خوف وخطر باشد او را چون بخانهٔ نهم در آید از
سفر کردن باز دارد وگرانی آرد ودر رفتار وخیانت
کردن با کسی وسفر دور نیک نباشد واگر سفر کند دیر ماند
وخوابها شوریده بیند وغایب را در آمدن توقف افتد
ودر دین ومذهب او نقصان افتد چون بخانهٔ دهم در آید

اگر پادشاه باشد در پادشاهی او نقصان افتد وبر مراد
او نرود ودر تجارت وشغل وعمل او گرانی افتد وبیم گسستن
بود از اصل مردی بزرگ واگر سلطان بود بیم معزول
گشتن بود وحسد کردن اندر ولایت واز جانبها در انفصال
در حال او ونقصان راه چون بخانهٔ یازدهم در آید امید
برساند و مال ببالاند ودر کار عشق آشتی افتد وخصومت
افتد در میان دوستان وخویشاوندان چون بخانهٔ
دوازدهم در آید بر دشمنان دست یابد وهمه دشمنان رمیده
وپراکنده شوند در عالم وخان ومان ایشان خراب
گردد واز دشمنان گاهی چند ایمن شود وهو اعلم بالحقیقة

المشتری چون مشتری بطالع در آید ایمنی آرد
ومال وتندرستی وپرهیزکاری وصحت ونیک نامی
وسعادت ومال حلال از بندگان وهر کاری که آغاز کند
صواب آید چون بخانهٔ دوم در آید مال آرد ونگاه دارد
تا بسیار گردد واگر راجع شود نیک نبود ووفا نکند ونگاه
ندارد چون بخانهٔ سیم در آید دوستان موافق آرد
وصحبت نیک مردان ونیک نامان وتحویل مبارک بود وسفر

نزدیک نیک آید و نیکویی در میان دوستان و خویشاوندان
و برادران و خواهران و همسایگان پدید آید چون خانهٔ
چهارم درآید عاقبت سال و عاقبت کار او نیکو گردد
و از جانب پدر آسایش یابد و میراث و از روی اسباب و املاک
و ضیاع و عقار و مقام باش نیکویی بیند و آبادانی آرد
در صنعت و زراعت و غیر آن مستغلات و امید یافتن
گنجی بود با فایدهٔ بسیار و زیادتی مال باشد چون خانهٔ پنجم
درآید امید فرزندان پسرینه باشد با خبر بسیار و هدیه‌ها
نیکو و معشوقهٔ خوب روی و با نیکان الفت و نشست و
خاست شود و از جانب فرزندان شادی بیند و درها
روزی و خیر و دولت بروی گشاده گردد و از جانب غایبان
دلیل رسیدن نامه و خبر نیک باشد و اگر رسول و پیک رسید
نیک باشد و فرحی و شادمانی و خوشدلی در روزگار او
پدید آید و از رنجوری ایمن شود و از زحمت دشمنان خلاص
یابد چون خانهٔ ششم درآید اگر زن ناشوهری کند موافق و
نیک آید و پارسا بود و اگر انباری کند نیک آید و از
جانب دزدان ایمن شود و اگر دعوی کند بر خصم غالب

شود و اگر کسی بر وی دعوی دارد ایمن شود و کار او لشکر لعب امید
و نیک آید و اگر سفر کند کارش خوب شود و بالا گیرد و دلیل
کند بر انباری نیک معاملت و کار بسیار چون خانهٔ هشتم
درآید میراث آرد و ایمنی از مصیبت کاهی چند و اگر چیزی بدزد رفته
باشد از بهر رفتاری بیرون آید و اگر غایب دارد بسلامت
باز آید و حاضر شود و اگر خوفی دارد از آن خوف ایمن شود و
اگر مشتری درین خانه راجع شود در تسبیح معنی نیک باشد و گناه
بود چون بخانهٔ نهم درآید توبهٔ نصوح آرد از گناهان و در
کارها دین و مذهب رغبت او زیادت شود و اگر سفر کند
نیک آید و سلامتی باشد و اگر غایبی دارد حاضر شود و تعبیر دلیل
کند که خوابها نیکو و عالی بیند و او را نیت حج و غزو افتد
و آموختن علمها دین و با منفعت چون بخانهٔ دهم درآید اگر پادشاه
باشد پادشاهی و سلطنت و مملکت او زیادت شود و حال او
در پادشاهی خوشتر گذرد و اگر امیری یا بزرگی باشد عمل و شغل
او پیش بزرگان و حرمت او بیشتر گردد و اگر بازرگان باشد
بازرگانی او و حال او خوشتر باشد و عمل و شغل او زیادت سود
و اگر رنجور باشد دارو خورد نیک آید و دلیل کند بر کارها

تمام وطلب کردن علم از بزرکان وشریفان وهر چه سازد
همه صواب آید واکر مادر دارد از جانب مادر نیکوی بیند چون
بخانهٔ یازدهم درآید امیدها او وفا شود وبتمامی برآید
واکر از کسی حاجتی خواهد برآید ودلیل کند بر یافتن مال بزرک
ومیراث حلال واز جانب دوستان وخویشاوندان بسیاری
وخوشدلی باو رسد واز کسانی که بخدمت پادشاه متقرب
باشند نیکوی بیند واز عشق ودوستی بمراد رسد چون بخانهٔ
دوازدهم درآید خیری زیادتی نباشد ازان قبل که از طالع ساقط است
اما از بدی دشمنان خلاص یابد وزندانی را از زندان و
محبوس را از حبس رهایی باشد واز جانب بندکان وچهارپایان
بزرک همچون اسب واشتر واستر راحت یابد والله اعلم

المریخ چون مریخ بطالع در طالع درآید حرارت
انکند وخون درتن بسیار کردد وصحبت بدان افتد وزخم
ناکهان بود ودوستی سلاح ولی رحمی ولی باکی وسفر سخت
دل خود واز کریها خودرا نکاه باید داشت واز بلندی واز
درخت یا بیفتد چون بخانهٔ دوم درآید زیان ارد از قبل دزدی
وغارت وسوختن وکم شدن چیزها واز دزد حذر باید کردن

دلیل ال دخل ولی کسی باشد چون بخانه سیم درآید کلال وعمل
وحرکت وسفر نزدیک نشاید کردن که شناعت آرد از
غوغا، مردمان ناهموار وتهمت وخصومت آرد با برادران
وخواهران وخویشان ودوستان وهمسایکان ودشمنی
ولکن آخر را بسلامت کردد چون بخانهٔ چهارم درآید عاقبت کار
او پریشان کردد وخوف آن بود که آتش افتد درخان و
مان او ومحافظت باید کردن تا از خانه ومقام باشش او
چیزی ندزدند ودر ضیاع وعقار واسباب واملاک ودخل
وزراعت نقصان افتد وبا خانکیان خصومت آرد و
از لشکری رنج ونحوست رسد وسفر آرد از مقام باشش و
اکر دفینه باشد نقصان پذیرد چون بخانه پنجم درآید عشق آرد
ودوستی فرزندان وخبر نامهٔ دروغ واکر بضاعتی فرستد
یا رسول یا هدیهٔ نیک نیابد وفرزندان را خوف رنجوری
باشد ودلیل بود که آبستن او را افزون شود ودر روزی
ومراد وعشق ودوستی وموافقت او نقصان افتد چون
بخانه ششم درآید اکر چهارپای خرد ناموافق آید واکر بنده خرد
بود رکش بود وشوخ ولی شرم ولی وفا واکر ستوری خرد

حرون اند و بیماری آرد از قبل گرمی و خشکی و بعضی از منجمان
گفته اند که فرح بود و ایمنی از بیماریها و از دردها اگر نا گون
و از حرارت چون بخانه هفتم در آید عشق آرد با زنان و
خصومت و دعوی با دوستان و انبازان و اگر انبازی
کند نیک نیاید و اگر زن خواهد بلایه آید و عاشق و زن با شوهری
ناسازوار اید و با زن و انباز جنگ و خصومت شود و
اگر سفر کند پشیمان شود و مقام سفر نیک نباشد چون
بخانه هشتم در آید بیم کشتن باشد و اگر میراث باشد از وی بگردد
و مانند این کسی یا مال کسی بکند و اگر غایبی دارد حال غایب
بر نشان باشد و در آمدن غایب توقف افتد و غایب و مال
غایب دشوار بحاصل شود چون بخانه نهم در آید در دین و
مذهب خصومت آرد و آموختن علمها نا خوب چون تعابری
و دزدی و غی فروختن و دارو خوردن ناموافق بود و
خوابها سهمناک بیند و سفر آرد اما سفر نیک نیاید و غایب
در حرکت اید اما توقف افتد و دلیل دزدان و راه زنان باشد
چون بخانه دهم در اید طالع منحوس شود و اگر نظر ترسع بود
با سلطان با بزرگان خصومت افتد و با مادر اگر

مادر

مادر زنده باشد و بیع و شری و تجارت نیک نیاید و در شغل و
عمل و تجارت نقصان آرد و اگر زحل یا ذنب در طالع بود
فتنه آرد و بینوایی بکار سلطان چون بخانهٔ یازدهم در آید
اگر راجع بود امیدها وفا نشود و در عشق و محبت نقصان
افتد و با دوستان خصومت افتد چون بخانهٔ دوازدهم
در آید دشمنی آرد با مردمان ناهموار و دزدی نهانی و
باز داشتگی از قبل مجامعت و اگر بنده دارد خوف
گریختن باشد و اگر چهارپای دارد خوف دزد بردن و ضایع
شدن باشد و زندانی را خوف زدن و کشتن باشد والله اعلم

الشمس چون آفتاب بطالع در آید قوت آرد بکارهٔ
خیر و هر کرد انید ف و با مردمان بهتر صحبت افتد و حاجت
بر اید و بیم درد سر بود و درد دندان و آن از گرمی باشد
و مهمان آرد و سفر افتد و از جای بگردد و ایمنی بود از سلطان
چون بخانهٔ دوم در آید مال آرد از مهتران و کسب و کار او
نیکو شود و مال او قوت گیرد و آبادانی آرد در خان و مان
و بعضی گویند که در مال نقصان ارد و لکن مر عطاردیان را
از آن قبل که دشمن ایشانست چون بخانهٔ سیم در آید قوت

آرد از برادران و خواهران و خویشاوندان و اگر سفر
کند تنگ آید و زود کار او برآید نیکویی از همه گونه چون
بخانهٔ چهارم درآید قوت آرد از قبل آب و زمین و ضیاع
و عقار و ملک و اسباب و مقام باشد و خانه و زندگانی
و از قبل مادر و پدر و هر کاری که آغاز کند سلطان را
از آن نصیب بود چون بخانهٔ پنجم درآید اگر سلطان
باشد هدیهٔ و رسول و خلعتی باو رسد از ملوک دیگر و اگر
فرزندی آید دلیل پسرینه باشد و امید بود که سلطانی
یا بزرگی شود و اگر رسولی یا نامهٔ یا هدیه یا بضاعتی کالا
فرستد صواب آید و دولت و نعمت و روزی و فرح
و شادمانی باو رسد چون بخانهٔ ششم درآید بیماری آرد
از حرارت و خشکی چون درد دندان و درد سر و درد چشم
و اگر بندهٔ خرد یا چهارپای خصومت آرد و بیماری کی
چون بخانهٔ هفتم درآید خصومت آرد با خصمان و با زن
و با انبار و اگر با کسی خصومت و دعوی کند سلطان افتد
و لی سلطانیان بصلاح نیاید و از دزدان او را خوف باشد
چون بخانهٔ هشتم درآید مصیبت آرد لامحاله اگر خداوند

طالع بیمار بود دلیل تباه شدن میراث بود و اگر بیمار شود
لامحاله بیماری آرد چون بخانهٔ نهم درآید سفر آرد دینی چون
حج و جهاد یا از جهت طلب علم یا کار خیر و موافق افتد و با
مردمان شریف او را دوستی و صحبت افتد و اگر غایبی دارد
حاضر شود چون بخانهٔ دهم درآید مخاطره آرد از جهت سلطانان
و ترس و بیم آرد و با مادر نکوییها کند و از وی نیکویی بیند و
او را با بزرگان کار افتد و عمل و شغل وی قوت گیرد و اگر
بازرگانی کند سود کند چون بخانهٔ یازدهم درآید حاجت آرد
بسلطانیان و امید افکند از سلطان و آن حاجت او هرآینه
برآید و از جانب عشق و دوستان خوشدلی بیند چون بخانهٔ
دوازدهم درآید و برا با سلطان دشمنی افتد و ویرا غم کند
و جنگش افتد با سلطانیان و خوف ضایع شدن بنده
و چهارپای باشد والله اعلم بالغیب

الزهره

چون زهره بطالع درآید دلیل کند بر شادی و سود کردن
و زناشوهری کردن و مهمانی و خوردن خوش و از غلامان
و زنان و مطربان و اهل طرب مراد یابد چون بخانهٔ دوم
درآید دلیل کند بر زیادت شدن مال و بازرگانی کردن

وکنذ کی خریدن و خرج کردن مال بلهو و طرب و نشاط و نمالی
وازان مرادها خویش یافتن و نیکو شدن کسب و کار چون
بخانه سیم درآید دلیل کند بر عشق و دوستی و نیکوئی
دیدن ازان و یافتن کامها و مراد از برادران و خواهران
و دیدن شادیها بسیار چون بخانه چهارم درآید دلیل
کند بر آغاز کار و غم خوردن از قبل مادر و پدر و
اندوه زنان و خصومت از برای اسباب و املاک و
خانگیان و غم خوردن بسیار چون بخانه پنجم درآید دلیل
کند بر شادی از فرزندان و نشاط دل و مراد یافتن مرادها
از غلامان و از زنان اگر زهره در سعادت بود همه
بیابد و اگر در نحوست بود همه بر خلاف بود چون بخانه
ششم درآید دلیل کند بر بیماری زنان و غلامان و کهتران
اگر زهره منحوس بود و اگر مسعود بود خطر شود و زیان نکند
و اگر منحوس بود نیز هم مصیبت بود از جانب غلامان و زنان
و بندگان چون بخانه هفتم درآید دلیل کند بر شادیها دیدن
از قبل زنان و یافتن مرادها ازین طایفه و اگر با زنی
خصومت بود آشتی افتد میان ایشان و کار بر مراد گردد

وعقد

وعقد و نکاح نیک آید چون بخانه هشتم درآید دلیل کند بر مرگ
مادران و زهره درین خانه چون قرست و نیز دلیل کند
بر بیماری صعب چون بخانه نهم درآید دلیل کند بر سفری و دران
سفر نیکوئی رسیدن اورا و شادی از عشق یا از دوستی
مرادی برآید و دران سفر سود بسیار بودش و مهمانی چون
بخانه دهم درآید دلیل کند بر شادی از قبل سلطان و از
شغل و عمل و بازرگانی و اگر زهره منحوس بود خصومت آرد
از قبل زنان و غلامان چون بخانه یازدهم درآید دلیل کند
بر آنکه دوستیها و شادیها زیادت شود و نعمتها گوناگون
بدست آید و برآمدن حاجتها باشد و نیکوئی رسیدن از
دوستان بوی چون بخانه دوازدهم درآید دلیل کند بر
آنکه از زنان اورا دشمنی باشد و تنبیت و خیانت بود و
شادی موافقت و مساعدت و از بندگان یا از چهارپایان
ببیند یا ملک وی درآید و الله اعلم

عطارد

چون عطارد بطالع درآید دلیل کند بر علم آموختن و حساب
و شمار و فرزند بمکتب فرستادن چون بخانه دوم درآید
دلیل کند بر جستن برده و خریدن بنده یا چهارپای و نیکو

شدن کار و کسب و از مردمان خردمند نو چیز رسد و از
فرزندان و از مردمان زیردست نیکویی بیند و بر دو
دل بودن در هر کاری دلالت کند و نیکویی رسیدن
از اهل فضل و کتاب و مهمانی بسیار کند و از جائی او را
خبری رسد یا نامه و خوابها آشفته بیند چون بخانه سیم
در آید دلیل کند بر زیاد شدن دوستان و برادران
و خواهران و دیدن شادی ازین قوم و سفر نزدیک نیک
آید چون بخانه چهارم در آید دلیل کند بر خرابی جای و ناحق
از وی چیزی طلب کنند و چیزها گذشته را یاد کنند و
خصومت بسیار افتد در ملک و اسباب و ضیاع و عقار
و مقام باشد با پدر چون بخانه پنجم در آید دلیل کند بر رسیدن
خبرها و نامها از غایبان و نیکخو فرزندان و از اندوه
بیرون آمدن که این خانه هم طبع طالعست چون بخانه
ششم در آید دلیل کند بر مرگ کهتران و زیردستان
و خصومت و داوری از قبل بندگان و چهارپایان
و دشمنی و غم خوردن بسیار چون بخانه هفتم در آید دلیل کند
بر خصومت با زنان و انبازان و فسادها گوناگون

ولی

ولی فرمانی غلامان و متعلقان و کارها زشت و آنچه
باین ماند چون بخانه هشتم در آید دلیل کند بر دشمنی بزرگ
و منازعت کردن از قبل مردگان و میراث و گفت و
گوی و دروغ گفتن بر خداوند طالع چون بخانه نهم در آید
دلیل کند بر حکمت و دانش و سفرها بسیار و درس علم
طلب کنند و باید بمراد و دانش حاصل کند چون بخانه
دهم در آید دلیل کند بر عمل از دبیران و مهتران و
خداوندان صناعت و ازان نیکویی بود او را و آن
شغل نیز اندکی دل تنگی بود چون بخانه یازدهم در آید
دلیل کند بر شادی و خوشی از قبل دوستان و هر کاری
که امید دارد آن امید وفا شود چون بخانه دوازدهم
در آید دلیل کند بر عداوت با دشمنان و خویشتن نگاه
باید داشت که عطارد بدآموز بود دشمنان حیلها کنند
و مکرها اندیشند والله اعلم القمر چون قمر طالع
در آید دلیل کند بر کشش کار از لونی بلونی و دلیل بر خاستن
و رفتن از جای بجای چون بخانه دوم در آید دلیل کند بر
تباهی مال و از دست رفتن سود و زیان نبراد و بازرگانی

کردن و تمام ناشدن و زیان کردن چون بخانه سیم درآید
دلیل کند بر دیدن شادی از دوستان و برادران
و خواهران و اگر سفری کرده آید مبارک بود و از آنجا
منفعت یابد و ظفر یابد بر آنچه تمنا کند و با کسان نزدیک
او را دشمنی افتد و از ایشان نیکوی بیند چون بخانه چهارم
درآید دلیل کند بر غم از قبل مادر و پدر و از جهه نزاد
شدن و ناحقها طلب کردن از وی از چیزهای که گذشته
باشد و دل مشغولی بسیار رسیدن از هر نوع چون بخانه
پنجم درآید دلیل کند بر ولادت فرزند دختر بنیه اگر ولادت
بروز بود و اگر بشب بود دلیل کند که فرزند پسر بود
که بشب قوت قمر بیشتر بود چون بخانه ششم درآید
دلیل کند بر زیادت شدن بندگان و ستوران و بیمار شده
باشند و بیم فنا بود چون بخانه هفتم درآید دلیل کند بر
نیکوی دیدن و خوبی خاصه از مهتران و منفعت بیند از زنان
و خاوندان مسئله ترویج کند و از آن نیکوی بیند و هو شغل
چون بخانه هشتم درآید دلیل کند بر هلاک کردن کسی از
مهتران آشفتگی بیند گوناگون و دلیل کند بر آمدن غایب

برودی چون بخانه نهم درآید دلیل کند بر سفری مبارک
و نیز دلیل کند بر آنکه دران سفر از درم خریدگان او را
کاری پیش آید و غایب بیاید چون بخانه دهم درآید دلیل کند
که حاجتها بزرگ برآید او را و یابد مراد از مهتران و بیشتر
بشب بود که قوت این کوکب بروز کمتر است و شغل و
عمل از بزرگان و نویسندگان بوی رسد و از بازرگانی
راحت بیند چون بخانه یازدهم درآید دلیل کند بر بسیاری
دوستان و شادی بوی رسد خاصه از قبل غلامان و دوام
خریدگان چون بخانه دوازدهم درآید دلیل کند بر آنکه
زیان بیند از دشمنان در کار بندگان و چهارپایان
بزرگ و از دشمنان قصد و زیان رسد و تزویر کنند
و مکر اندیشند خویشتن نگاه باید داشت و هو اعلم

تمت

... ربیع الآخر
سنه ١٠٢٧

صد پنجم از کتاب شرح ... در ... حاملہ است یا نہ

[illegible]

فصل ... الرمل ...

اذا اردت ... بعد ضرب ... شکلا فذلك الشکل

الضمیر ... والتاسع شکلا ... ان بینت الطالع ...

من الاول ... والعیرة ... الدلالة ...

... السعادة ...

... وصدت ...

... الرمل ...

... بیت من بیوت ...

الست ... وفی الشکل

باب — در استخراج دفاین اول باید کہ آن

موضع را کہ گمان برد شکل مربع کند و باز آن جای مربع

را چهار قسم کند یعنی دو خط کشد در میان شکل مربع صورت

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

کہ اینجا مصور شده است بعد از آن رمل زند

و نظر کند در چهار اگر شکل آتشی بود یعنی مشرق در

خانه مشرق بود و اگر شکل غربی بود در خانه غربی بود

و اگر شمالی بود در خانه شمال بود و اگر جنوبی بود در

خانه جنوب بود و نظر کند آن شکل را کہ در ...

و کدامی را از ابدان ... کہ بر دست ...

... و شکل چهارم ... کہ بر دست ... راست

[illegible]

نظر کن در وقت سقوط نطفه پس اگر چنانکه اگر عطارد در آن وقت اول باشند و در آنها در برج مذکر باشند
و در بیت برج قمر مذکر باشد پس ولد مذکر است پس اگر قمر در برج انثی باشد و در بیت برج او انثی باشد
ولد انثی باشد و من میگویم اگر قمر در برج مذکر باشد پس فرزند مذکر است و اگر عکس باشد حکم بعکس است

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

اتفاق است مر خداوندان این علم را که ضمیر خداوند مسئله از
دلیل طالع پدید آید و دلیل طالع آن ستاره بود که وی را
شهادت بیشتر بود و شهادت را از دوازده جای بگیرند
اول از خداوند طالع بگیرند اگر خداوند طالع اندر طالع بود یا
اندر دیگر وتدها بود وی دلیل بود پس اگر خداوند ساقط بود
از او تا وانگاه بخداوند شرف بگیرند و بخداوند حد طالع و بخداوند
مثلثه طالع و بخداوند وجه طالع و بخداوند ساعة و بخداوند خانه آفتاب
و بسهم السعاده و بخداوند برج سهم السعاده و بماه بگیرند و
به نهبهر طالع و باثنا عشریه طالع هر کدام ستاره که مر ورا دو
شهاده بود یا اندر طالع بود یا اندر وتدهای طالع بود وی
دلیل بود این چنان بود که ستاره خداوند شرف طالع بود
این یک شهادت بود و چون این ستاره خداوند ساعة بود
و شهادت بود مر ورا اگر آفتاب اندر خانه وی بود و زائل بود
[illegible]

اگر این ستاره با این سه شهاده اندر وتدهای طالع بود یا
اندر برجی بود که طالع را ببیند وی دلیل بود اگر خداوند
شرف طالع را ساقط یابی از طالع بنگر بخداوند طالع اگر
این ستاره که خداوند حد طالع بود خداوند سهم السعاده بود در و
دو شهادت بود اگر خداوند وجه طالع بود سه شهادت بود و را
اگر اندر وتد یا بی یا اندر برجی که ناظر بود بطالع وی دلیل بود اگر
خداوند طالع نیز ساقط بود از طالع بنگر بستاره که خداوند مثلثه
طالع بود اگر آن ستاره خداوند وجه طالع بود و را دو شهادت
بود و اگر خداوند ساعت بود و را سه شهادت بود و اگر خداوند
آن برج بود و اندر وی بود و را چهار شهادت بود و اگر خداوند
سهم السعاده بود او را پنج شهادت بود و اگر در وتد بود
و را شش شهادت بود وی دلیل بود پس اگر خداوندان این
شهادتها که یاد کردیم ساقط باشند از طالع بنگر بماه و بخداوند
طالع از این دو کوکب هر کدام که وی بطالع ناظر بود وی دلیل بود
پس اگر در وتدها ستارگان بسیار باشند بنگر تا کرا شهادت
بیشتر است وی دلیل بود پس اگر دو ستاره بود که شهادت
برابر باشند بنگر هر کدام ستاره که درجه وی بدرجه طالع

نزدیکتر بود وی دلیل بود پس اگر همه ستارگان ساقط بوند
از طالع بنگر تا ماه بکدام کوکب پیوسته است وی دلیل بود و اگر ماه
بهیچ کوکب پیوسته نبود بنگر تا ماه از کدام ستاره باز گشته است
وی دلیل بود والله اعلم **باب** چون دانستی که دلیل طالع
کدام ستاره است بنگر تا بکدام ستاره پیوسته است اگر آن ستاره
که دلیل بوی پیوسته است یا بوی خواهد پیوست اندر طالع بود ضمیر
از تن و مال و جان بود یا از زندگانی یا از شهر خویش اگر آن ستاره
که دلیل بوی خواهد پیوستن اندر برج دوم بود از طالع ضمیر از مال
بود یا از مال دیگران اگر اندر برج سوم بود ضمیر از خواهران
و برادران یا از جای گردانیدن یا از سفر نزدیک اگر اندر
برج چهارم بود ضمیر از مادر و پدر بود یا از زمین و خانه یا از عاقبت
کارها اگر اندر برج پنجم بود ضمیر از فرزند بود یا از هوای دل
و اگر اندر برج ششم بود ضمیر از بنده و ستور بود یا از بیماری
اگر اندر برج هفتم بود ضمیر از انبازی کردن بود یا از زناشوهری
اگر دلیل اندر طالع بود و آن ستاره که دلیل بوی می پیوندد
ستاره نحس بود و اندر برج هفتم بود ضمیر از خصومت بود و اگر
آن ستاره که دلیل بوی می پیوندد اندر هشتم بود ضمیر از مال

فروشنده بود یا از میراث اگر اندر برج نهم بود ضمیر از سفر بود
یا از علم آموختن اگر اندر دهم بود ضمیر از پیشه بود و از عمل سلطان
اگر اندر یازدهم بود ضمیر از امید بود یا از دوستان و اگر اندر
دوازدهم بود ضمیر از دشمن بود یا از زندان یا از غم و شدت و
بیماری و اگر دلیل طالع با آن ستاره که دلیل بوی می پیوندد
راجع بود ضمیر از غایب بود یا از مال غایب شده و اگر دلیل با
آن ستاره که دلیل بوی می پیوندد در هبوط بود ضمیر از گم شده بود
یا از باز داشته یا از کسی که کارش بسته باشد اگر دلیل را اتصال
با آفتاب بود ضمیر از سلطان بود یا از پدر و اگر دلیل مقیم بود
با آن ستاره که دلیل بوی می پیوندد مقیم بود ضمیر از منجمی بود
اگر طالع مقابله مریخ بود یا بمقابله زحل بود ضمیر از جنگ و داوری
بود و اگر دلیل بزحل پیوندد از تربیع ضمیر از بستگی کارها بود و اگر
دلیل بتثلیث مریخ پیوسته بود ضمیر از سفر بود و اگر بتثلیث زهره
پیوسته بود ضمیر از زن خواستن بود و اگر بمشتری پیوسته بود
ضمیر از مال بود و اگر بعطارد پیوسته بود ضمیر از خبر و نامه بود یا
از غلام و کودک اگر خداوند ساعت مریخ بود و نحسها اندر
وتدها باشند ضمیر از دیده باشد اگر خداوند ساعت زهره

بود و دلیل نیز بزهره پیوند د ضمیر از دوستی یا از تزویج بود
اگر دلیل ستاره نحس بود و زهره بوی پیوند د ضمیر از دشمنی کردن
یا از داوری بود با زنان اگر زحل خداوند ساعت بود و دلیل
نیز بزحل پیوند د ضمیر از غم بود و از وام

باب دیگر چون
خواهی تا بدانی که خداوند مسئله را حال چگونه است بنگر بدلیل
طالع اگر دلیل اندر خانه خویش بود و راجع نبود و زیر شعاع
آفتاب نبود و خداوند ساعت سعد بود خداوند مسئله را حال
نیکو بود و با مال بود و فرح دست بود دانکه بنگر اگر دلیل از نحسی
بازگرد د و بسعدی پیوند د خداوند مسئله را غمی بوده باشد
و بدحال بوده باشد و از آن غم فرح خواهد یافتن باز اگر دلیل
از سعدی بازگرد د و بنحسی پیوند د خداوند مسئله را حال نیکو
نبود و غمی خواهدش پیش آمدن اگر آن نحس که دلیل بوی پیوند د
اندر برج ششم بود دانکه مرد را پیش آید از سبب بیماری بود
اگر آن نحس که دلیل بوی پیوند د اندر برج دوم بود دانکه ویرا
پیش آید از زیان مال بود اگر این نحس که یاد کردیم اندر برج
دهم بود از غم و بستگی کارها بود یا از سلطان بود و اگر
دلیل با فتاب خواهد پیوستن بمقابله یا بمقارنه آن غم مرد را

از سبب سلطان بود اگر آن نحس که دلیل بوی پیوند د اندر برج
سوم بود آن غم از سبب برادران یا از دوستان یا از سبب
سفر نزدیک بود و مر هر خانه را همین قیاس حکم کن اگر دلیل را
اندر برج شرف یابی آن خداوند مسئله سلطانی بود یا خداوند
جاه بود اگر دلیل اندر برج شرف راجع بود یا محترق یا ساقط
بود از طالع خداوند مسئله سلطان بوده باشد و معزول
شده باشد و مال از دست رفته اگر دلیل اندر برج شرف نبود
لیکن بستاره پیوند د که آن ستاره اندر شرف بود خداوند
مسئله جاه و سلطانی خواهد یافتن و حالش نیکو خواهد شدن
اگر دلیل اندر برجی غریب بود و ساقط بود از طالع خداوند
آن اندران شهر غریب بود و مرورا جاه و حرمت نبود اگر دلیل
غریب بود در برج لیکن اندر وتد بود خداوند مسئله اندران
شهر غریب بود لیکن معروف بود و مرورا جاه و قدر بود
اگر دلیل اندر وتد بود و خداوند خانه اش بوی ناظر بود
خداوند مسئله هم معروف بود اندران شهر و هم ستوده بود
اگر دلیل اندر وتد بود و خداوند خانه اش ورا نه بیند خداوند
مسئله معروف بود لیکن نا ستوده بود میان خلق اگر دلیل

اندر وتد بود و اندر هبوط بود خداوند مسئله معروف بود و با
جاه بود لیکن حشمتش نبود اگر دلیل اندر هبوط بود و ساقط بود و خداوند
خانه‌اش بوی ناظر بود خداوند مسئله را حسب نبود و معروف نبود
ولیکن معاشش نیکو بود اگر دلیل اندر هبوط و اندر برج ششم بود
خداوند مسئله بنده بود یا بنده زاده باشد اگر دلیل اندر
هبوط بود و اندر دوازدهم برج بود یا اندر چهارم خداوند
مسئله را ضمیر از بازداشته بود اگر دلیل اندر هبوط بود و ساقط
بود و خداوند خانه‌اش ناظر نبود خداوند مسئله را حسب بود و
نامعروف بود و بدحال بود و اگر بدین حال که یاد کردیم سعدی
بنگرد بوی خداوند مسئله را روزی روز بروزه بود که بیابد از
دست رنج و اگر نحسی بوی ناظر بود خداوند مسئله بدحال و با
دشواری فراز آید روزی و زبر روزش اگر دلیل ستاره
پیوند که آن ستاره اندر احتراق بود یا اندر پنجم بود یا خداوند
برج پنجم بود آن بیمار فرزند بود اگر اندر برج ششم بود
آن بیمار بنده بود اگر آن ستاره که اندر احتراق بود و
دلیل بوی پیوند د اندر برج هفتم یا خداوند برج هفتم آن بیمار
زنش بود اگر آن ستاره که دلیل بوی پیوند د اندر احتراق

بود و اندر برج دوم بود یا خداوند برج دوم بود ضمیر از
مال زیان شده بود و از نقصان مال والله اعلم

باب اندر عمر

اگر کسی پرسد که مرا چند سال عمر مانده است بنگر بخداوند طالع
و بماه هر کدام که اندر وتد بود آن کوکب را دلیل گیرد اگر
هر دو ساقط باشند پس دلیل طالع درست کن بر آن مثال که
در باب اول یاد کردیم چون دلیل را درست کردی بنگر از درجه
دلیل تا درجه نحس و اگر دلیل اندر برج ثابت بود و اندر وتد بود
یا اندر مایل وتد بود درجه را سالی حکم کن اگر دلیل اندر برج دو جسدین
بود درجه را ماهی حکم کن اگر دلیل اندر برج منقلب بود درجه را روزی
حکم کن چون شمارت بدان درجه نحس رسد بیمار گردد خداوند مسئله
اگر سعدی بدان درجه ناظر بود بهتر شود اگر سعد ناظر نبود هلاک گردد
و اگر دلیل اندر وتد بود یا اندر مایل وتد و از نحس پاک بود و ماه مسعود
بود دلیل بود بر درازی عمر اگر دلیل نحس خواهد پیوستن یا تحت
الشعاع بود یا اندر هبوط بود و ماه منحوس بود خداوند مسئله را
عمر اندکی مانده باشد اگر از درجه دلیل تا درجه نحس شمر یا تا درجه
احتراق شمر تا چند درجه بود مر هر درجه را سالی حکم کن اگر ضعیف
بود دلیل هر درجه را ماهی حکم کن پس اگر دلیل نحس ضعیف بود و ماه

نیز منحوس بود یا ساقط بود از طالع درجه را روزی حکم کن یا ساعتی
باب اگر کسی پرسد که مرا چند سال گذشته است از عمر بنگر
تا دلیل از کدام ستاره منصرف گشته است و بشمر از درجه ستاره
منصرف تا درجه دلیل هر درجه را سالی حکم کن اگر برین مثال درست
نبود بنگر تا آن ستاره منصرف اندر کدام برج است اگر اندر وتد بود
سالهای کبری حکم کن اگر مایل وتد بود سالهای وسطی حکم کن
و اگر زایل وتد بود سالهای صغری حکم کن اگر برین مثال درست
نبود بنگر تا دلیل اندر کدام برج است و چند درجه رفته است
درجه را سالی حکم کن والله اعلم باب چون کسی پرسد که مرا عمر
چندی خواهد بودن و دلیل طالع را ضعیف یابد و ماه را منحوس یابد
دلیل بود بر کوتهی عمر و آن نیز بود که خداوند خانه هشتم بدلیل ناظر بود

و برین مثال نگاه
کردیم بدین طالع
طالع سنبله یافتیم
و مریخ اندر وی
خداوند عطارد
و منصرف از تربیع مریخ و با احتراق همی رود و ماه را ساقط یافتیم

از آنک مریخ خداوند خانه مرگ است و اندر طالع و ماه ساقط است
و خداوند طالع نزدیکست بدرجه احتراق گوییم خداوند مسئله را
عمر اندکی مانده است پس از آنکه مشتری ناظر است بخداوند طالع
چنین گوییم بدین احتراق بیمار گردد لیکن نمیرد از آنکه از درجه خداوند
طالع تا درجه آفتاب شش درجه چنین گوییم که شش ماه دیگر عمر مانده
بود زیرا که احتراق اندر برج ذوجسدین است اگر احتراق
اندر برج ثابت بودی گفتمی که شش سال دیگر بزید و اگر در برج
منقلب بودی یا مشتری ناظر نبودی گفتمی که شش روز پیش نزید
والله اعلم باب البرج الثانی چون کسی پرسد که مرا از مالی روزی بود
و گرد آید یا نی بنگر برج دوم از طالع اگر اندر وی سعدی بود
یا سعدی بوی ناظر بود و خداوند طالع یا ماه یا خداوند برج
دوم بدان سعد پیوندد دلیل بود بر یافتن مال و آن بهتر بود که
میان ایشان قبول بود اگر آن سعد که یاد کردیم صاعد بود
دلیل کند بر بسیاری مال اگر آن سعد هابط بود یا ساقط بود
از طالع دلیل کند که روزش روز بروز بود و چون خواهی تا بدانی
که آن مال از چه وجه فراز آید بنگر اگر آن سعد اندر طالع بود
یا اندر برج دوم از طالع بود مالش از دست رنج فراز آید اگر

آن برج که سعد اندر وی بود بادی بود مال از بازرگانی فراز
آید اگر آن برج آتشی بود از کار آتش فراز آید اگر آبی بود از
کار آب فراز آید اگر خاکی از کارهای خاکی فراز آید اگر آن سعد
اندر برج سوم بود مال از سبب خواهران و برادران یابد یا از سبب
سفرهای نزدیک اگر آن سعد اندر برج چهارم بود از طالع مال
از سبب مادر و پدر فراز آید یا از زمین و ضیاع و هر برجی را همبرین
قیاس کن اگر اندر برج دوم ستاره سعد نبود و ناظر نیز نبود
حکم سعدی بود پس بنگر بخداوند طالع و بماه اگر ناظر باشند بسهم السعاده
یا بخداوند سهم السعاده یا بمشتری دلیل بود بر یافتن مال و آن مال
بدان وجه یابد که سهم السعاده یا خداوند سهم السعاده یا مشتری
اندران برج بود حکم کن بران مثال که یاد کردیم چون خواهی
تا بدانی که زیان مالش از چه جانب بود بنگر بدان سعدی که دلیل یافتن
مالست یا نحسی بوی پیوندد و یا دو نحسی پیوندد زیان مالش از آن برج
بود که نحس اندر وی بود اگر آن نحس اندر طالع بود یا خداوند طالع
بود زیان مالش از کاهلی بود اگر اندر برج دوم بود یا خداوند
برج دوم بود آن مال بدست خویشتن خود هلاک کند اگر اندر برج
سوم بود یا خداوند برج سوم بود زیان مالش از سبب خواهر

و برادر بود یا از سبب سفر نزدیک اگر اندر برج چهارم بود
یا خداوند برج چهارم بود زیان مالش از سبب مادر و پدر بود
و یا خداوند برج دوازدهم بود زیان مالش از سبب دشمن بود
و از سبب ستوران و بند و زندان و هر برجی را همبرین قیاس حکم کن
والله اعلم چون خواهی تا بدانی که مالش باسانی فراز آید یا بدشواری
بنگر بدلیل طالع و بدلیل مال اگر اتصال ایشان از تثلیث و تسدیس
بود مالش باسانی فراز آید اگر اتصال ایشان از تربیع یا از مقابله
بود مالش بدشواری فراز آید دیگر بنگر اگر دلیل طالع بدلیل
مال پیوندد مال بدشواری فراز آید اگر دلیل مال بدلیل طالع پیوندد
مال باسانی فراز آید چون خواهی تا بدانی که مال چندی فراز آید
بنگر اگر دلیل مال اندر وتد بود و مشرقی بود یا صاعد بود
و اندر مراعات خویش مالش بسیار فراز آید و بی نیاز گردد و
اگر دلیل مال اندر برج زایل یا بی یا مغربی بود یا غریب بود دلیل
کند بر اندکی مال و اکثر بتر بود که دلیل مال منقول بود که چون چنین
بود روزی روز بروز زیابد و اگر دلیل مال راجع بود یا زیر
شعاع آفتاب بود روزی روز بروز زیابد و آن بتر بود که
نحسی بوی ناظر بود که چون چنین بود دلیل کند بر تنگی معاش و بر نیازمندی

سخت والله اعلم باب اگر خداوند مسئله بپرسد که مرا از مال
سلطان روزی بود دیگر بدلیل طالع و بخداوند وسط السما
اگر با یکدیگر اتصال دارند و میان ایشان قبول بود دلیل کند
که از سبب سلطان مال یابد اگر دلیل طالع با خداوند وسط السما
اتصال نبود و نقل النور و جمع النور نبود دیگر اگر اندر برج وسط السما
ستاره سعد بود و دلیل طالع بوی اتصال دارد مال یابد از
سلطان اگر ازین نشانها که یاد کردیم چیزی نبود دیگر اگر
دلیل طالع به آفتاب پیوندد از دوستی با آفتاب بوی پیوند دل
یابد از سلطان اگر چنین بود مال نیابد والعلم عند الله
باب چون کسی پرسد که مرا با برادر دوستی بود یا نی دیگر
بخداوند طالع و بماه اگر ازین دو کوکب یکی را اتصال بود با خداوند
برج سوم از تثلیث یا از تسدیس میان وی و برادرش دوستی و
موافقت بود اگر اتصال ایشان از تربیع یا مقابله بود میان
وی و برادرش دشمنی بود اگر میان ایشان اتصال نبود دیگر اگر
خداوند برج سوم بطالع نگرنده بود از تثلیث و از تسدیس برادرش
مر ورا دوستدار بود اگر تربیع یا مقابله نگرد برادرش دشمن
دارد مر ورا دیگر اگر خداوند برج سوم ستاره نحس بود و

اندر طالع بود یا اندر برج دوم از طالع بود مر ورا از
برادران زیان بود و برادرش عیال وی گردد اگر خداوند
برج سوم ستاره سعد بود و اندر طالع بود یا اندر برج دوم
از طالع و راجع نبود و محترق نبود مر ورا از برادرش فایده ها بود
و منفعت بسیار یابد اگر خداوند برج سوم ستاره سعد بود و
بطالع یا بخداوند طالع بدوستی نگرد او را هم چنین از برادر
فایده بسیار بود و با آسانی اگر دیدار از ایشان از تربیع بود فایده
یابد از برادر لیکن بدشواری اگر دیدار ایشان از مقابله بود
میان ایشان دشمنی و جنگ بود اگر دیدار از مقابله بود لیکن
قبول بود میان ایشان هم فایده یابد از برادری لیکن با دشواری
و با داوری بسیار والله اعلم باب اگر پرسند که از برادر
یا خواهر امیدی دارم بر آید یا نی دیگر بدلیل طالع و بخداوند
برج سوم اگر میان ایشان اتصال بود یا جمع النور بود یا نقل النور
بود آن امیدش بر آید اگر چنین بود امیدش بر نیاید اگر
امیدش با پدر بود بخداوند برج چهارم نگر اگر امید بفرزند
بود بخداوند برج پنجم نگر و حکم کن بر آن مثال یاد کردیم اگر
امید بزن بود یا زنی پرسد و امید دارد بشوی دیگر بطالع

وخداوند برج هفتم وحکم کن چنانکه یاد کردیم اگر پرسنده آمده
بمردی بیگانه بود دیگر همچنین بدلیل طالع وبخداوند برج هفتم و
حکم کن چنانکه گفتیم والله اعلم **باب البرج الثالث وما یجی من المسائل** اگر کسی
پرسد که برادر مرا حال چگونه است بنگر اگر در برج سوم ستاره
سعد بود حال برادرش نیکو بود وبسلامت بود واگر اندر وی
ستاره نحس بود حال برادرش بد بود وزیان زده بود
اگر خداوند برج ستاره بود بنگر اگر خداوند برج سوم اندر
وتدی از اوتاد طالع بود ومستقیم السیر بود وراجع نبود وزیر
شعاع آفتاب نبود واندر برج هبوط نبود حالش نیکو بود واگر
اندران برج شرقی ومقبول بود خداوند دولت بود وستوده بود
میان مردمان اگر با این حال سعدی بوی ناظر بود وی اندر
سعادت بسیار بود وبا شادی بسیار بود واگر اندر برج شرف
بود سلطانی بود وباجاه ومرتبت بود باز اگر خداوند برج
سوم اندر برج پنجم بود یا نهم یا یازدهم از طالع برادرش
اندر سفر بود واگر اندران برج راجع بود یا محترق بود یا بنحسی
پیوسته بود حالش بد بود واگر آن نحس که خداوند برج سوم
بوی پیوسته بود اندر برج ششم بود یا خداوند برج ششم بود

برادرش بیمار بود واگر آن نحس اندر برج دوازدهم بود از
سبب دشمنانش زیان رسیده بود یا اندر زندان والله اعلم
باب چون کسی پرسد که من جای بخواهم گردانیدن مرا
اینجا بهترست که باشم یا آنجا که همی خواهم رفتن بنگر بخداوند
طالع وماه وبخداوند ساعت هر کدام را که اندر وتد یابی
ورا دلیل گیر وانگه بنگر اگر دلیل طالع از نحس بازگردیده باشد
وبسعد پیوندد جای گردانیدن بهتر بود اگر طالع از سعدی
بازگردیده بود وبنحسی پیوندد بود جائی که داشتن بهتر بود
واگر دلیل را انصراف واتصال نبود بنگر اگر دلیل بآخر برج بود
وببرجی دیگر خواهد رفتن نگاه کن اگر دلیل اندرین برج قوی حال
تر بود یعنی که این برج ورا خانه خویش بود یا شرفش بود اندرین
برج یا مثلثه اش این برج بود وبرج دیگر ورا قوت نبود
مر خداوند مسئله را جای نگاه داشتن بهتر بود واگر برج دوم
مر دلیل را حال قوی تر بود واندرین برج غریب بود جای گردانیدن
بهتر بود پس اگر دلیل باول برج بود واندرین برج که نو آمده است
قوی تر بود جای گردانیدن بهتر بود واگر دلیل برج که نو بیامد
ضعیف بود وآن برج که از وی تحویل کرد ورا مزاغه بود جای نگاه داشتن

بهتر بود **باب البرج الرابع وما فيه من المسائل** چون کسی پرسد از خریدن زمین
بنگر مر حال آن زمین را از برج چهارم از طالع و مر حال درختان
ورا از وسط السما و مر حال نبات ورا از برج هفتم از طالع
و مر حال کودکان و همسایگان ورا از طالع اگر سعدی اندر
طالع بود کودکان و همسایگان آن زمین مردم بصلاح باشند
و امین بوند اگر اندر طالع نحس بود زندگان و همسایگان
دزد باشند اگر اندر طالع سعد بود و مستقیم بود زندگان و
همسایگانش پایدار بوند اگر آن سعد راجع بود ناپایدار بوند
اگر اندر طالع نحس بود و مستقیم بود آن برزگران دزد باشند
و خیانت کن بوند و پایدار بوند اگر آن نحس راجع بود ناپایدار
باشند و از آن زمین بروند و بنگر اگر در وسط السما ستاره
سعد بود مر آن زمین را درختان بسیار باشد اگر آن مستقیم
بود آن درختان پایدار باشند اگر آن ستاره مشرقی بود
آن درختان نو باشند و روز بروز بر زیاده بوند اگر مغربی
بود آن درختان پیر بود و اندک بوند اگر آن سعد راجع بود
آن درختان پایدار نبوند و زود برکنده شوند و پیر بوند
اگر اندر وسط السما ستاره نحس بود اندران زمین درخت

اندک بود اگر آن نحس راجع بود آن درختان ناپایدار
بوند و اگر اندر وسط السما ستاره نبود بنگر اگر خداوند
وسط السما ناظر بود بوسط السما اندران زمین درختان بوند
اگر خداوند وسط السما شرقی بود یا صاعد بود آن درختان بر
فزون باشند و میوه بسیار بوند اگر مغربی بود یا هابط بود آن درختان
پیر بوند و بی بر بوند و اگر راجع بود آن درختان ناپاینده بوند
اگر خداوند وسط السما ناظر نبود اندران زمین هیچ درخت نبود
آنگاه بنگر مر حال نبات ورا از برج هفتم اگر اندر برج هفتم ستاره
سعد بود اندران زمین نبات بسیار بود اگر آن سعد شرقی بود
یا صاعد بود آن نبات بسیار غله بدهد اگر آن سعد مغربی بود یا راجع
بود یا هابط بود آن نبات بسی غله ندهد اگر نحس بیان سعد بنگرد
از تربیع یا مقابله یا مقارنه آن نبات را آفت رسد اگر آن نحس
زحل بود آن آفت از آب بود یا از سرما یا از گرما اگر آن نحس
مریخ بود آن آفت از بی آبی بود و از گرما یا از دزد اگر برج
سعد نبود و ستاره نحس بود اندران زمین نبات اندکی بود
و غله اندک دهد اگر اندر برج هفتم ستاره نبود بنگر اگر خداوند
هفتم برج هفتم بنگرد اندران زمین نبات بود اگر ننگرد اندران

زمین نبات نبود آنگاه بنگر برج چهارم اگر اندروی ستاره سعد
بود زمین نبات ناک بود و آبادان بود اگر اندر برج چهارم
ستاره نحس بود آن زمین ویران بود اگر اندر برج چهارم
ستاره نبود بنگر اگر خداوند برج چهارم ناظر بود آن زمین
آبادان بود اگر ناظر نبود زمین ویران بود دیگر بنگر اگر برج چهارم
آتشی بود آن زمین بکوه نزدیک بود یا سنگناک بود و فراز
و نشیب دران زمین بود اگر برج چهارم خاکی بود آن زمین هموار
بود و ریگ فروتر بود و اگر بادی بود آن زمین میان سهل و جبل بود
و هر دو نوع بود و یکسان نباشد اگر برج چهارم آبی بود
آن زمین آبخیز بود یا آب بوی نزدیک بود و سیراب بود

باب چون خواهی تا بدانی که بیع آن زمین براید یا نی بنگر
اگر خداوند طالع بخداوند هفتم پیوندد خریدار حریص باشد
بخریدن اگر خداوند برج هفتم بخداوند طالع پیوندد فروشنده
حریص تر بود بفروختن اگر خداوند طالع اندر برج هفتم بود
خرنده حریص تر بود اگر خداوند برج هفتم اندر طالع بود
فروشنده حریص تر بود چون خداوند طالع را با خداوند هفتم
اتصال بود آن بیع براید اگر اتصال از تسدیس و تثلیث بود آن

کار باسانی بسر شود اگر اتصال از تربیع و مقابله بود بیع بدشواری
براید اگر میان ایشان اتصال نبود بنگر اگر ستاره نقل کند
نور ایشان را یا جمع کند نور ایشان را آن بیع براید اگر خلاف این بود
که گفتیم آن بیع فاسد بود و بر نیاید

باب چون خواهی تا بدانی
که آن زمین بر بهاست یا فرو بهاست بنگر بدان ستاره که در وسط السما
بود اگر اندر خانه خویش بود عدد سالها صغری وی را بنگر که چند است
بعدد هر سالی صد درم بگیر بها زمین چندانی بود اگر آن کوکب
که اندر وسط السما بود اندر برج شرف بود عدد سالها صغری
وی را بگیر و بعدد هر سالی دویست درم بگیر بها زمین چندانی بود
اگر آن ستاره را وسط السما مثلثه بود عدد هر سالی از سالهاء
صغرش بیست درم بگیر اگر آن ستاره را وسط السما برج
هبوط بود یا وی خود راجع بود آنگاه بنگر بخداوند وسط السما
و از وی حکم کن همچنانکه یاد کردیم اگر خداوند وسط السما ناظر
نبود ببرج وسط السما بعدد سال صغری آن ستاره حکم کن
مر هر سالی را دوازده درم

باب چون اندر طالع زمین
خریدن مر خداوند طالع را با خداوند هفتم اتصال نبود
بنگر اگر سعدی اندر برج چهارم و ماه با خداوند طالع بود آن

سعد اتصال دارند آن هیچ بر ابر و آن زمین بدست خداوند
مستولی اند و آن بهتر بود که میان ایشان قبول بود و اگر اندر
برج چهارم کوکبی نبود بنگر اگر خداوند برج چهارم بجایی بود که
ناظر بود برج چهارم و مراو را با خداوند طالع اتصال بود و قبول
بود آن هیچ بر آید اگر ایشانرا اتصال نبود بنگر اگر ماه را
با وی اتصال بود و قبول بود آن هیچ بر آید **باب** چون کسی
پرسد که اندرین کار که اندر ویم عاقبتش چگونه بود بنگر اگر
اندرین برج چهارم ستارهٔ سعد بود و راجع نبود و محترق نبود
و اندر هبوط نبود عاقبت آن کارش خیر و نیکویی بود و شادی
و سعادت اگر اندر برج چهارم ستارهٔ نحس بود عاقبت این
کار بد بود یا داوری جنگ بود اگر اندر برج چهارم ستاره نبود
بنگر اگر خداوند برج چهارم ببرج چهارم ناظر بود و منحوس نبود
عاقبت کارش نیکو بود اگر خداوند برج چهارم ناظر نبود ببرج چهارم
بنگر بخداوند آن برج که خداوند طالع اندر ویست اگر آن ستاره
قوی حال بود و ناظر بود بخداوند طالع عاقبت کار بهتر بود از
اول کار اگر خداوند طالع قوی حال بود و خداوند خانه اش ضعیف
بود اول آن کار بهتر بود و عاقبت نه بود پس اگر خداوند

طالع ساقط بود از طالع یا خداوند برج بخداوند طالع اتصال
ندارد بنگر بماه اگر ماه مسعود بود و خداوند خانهٔ ماه بود اول
آن کار بهتر بود از عاقبتش و اگر ماه ضعیف بود و خداوند خانهٔ
ماه قوی بود عاقبت آن بهتر از اول بود والله اعلم **باب**
چون کسی پرسد که پایدار بود این کار که اندر ویم یا نی بنگر
بخداوند خانهٔ حاجت اگر ایشانرا اندر برجهای ثابت یابی دلیل
بود بر پایداری آن کار اگر دلیلها در برج منقلب بود دلیل
ناپایداری بود و زود گشتن از حال بحال و شتاب زده شدن
از آن کار اگر دلیلها در برج ذو جسدین بود حکم کن بر میانه بودن
کار **باب البرج الخامس وما فيه من المسائل** چون زنی یا مردی از امید فرزند
پرسد که باردار دیا نی بنگر اگر خداوند پنجم اندر طالع بود یا
اندر وسط السما بود یا رخو بود اگر خداوند خانهٔ ماه اندر
طالع بود یا اندر وتدی بود از وتدهای دیگر یا رخو بود اگر
خداوند ساعت اندر وتد بود و خداوند طالع و یا ماه بوی
پیوسته بود یا رخو بود دلیل آن کار بنگر بخداوند برج پنجم
اگر راجع نبود و محترق نبود و اندر هبوط نبود آن فرزند

بخداوند طالع و بماه و

بسلامت بیاید اگر خداوند خانهٔ فرزند راجع بود یا محترق
بود یا اندر هبوط بود اگه بنگر بماه و بخداوند ساعت
اگر ازین دو یک منحوس بود آن بار تمام نرود اگر ازین دو دلیل
دو بصلاح بوند فرزند بیاید بسلامت **باب** دیگر گونه
نگرستن اندر باب فرزند چون ترا پرسند که فرزند باشد
مرا یا نی بنگر بخداوند طالع و بماه اگر پیوسته بود با آن
دو کوکب یکی بخداوند برج پنجم یا بخواهد پیوستن و ماه با خداوند
طالع اندر برج پنجم بود فرزند پیوسته باشد یا نزدیک
باشد بپیوستن آنگاه بنگر بدان کوکب که تدبیر ستاننده
بود اگر قوی حال بود آن بار تمام رود اگر منحوس بود یا
راجع بود یا محترق بود یا اندر هبوط بود آن بار تمام نرود
باب چون پرسد مردی یا زنی که ما را فرزند آید یا نه پرسنده
یک تن بود نیز بنگر اگر سعدی اندر طالع بود یا اندر خانهٔ
پنجم بود و ماه یا خداوند طالع بدان سعد دید دارد
بگوی که فرزند بود ایشان را اگر خداوند طالع اندر طالع
بود یا اندر دوم از طالع یا اندر وسط السما یا اندر
پنجم از طالع و با مشتری برابر دارد و مشتری بجایگاه نیکو بود

فرزندشان زود آید اگر خداوند طالع اندر برج چهارم
بود یا اندر هفتم و مشتری بجایگاه نیکو فرزندشان بیاید
لیکن دیر تر اگر خداوند طالع از طالع ساقط بود و ماه
نیز منحوس بود و اندر طالع نحس بود یا اندر خانهٔ پنجم نحس بود
ایشان را فرزند نیاید اگر طالع برج آبی بود و سعدی اندر
طالع بود یا اندر برج پنجم بود و خداوند طالع قوی بود دلیل کند
که فرزند بسیار آید ایشان را **باب** چون پرسند که ما را
همی فرزند نیاید عیب از مرد است یا از زن بنگر اگر خداوند
طالع منحوس بود و پرسنده مرد بود و ماه مسعود بود عیب
از مرد بود و اگر پرسنده زن بود بنگر اگر خداوند طالع منحوس
بود و ماه نیز منحوس بود و آفتاب و خداوند برج هفتم مسعود
عیب از زن بود همیشه اندر مسئلهٔ زن و شوی ماه و زهره را
دلیل زن دارد و آفتاب را دلیل مرد و اگر پرسنده زن
بود و خداوند طالع دلیل زن بود خداوند برج هفتم دلیل
مرد و اگر پرسنده مرد بود خداوند طالع دلیل مرد
با آفتاب و خداوند هفتم با ماه و زهره دلیل زن بود آنگه
بنگر اگر دلیل مرد ضعیف بود عیب از مرد بود و اگر دلیل زن

ضعیف بود و عیب از زن بود **باب** اگر پرسند که فرزند
دختر خواهد آمدن یا پسر بنگر بخداوند طالع و بخداوند برج
پنجم اگر در برج نر بود فرزند نر بود و اگر در برج ماده بود
فرزند ماده بود و اگر یکی اندر برج ماده و یکی اندر برج نر بنگر
بماه اگر ماه اندر برج نر بود فرزند نر بود و اگر اندر برج ماده
بود فرزند ماده بود و نیز بنگر اگر عطارد مشرقی بود فرزند
نر بود و اگر عطارد مغربی بود فرزند ماده بود و نیز از سهم شهاده
جوی بگیر بروز از درجه خداوند خانه ماه تا درجه ماه و درجه
طالع بر وی برافزای از طالع بیفکن سی کان سی کان هر کجا که کم
از سی ماند سهم آنجا بود و اگر سهم اندر برج نر افتد فرزند نر بود
اگر اندر برج ماده فرزند ماده بود و بشب از درجه ماه بگیر
تا درجه خداوند خانه ماه و درجه طالع برافزای از طالع
سی کان سی کان بیفکن **باب** چون پرسند ترا که بار چند
کاهه است بنگر بخداوند خانه فرزند و ماه و خداوند ساعت
و بنگر بمنصرف گشتن ایشان اگر از مقارنه منصرف شده باشند
چهل روزه بود آن بار و اگر از تسدیس منصرف شده باشند
سه ماهه بود و اگر از تربیع منصرف شده باشند چهار ماهه بود

و اگر از تثلیث منصرف باشند پنج ماهه بود و اگر از مقابله
منصرف باشند هفت ماهه بود دیگر بگیر از درجه برج هفتم
تا خداوند برج هفتم و جمله جمع کن سی درجه را یکماه بگیر هر چه
کمتر از سی ماند هر درجه را روزی گیر **باب** چون خواهی
تا بدانی که فرزند که آید در چه وقت آید بنگر بخداوند خانه
فرزند تا با آفتاب یا با مریخ کی قران کند بدان وقت بیاید
فرزند اگر آفتاب و مریخ از خداوند برج پنجم دور بوند بنگر
تا ماه با خداوند ساعت کی قران کند یا خداوند برج پنجم هر که
که خداوند ساعت با خداوند برج پنجم قران کند فرزند بیاید
اگر خداوند ساعت از قران وی دور بود بنگر تا ماه کی قران
کند با وی بدان وقت بیاید **باب** چون پرسند که فرزند
بشب آید یا بروز بنگر بطالع و بخداوند طالع و بماه اگر این
دلیلها اندر برجهای روزی بوند فرزند بروز آید اگر اندر
برجهای شبی بوند فرزند بشب آید و اگر بعضی اندر برج روزی
بوند و بعضی اندر برج شبی بنگر از این دلیلها تا کدام دلیل
قوی‌تر بود حکم بر آن برج کن که وی اندر برج بود و نیز

ازین سهم شهادت جوی بنگر از درجه برج پنجم تا درجه خداوند
برج پنجم و درجه طالع بر وی افزای و از طالع بفکن سی کان
سی کان هرکجا که کم از سی ماند سهم اندران برج بود بنگر
اگر آن سهم اندر برج ششی بود فرزند لیش آید و دختر آید اگر
اندر برج روزی بود د بر و زاید پسر بود والله اعلم

باب البرج الخامس و ما فیه من العلل چون پرسند از بیمار که بهتر شود یا نی
بنگر بخداوند طالع و ماه و درجه طالع اگر هر سه دلیل منحوس باشند
و خداوند خانه ششم ناظر بود بطالع بمیرد آن بیمار اگر دو دلیل
مسعود بود و یکی منحوس بود بهتر شود و اگر یک دلیل مسعود بوند
و دو منحوس بود و خداوند خانه ششم اتصال دارد با خداوند
طالع یا با ماه یا اندر طالع بود دلیل مرگ بود و بنگر بخداوند
طالع و بماه هرکدام که اندر وتد بود یا مایل وتد بود دلیل بود
بنگر اگر دلیل بزحل پیوسته بود بیماری از سردی بود و اگر بمریخ
پیوسته بود بیماری از گرمی بود و اگر دلیل بزحل پیوسته بود
بزیر زمین بود بیماری از درد شکم بود و اگر تحت الشعاع بود
بیماری از سل بود و از سرفه اگر زحل اندر برج خاکی بود بیماری

از قولنج بود و اگر اندر برج آبی بود بیماری از زحیر شکم بود
اگر نحس زبر زمین بود بیماری بر ظاهر اندام بود و اگر بزیر زمین
بود بباطن تن بود بیماری اگر دلیل منحوس بود ببرج بیماری از
گرمی بود و اگر مریخ زبر زمین یا اندر برج آتشی بود بیماری
از غلبه صفرا بود و اگر مریخ بزیر زمین بود یا اندر برج آبی
بود بیماری از غلبه خون بود و اگر آن نحس زحل بود بیماری
از غلبه سودا بود چون بزیر زمین بود یا اندر برج خاکی بود
اگر زحل اندر برج آبی بود یا بزبر زمین بود بیماری از رطوبت
بود **باب** چون پرسند که بیماری اندر کدام اندام است بنگر بدان
ستاره که ماه از وی منصرف گشته است و بخداوند ساعت
اگر باول برج بوند بیماری اندر سر بود و اگر با ماه در میانه
برج بوند بیماری اندر همه تن بود و اگر باخر برج بود بیماری
بپایها اندر بود دیگر اگر این دلیلها اندر حمل بوند بیماری
اندر سر بود و اگر اندر ثور بود بیماری اندر گلو بود و اگر اندر
جوزا بود بیماری اندر دستها بود و اگر اندر سرطان بود
اندر سینه بود و همچنین هر برجی اقیاس گیر چنانکه اندر
مدخل یاد کردیم چون خواهی تا بدانی که این بیمار از دو جا

بیمارست یا نو بیمار است بنگر بخداوند طالع و بدان کوکب که ماه ازو منصرف شده است اگر مشرقی بود نو بیمار شده و اگر مغربی بود بیمار دیرینه بود و چون خواهی تا بدانی که بیمار زود بهتر گردد یا دیر ماند بنگر باتصال ماه اگر ماه بکوکب مشرقی پیوندد زود نیکو گردد خاصه که اندر برج منقلب بود اگر ماه بکوکب مغربی پیوندد دیر بهتر گردد خاصه که ماه اندر برج ثابت بود

مثال طالع ثور یافتیم وخداوندش زهره ازان سبب که زهره اندر برج ماده آبیست و ماه اندر مقابله آفتاب است دلیل کند که این بیمار زنست ازان سبب که زهره اندر برج آبیست و با مریخ است دلیل کند که بیماری از گرمی و تری بود زیرا که مریخ دلیل گرمی بود و برج آبی دلیل تری بود و گرم و تر اندر تن مردم خون بود پس چنین گوییم که بیماری از غلبه خون است و ازان سبب که خداوند ساعت باول برج اندرست و ماه از مشتری باز

کشتست و مشتری اندر اوج خویش است دلیل کند که بیماری اندر سرست و از درد سر همی نالد و ازان سبب که مشتری منصرفست از ماه و مغربیست و زهره که خداوند طالعست وی نیز مغربیست دلیل کند که این بیماری کهن است و از دیرباز همی نالد از درد سر پس خواستیم که بدانیم مر عاقبت حال ورا انگاه بنگریستیم اندر برج عاقبت ماه را یافتیم و ماه همی بعطارد پیوندد از مقابله دلیل کند که بیمار بمیرد زیرا که عطارد باحتراق اندرست و خداوند طالع منحوس است از مریخ و ماه نیز منحوس است از مقابله عطارد و از مقابله آفتاب و این دلیل بود مر بیماری را پس خواستیم تا بدانیم که کی میرد نگاه کردیم تا ماه که دلیل عاقبت بیمارست با عطارد کی قران کند پس شانزده روز همی بپاید تا قران کند ماه با عطارد پس چنین گوییم که شانزده روز پیش نزید این بیمار

مثال طالع میزان یافتیم و خداوند طالع زهره

وزهره اندر شقاوت بزیر شعاع آفتاب و سهم السعاده
اندر خانه بیماری و زحل اندر وتد پس چنین گوییم که ضمیر
از بیمار است پس خواهیم تا بدانیم که این بیمار کیست پس ازانکه
خداوند طالع اندر برج دوازدهمست پس گفتیم که این بیمار
بنده ایست یا بنده زاده لیکن ازانکه زهره مشرقیست
و کوکب شرقی دلیل مردان بود چنین گوییم که این بیمار
مردست و ازانکه زهره با آفتابست چنین گوییم که بیمار
سلطانیست یعنی پیوسته سلطان است و ازان که زهره
با عطارد مقارنست چنین گوییم که این بیمار دبیر سلطانست
و ازان که عطارد اندر شرفست چنین گوییم که بیمار مهتر
دبیرانست و ازانکه مریخ از ماه منصرفست و اندر عقرب
بمیانه برج چنین گوییم که این بیمار را بیماری از میان فرودست
و ازانکه مریخ اندر عقربست و عقرب را دلیل عورت داند
چنین گوییم که ازان سو رنجی نالد و ازانکه صاحب طالع
بزیر شعاع آفتابست چنین گوییم که تب تیز است مر ورا
پس خواستیم تا بدانیم که این بیمار بهتر گردد یا بمیرد پس

نگاه

نگاه کردیم با اتصال ماه تا بسعد پیوندد یا بنحس پس ماه را
تا آخر برج یافتیم چون برج دیگر آید بتثلیث مشتری پیوندد
دلیل کند که بهتر شود و دیگر نگاه کردیم تا کی بهتر گردد
پس خداوند طالع را یافتیم متصل بزحل از تسدیس و میان
زهره و زحل چهار درجه مانده بود چنین گوییم که تا چهار روز
این بیمار بدتر گردد و درد بر وی زیاده گردد باز نگه کردیم
زهره چون از زحل اندر گذرد بمشتری همی پیوندد و میان زهره
و مشتری هفت درجه یافتیم ایرا که زهره بچهار درجه است
و مشتری بیازده چون چهار از یازده برگرفتیم هفت ماند
گوییم که از پس هفت روز بهتر گردد و عافیت یابد والله اعلم
سبب ازانکه طالع سنبله
یافتیم و خداوند
طالع اندر طالع اندر
برج شرف دلیل
کند که این بیمار خواجه

جاهست پس ازانکه ماه را اندر برج پنجم یافتیم از آفتاب

منصرف و آفتاب اندر خانهٔ خویش و ماه منصرف از آفتاب
دلیل کند که این بیمار از فرزندان ملوکست پس خواستیم تا بدانیم
که از کدام بیماری همی نالد نگاه کردیم بخداوند طالع تا بکه پیوندد
همی یافتیم عطارد را متصل بزحل و میان عطارد و زحل چهار
درجه است و میان ماه و مریخ هفت درجه است پس عطارد را
دلیل گرفتیم و عطارد دلیل خود بود ازین مردم پس چنین
گوییم که این بیمار را بیماری از دلو انگیخت و رفتن عقل پس خواستیم
تا بدانیم که بهتر شود یا نی پس عطارد که صاحب طالعست چون
از زحل اندر گذرد بمشتری پیوندد همی دلیل کند که بر و بهفتم
بهتر گردد و از آن سبب که ماه بمریخ پیوندد و مریخ خداوند برج
هشتم است و میان ماه و مریخ هفت درجه است دلیل کند که بهفتم
هفتم مخاطرهٔ مرگ بود مر ورا و از آنکه زحل و مشتری ناظر
بطالع دلیل کند که این بیمار سلامتی یابد انشاء الله تعالی باب
فی الامر الملوک چون پرسند بنده که مرا خداوندم آزاد کند
یا نی بنگر بخداوند طالع و بماه و این هر دو کوکب دلیل پرسنده
بود و خداوند وسط السما دلیل خداوندش بود اگر خداوند

طالع یا ماه بخداوند وسط السما پیوندند با تقبل النور یا جمع النور
از تربیع و مقابله و میان ایشان قبول نبود دلیل کند
که خداوندش را رحم بود بر وی و آزاد نکند مر ورا و رنج
این بنده ضایع شود و امیدش بر نیاید باز اگر میان ایشان
قبول و اتصالشان از تربیع و مقابله بود آزاد نکرد دلیل این بنده
لیکن مرادهاش بر آید از خداوندش اما با دشواری باز اگر
اتصال ایشان از تثلیث بود یا از تسدیس بود دلیل کند که این
بنده آزاد شود و نیکوییها یابد از خداوندش و اگر میان
ایشان قبول بود بهتر بود دلیل اگر پرسنده خداوندش بود
که بندهٔ من آزاد شود یا نی صاحب طالع را دلیل پرسنده دان
و صاحب سادس یا ماه دلیل بنده آنگاه بنگر باتصال ایشان
و حکم کن که چنان بود که شرح کردیم والله اعلم باب
اگر مردی پرسد که این بندهٔ من فروخته گردد یا نی بنگر بماه
و بصاحب سادس که این هر دو کوکب دلیل بنده بود اگر
ایشان را اتصال جایی با صاحب ثانی یا با صاحب ثالث
بگوی که این بنده فروخته شود دیگر اگر ماه با صاحب سادس

یا صاحب ... [illegible]

بخداوند طالع پیوندد فروخته نشود اگر دلیل بنده بکوکبی
راجع پیوندد یا خود راجع بود آن بنده فروخته نشود اگر
فروخته شود پس باز آرندش اگر بنده بپرسد که از دست
این خداوند فروخته زودم یا نی بنگر اگر خداوند طالع یا ماه
بستاره پیوندد که خداوند وسط السما بود آن بنده فروخته
شود اگر ماه با خداوند طالع بخداوند دهم پیوندد یعنی
وسط السما یا بستاره پیوندد که اندر وسط السما باشد
فروخته نشود اگر ماه با خداوند طالع خالی السیر باشند
دراز روزگار بماند فروخته نشود اگر ببرج دیگر آید و بستاره
اتصال کند بجز خداوند وسط السما فروخته شود از پس
روزگار دراز **باب الابق** چون کسی از حال بنده گریخته
بپرسد که گیرندش یا نی آفتاب را و خداوند خانه ماه را
و صاحب وسط السما دلیل پرسنده بود و صاحب طالع با ماه
دلیل گریخته بود اگر ماه با آفتاب پیوندد اندران برج که
گریخته را بگیرند اگر ماه بخداوند خانه اش پیوندد یا بخداوند
وسط السما پیوندد گریخته باز آید اگر ماه منصرف بود از

سوال

سعدی و متصل بود بنحسی گریخته را بگیرند و خداوندش از
وی خشنود شود و نیازارندش اگر ماه با خداوند طالع
بستاره راجع پیوندد خود باز آید اگر اندر طالع ستاره
سعد بود و اندر برج هفتم نحس بود گریخته را بگیرند اگر ماه
با خداوند طالع منصرف بود از نحس و متصل بود بسعد گریخته را
بدست بیارند و اگر ماه از نحس منصرف بود و متصل بود بنحسی
دیگر گریخته اندر سفر بمیرد و باز نیاید اگر ماه با خداوند
طالع در برج ذو جسدین بود گریخته دو تن باشند اگر ماه اندر تحت الشعاع
بود و بزحل پیوندد اندر سفر بمیرد اگر بمریخ پیوندد هم بمیرد
اگر بمشتری پیوندد و مشتری راجع بود باز آید بطبع خویش
اگر طالع نحس بود و اندر هفتم سعد بود گریخته نتوانندش
گرفتن اگر ماه منصرف بود از سعد و اتصال ندارد بکوکبی
نتوانندش گرفتن مگر که اندر هفتم نحس بود اگر ماه منصرف
بود از نحس و اتصال ندارد بکوکبی گریخته را بگیرند اگر ماه
منصرف بود از کوکبی و متصل بود بنحسی هم بگیرندش و باز آرندش
اگر وسط السما منحوس بود یا خداوند وسط السما منحوس بود

یا خداوند خانهٔ ماه با آفتاب منحوس بود مر خداوند بنده را
مضرتی برسد اگر ماه با خداوند طالع منحوس بود مضرت
مر بنده را رسد اگر آفتاب با خداوند خانهٔ ماه اندر برج
هفتم بود و نحس در برج هشتم خداوند بنده بمیرد اندر جستن
بنده و بنده را نیابد اگر ماه اندر برج هفتم و نحس اندر برج
هشتم بود بنده بمیرد اندر سفر و باز نیاید اگر خداوند خانهٔ
ماه تحت الشعاع بود و خداوند خانهٔ آفتاب بوی نگرد
خداوند بنده اندر جستن بنده بمیرد و بدست نیایدش
اگر ماه برج منقلب بود و خداوند خانهٔ ماه اندر برج منقلب
بود و طالع برج منقلب بود گریخته باز آید اگر ماه باول
برج بود مر آن بنده را نخستین بار گریخته باشد اگر بآخر
برج بود گریختن دوم بارش بود اگر ماه اندر وتد بود
و خداوند ساعت اندر وتد بود گریخته هنوز اندر شهر بود
اگر بر جای زایل بود گریخته از شهر رفته باشد اگر ماه اندر
ربع مشرقی بود از طالع گریخته بسوی مشرق رفته باشد اگر
اندر ربع جنوبی بود بجنوب رفته باشد اگر اندر ربع مغربی

بود بسوی مغرب رفته باشد اگر اندر ربع شمالی بود بسوی
شمال رفته بود والله اعلم   طالع قوس یافتیم و خداوند

وی مشتری و ماه
منصرف از مشتری
و متصل با آفتاب
از آن سبب که ماه
باول برجست
نماید که این گریخته نخستین گریختن است و از آنکه طالع
برج دو جسدین است و ماه اندر برج دو جسدین نیست
رو نماید که دو کس گریخته اند نه یک تن و از آنکه ماه جدا از وتد
ساعتست و اندر وتد است دلیل کند این گریخته هنوز
از شهر بیرون نرفته است و از آنکه ماه از مشتری منصرفست و
با آفتاب متصل دلیل کند که گریخته زود باز آید بطوع
و از آنکه خداوند خانهٔ مشتریست ماه از وی منصرفست
و مشتری مستقیمست دلیل کند که خداوندان گریخته خشنود
شود از وی و مر ورا رحم نفرماید پس خواستیم تا بدانیم
که کی باز آید پس نگاه کردیم تا ماه کی منحوس گردد

کە آن علامت بازآمدن بود ذنب اندر برج دوم یافتیم
از برج ماه دلیل کند که بروز سوم باز آید این بنده والله اعلم

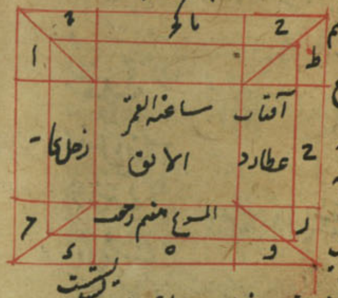

طالع جوزا یافتیم
وخداوند طالع
مشتری اندر
برج دوم از انکه
ماه اندر ربع زایلست
وخداوند طالع نیز اندر ربع زایلست و اتصال ماه از
بعطارد دلیل کند که گریخته از شهر بیرون شده است و
از انکه خداوند طالع و ماه ساقط اند از طالع دلیل کند
که این گریخته بنده است پس خواستیم تا بدانیم که از کدام سو
رفته است از انکه خداوند طالع اندر برج آتشی است و عطارد
که همی ماه بوی پیوندد اندر برج آتشی است دلیل کند که بسوی
مشرق رفته است و از انکه برج آتشی است دلیل کند و همانا بود
ره نماید که گریخته سوی زمینی رفته بود که کوه نزدیک بود
آنجا پس نگاه کردیم از حال خداوندش از برج وسط السما
از انکه عطارد و آفتاب اندر برج وسط السما یافتیم

ومقبول بمشتری دلیل کند که خداوند بنده بوسه سلطان بود
وتوانگر بود و مردی ستوده بود و نیکو حال پس نگاه کردیم
بعاقبت این حال از اتصال ماه و از برج چهارم و از خداوند
خانه ماه اتصال ماه بعطارد یافتیم و عطارد همی بزحل
پیوندد از مقابله و زحل اندر برج راجع و خداوند خانه ماه
راجع ره نماید که چون زهره و زحل مستقیم شوند گریخته باز آید
بطوع خویش والله اعلم نگاه کردیم اندر مسئله گریخته طالع
سرطان یافتیم و خداوند طالع ماه و ماه اندر برج ششم
منصرف نیست از کوکبی والله تعالی اعلم و متصلست بعطارد از
مقابله و عطارد ساقط از طالع دلیل کند که این بنده است

و از انکه اندر
برج آتشیست
و اتصال ماه
بعطارد است
و عطارد
نیز مشرقیست از آفتاب دلیل کند که گریخته سوی مشرق رفته است
و از انکه عطارد ساقط است از طالع و خداوند برج عاقبت

نهی بنگرد برج عاقبت دلیل کند که این گریخته را بدست نیارند
و باز نیابند ایرا که خداوند ماه نیز ناظر نیست بماه و خداوند
ساعت نیز اندر برج سوم است و مستقیم است اگر خداوند
ساعت اندر وتد بودی و راجع بودی دلیل باز آمدن بودی
و از انکه اتصال ماه از مقابله است دلیل کند که دور گریزد ان
بنده گریخته و از انکه عطارد نور ماه را بپذیرد با آفتاب
دلیل کند که این گریخته بسوی سلطانی میرود و از انکه از اوتاد
زایل است و مرّیخ بخت السوء اندر برج چهارم است دلیل کند
که عاقبت این کار با فساد بود و باز نیاید والله تعالی اعلم

باب البرج السابع وما فیه من المسائل چون کسی بپرسد از زن
خواستن یا زنی بپرسد از شوی خواستن طالع و خداوند
طالع دلیل پرسنده بود و برج هفتم و خداوند برج هفتم
دلیل انکه بخواهد خواستن اگر خداوند طالع بخداوند هفتم
پیوندد آن مراد برآید و حریصی از پرسنده بود و اگر خداوند
طالع اندر برج هفتم بود پرسنده حریصتر بود و اگر خداوند
هفتم بخداوند طالع پیوندد یا خداوند هفتم اندر طالع بود
حریصی و الحاح از حریصی پرسنده بود و مراد برآید پس اگر

این دو ستاره را بیکجای دیدار نبود بنگر تا ستارهٔ نور
ایشان از یکدیگر نقل کند یا نور ایشان بستارهٔ جمع شود
اگر پیوندند و این جنس که یاد کردیم این زن با شوهری برآید اگر
این جنس بجز بود که یاد کردیم بنگر بدان ستاره که از ماه منصرف است که آن
دلیل پرسنده بود و آن ستاره که ماه بدو متصل بود آن
دلیل یار پرسش بود که بخواهد خواستن اگر این دو دلیل را بیکجای
دیدار بود آن مراد برآید اگر دیدارشان نبود دلیل آفتاب را
دلیل مرد دان و زهره را دلیل زن اگر بهرد و دلیل دیدار داند
و اتصالشان بود آن مراد برآید اگر جز این بود که یاد کردیم
آن زن با شوهری تمام نشود اگر دلیل را با دلیل دیدار بود لیکن
یک دلیل راجع بود یا محترق بود یا اندر هبوط بود آن کار تمام
نشود اگر خواهی تا بدانی که زن خوب است یا زشت بنگر بخداوند
برج هفتم اگر ستارهٔ سعد بود یا پیوسته بود بستارهٔ سعد
زن خوب بود اگر وی خود ستارهٔ نحس بود یا پیوسته بود
بنحس زشت بود اگر خواهی تا بدانی که زن نیکو خوست یا بدخو
بنگر اگر خداوند برج هفتم اندر خانهٔ خویش بود و سعد بود

نیک خو بود اگر بدیگر بر چهار بود و خداوند خانه اش
بوی بنگرد از تثلیث و تسدیس نیکو بود اگر از مقابله بنگرد بد
خو بود اگر از تربیع بنگرد میانه خو بود و چون خواهی تا بدانی
که چون آن کار برآید یکدیگر را دوست دارند یا نی بنگر بدلیل
مرد و بدلیل زن اگر از تسدیس و تثلیث بنگرند یکدیگر هم دیگر را
دوست دارند و اگر از مقابله بنگرند یکدیگر را دشمن دارند اگر
از تربیع بنگرند میانه حال بود دوستی و دشمنی ایشان اگر خواهی
تا بدانی از حال مال ایشان بنگر برج دوم که دلیل مال پرسنده بود
و برج هشتم دلیل مال جفت بود اگر سعدی اندرین چهار بود
یا ستاره ناظر بود بدین چهار یا خداوند این چهار بود سعد یا
مسعود بود و مستقیم دلیل توانگری ایشان بود باز اگر
اندرین چهار که یاد کردیم نحس بود یا خداوند این چهار منحوس
بود یا راجع بود دلیل درویشی ایشان بود اگر خواهی تا بدانی
که ازین دو تن که حکم رواتر است و که زیردست تر است بنگر
بخداوند طالع اگر اندر وتد بود و خداوند برج هفتم اندر
زایل وتد بود پرسنده را حکم روا بود و آن دیگر زیردست

وی بود اگر خداوند برج هفتم اندر وتد بود و صاحب طالع
اندر برج زایل بود پرسنده زیردست بود و آن دگر حکم
رواتر بود بر وی اگر پرسند که زن زودتر میرد یا مرد بنگر
اگر خداوند طالع زودتر بنحس پیوندد و زودتر محترق گردد
و این دلیل بود که مرد زودتر میرد اگر خداوند برج هفتم زودتر
منحوس گردد و محترق شود زن زودتر میرد اگر سعدی بود
بدان دلیل بیمار شود ولیکن نمیرد طالع عقرب یافتیم و صاحب
طالع مریخ اندر
وسط السماء از آنکه
ماه اندر طالع است
و نزدیکست برج

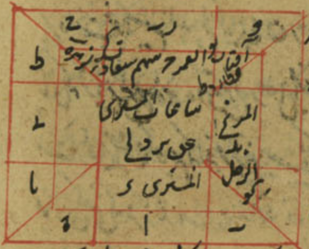

طالع دلیل طالع ماه را گرفتیم و از آنکه ماه متصل است بمشتری
و مشتری اندر برج هفتم است گوییم که ضمیر از زن خواستن است
و از آنکه ماه و سهم السعاده و خداوند طالع و مشتری همه
اندر وتد اند و ماه بمشتری پیوندد و چون از مشتری منصرف
گردد بمریخ پیوندد چنین گوییم که این تزویج برآید و از آنکه

مشتری اندر برج هفتم راجع گوییم که اول این کار فساد اندر
آید چنان که نومید شوند و چون مشتری مستقیم گردد انگاه
این حاجت بر اید پس خواستیم تا بدانیم که این زن بیوه است
یا بکر است نگه کردیم بصاحب هفتم و آن زهره است و زهره را
اندر برج ذوجسدین یافتیم چنین گوییم که این زن بیوه است و ازانکه
اندر مقابله زهره زحل یافتیم زن را شوی بوده است بیشتر
روزگار و ازانکه زحل اندر برج مرکبست چنین گوییم که آن شوی
بمرده است خواستیم تا بدانیم که این زن را فرزند بوده است
یا نی نگه کردیم برج زهره آن برج را خالی یافتیم و اندر وی
ستاره نی چنین گوییم که او را فرزند نیست اگر در ان برج ستاره
بودی گفتمی که فرزند هست والله اعلم طالع سنبله یافتیم

وخداوند طالع
عطارد اندر برج
نهم است دلیل
کند که این مرد غریبست
وازانکه در برج نهم

بازجلست دلیل کند که اندر شعرش زبانی آمده است وازانکه
صاحب برج دوم زهره است و زهره اندر وتد است دلیل
کند که خداوند مالست باز نگاه کردیم مر حال زن را از
برج هفتم خداوند برج هفتم مشتری یافتیم ازانکه مشتری در خانه
خویش است دلیل کند که این زن نیکوروی است و نیکو حالست و
نیکو خوی است وازانکه مشتری اندر وتد است دلیل کند که زن
معروف بود و مشهور وازانکه مشتری با زهره در برج دو جسدین
دلیل کند که زن بیوه است پس خواستیم تا بدانیم که این تزویج
بر اید یا نی عطارد که صاحب طالعست منصرف یافتیم از زحل و
منحوس است بزحل و اندر برج زایلست و ماه خالی السیر دلیل کند
که این تزویج بر نیاید وازانکه زهره اندر برج طالعها زن خواستن
دلیل زن دارد و زهره اینجا اندر خانه عطارد است و عطارد
اندر خانه زهره دلیل کند که این مرد با این زن خویشاوند اند
وازانکه زهره اندر وسط السماست و عطارد اندر برج
زایلست دلیل کند که این زن گردنکش و متکبر بود و مرد بغربت
رونده بود وازانکه مرد همواره رفته بود بسفرها بدین سبب
این کار تزویج نماند و زن رانی نکند بصحبت وی والله اعلم

نگاه کردیم بطالع
ثور خداوند
طالع زهره
یافتیم و راجع
پس از آنکه
خداوند طالع ضعیف بود بماه نگریستیم ماه را قوی حال یافتیم
از آنکه خداوند ساعت است و اندر خانهٔ خویش است و اندر فرح خویشتن
پس ماه را منصرف یافتیم از عطارد و متصل بزهره پس عطارد را
دلیل مرد گرفتیم که ماه ازوی منصرف شده است و زهره را
دلیل زن گرفتیم که ماه هم بوی پیوند دو از آنکه ماه از مقابلهٔ
عطارد بازگشتست چنین گوییم که این مرد را پیش ازین زنی بوده است
و طلاق کرده و از آنکه زهره نیز بدو کسی پیوسته بودست با مریخ
چنین گوییم که زن را پیش ازین شوی بودست و از آنکه زهره
راجعست گوییم که این زن بدخویست و از خوی بد طلاق خواسته است
و بیرون آمده از خانهٔ شوی پس نگاه کردیم تا این زوج برآید
یا نی از آنکه زهره را راجع یافتیم و ذنب اندر طالع و اوتاد
طالع زایل آنرا که برج عاقبت سرطانست و تد بیت الموت

اندر وسط السما منقلب است دلیل کند که این کار بر نیاید والله اعلم

باب چون کسی از دزدیده پرسد و طالع درست شود

بنگر اگر ستارهٔ سعد اندر طالع بود یا اندر هفتم بود و مر سعد را
اندران برج بهره بود بدانکه دزد مردی معروف و مشهور بود و
با خطر بود اگر اندر طالع یا هفتم ستارهٔ نحس بود دزد مردی
سقط بود و بی اصل و بانده بود اگر اندر وسط السما سعد بود
آن کاله که بدزدیده بود گرانمایه بود اگر اندر وی نحس بود آن
کاله که بدزدیده بوند شغل چیزی بود و بی قیمت بود اگر اندر
وسط السما نحس بود و ماه خالی السیر بود و خداوندش انه بیند
دلیل کند که چیزی بخشی گم شده باشد یا خود گم شده باشد و دعوی
باطل بود اگر نحس اندر هفتم بود و خداوند طالع یا یکی ازین بوی
ناظر بود دلیل کند که دزدیده پدید آید اگر اندر برج چهارم
سعد بود کالهٔ دزدیده بجای لطیف خرم اندر پنهان کرده
یا بدست کسی اندر بود شریف و اگر اندر برج چهارم نحس بود دزدیده را
بجای خبیث و ویران اندر پنهان کرده اند یا اندر دست کسی دون لئیم
و بی اصل اندر بود و بنگر اگر ماه گرده بود یا از کوکبی منصرف بود و
بدیگری متصل بود و کوکب منصرف دلیل کند که خداوند کاله بود

وکوکب متصل دلیل دزد کند اگر این کوکب که ماه بدو متصلست
اتصال دارد بدان کوکب منصرف دزد کالا باز دهد اگر نیز این
بیکدیگر اتصال دارند دلیل پدید آمدن دزد بود اگر آن کوکب
که ماه بروی متصلست بصاحب طالع پیوندد دلیل کند که دزد کالا
باز دهد اگر خداوند هفتم اندر طالع بود دزد هم از اهل بیت بود
اگر آن کوکب که ماه ازوی منصرفست با آنکه متصلست ماه بوی هر دو
اندر یک برج بود دزد از اهل بیت بود اگر خداوند طالع با
خداوند هفتم هر دو اندر یک برج بوند دزد از اهل بیت بود
اگر ماه با آفتاب اندر خانهٔ خویش بود و خداوند ساعت اندر
وتد بود آن کالا دزدیده هم اندر خانه بود و گم شده بود اگر
ماه با آفتاب اندر مثلثهٔ خویش بوند یا دلیل دزد اندر مثلثه
خویش بود دزد هم از اهل بیت بود ولیکن ناشده بیرون از خانه
بود اگر دلیل دزد با نیرین اندر حد خویش بوند دزد را با خداوند
کالا دوستی بود و بود که میان ایشان خویشاوندی بود اگر
آفتاب اندر طالع بود و خداوند طالع بطالع ناظر بود آن
کالا پدید آید اگر ماه اندر خانهٔ خویش بود و نه اندر مثلثه
خویش و نه اندر شرف و نه اندر حد خویش ولیکن ناظر بود

طالع

بطالع و بصاحب طالع دلیل کند که دزد بدان خانه اختلاط دارد
و دوستی دارد اگر ماه بطالع ناظر بود ولیکن صاحب طالع را
نه بیند دلیل کند که هرگز دزد بدان خانه در نیامده است مگر که ماه
اندر برج ذوجسدین بود که دلیل کند که یکبار اندر آمده بود اگر
ماه بنگرد بصاحب طالع و بطالع ناظر نبود دزد معروف نبود نزد
اهل خانه ولیکن بدان خانه در نیامده بود مگر آن بار که بدزدی آمده
بود اگر ماه بستاره پیوندد که آن ستاره اندر طالع بود یا
اندر دهم یا اندر یازدهم کالا پدید آید اگر ماه بستاره پیوندد
که از طالع ساقط بود آن کالا پدید نیاید مگر که آن ستاره ساقط هم
بستاره پیوندد که اندر وسط السما بود یا بحادی عشر بود یا
آن ستارهٔ ساقط بصاحب طالع پیوندد دلیل پدید آمدن کالا
بود اگر آن ستاره که ماه بوی پیوندد با خداوند برج هفتم
اندر نهم بوند یا اندر برج نهم از خانهٔ خویش آن دزد غریب بود
اگر اندر ششم بود دزد بنده بود اگر این دلیلها که یاد کردیم
اندر شرف بوند دزد از اشراف بود اگر اندر خانهٔ خویش بود
معروف بود بشهر اندر اگر اندر حد خویش بود یا اندر مثلثهٔ خویش
بود بگوی که از خویش و تبار معروف بود ولیکن بشهر اندر معروف نبود

اگر اندر ستارهٔ نحس بود بجز آن خداوند طالع آن ستاره دلیل طالع هم
دزد بود اگر آن ستارهٔ غریب که اندر طالع بود اندر شرف
خویش بود یا اندر مثلثه یا اندر حد خویش بود دزد از اهل بیت بود
اگر آن ستاره که اندر طالع بود آفتاب بود دلیل مهتر بود اگر
زهره بود دلیل زن بود اگر مریخ بود دلیل شوی بود اگر
مشتری بود دلیل شوی هم بود اگر زحل بود دلیل خادم بود اگر
عطارد بود دلیل پسر بود اگر آن کوکب که اندر طالع بود
اندر شرف نبود و نه اندر مثلثهٔ خویش و نه اندر حد خویش بود
آن دزد خادم بود از اهل خانه اگر ماه نحس پیوندد از تسدیس
یا از تثلیث دزدیده پدید آید باسانی اگر از تربیع پیوندد دیر
آید با دشواری اگر ماه اندر هفتم بود یا ستاره‌ها پیوندد
که در هفتم بود یا با ماه ستاره‌ها پیوندد که نحس بود دزدیده پدید
نیاید اگر بسعد پیوندد و آن سعد اندر وسط السما بود یا
اندر دهم طالع بود یا اندر یازدهم بود دزدیده پدید آید
اگر ماه بسعد پیوندد و آن سعد اندر دوم برج بود از طالع
آن دزدیده پدید آید اگر آن سعد اندر برجها دیگر بود پدید
نیاید اگر خداوند خانهٔ مال بخداوند طالع پیوندد آن کاله

دزدیده باز نیابد اگر خداوند خانهٔ هشتم بخداوند طالع پیوندد
باز یابند اگر خداوند خانهٔ مال بصاحب هشتم پیوندد یا بصاحب
هشتم پیوندد آن کاله باز نیابند اگر با صاحب طالع اندر
طالع بوند یا اندر وتدهای دیگر بوند بر ستارهٔ خود دزد بود
اگر ماه و آفتاب ناظر بود بطالع یا بسهم السعاده دلیل پدید آمدن
دزدیده را اگر آفتاب بسهم السعاده بنگرد دزد و دیر پدید آید
اگر از تسدیس و تثلیث نگرد باسانی پدید آید اگر از تربیع و مقابله
نگرد دشوار پدید آید اگر ننگرد بسهم السعاده و ماه ناظر بود
بسهم السعاده دزدیده پدید آید ولیکن با دشواری اگر اندر
طالع و اندر وسط السما و بحادی عشر ستارهٔ سعد بود و اندر خانهٔ
مال نیز بود ستارهٔ سعد و نیز بن ساقط از طالع و از سهم السعاده
دزدیده پدید نیاید البته اگر آفتاب اندر طالع بود دزدیده
پدید آید مگر که طالع برج بادی بود که اگر دلالت آفتاب
ضعیف بود و هو العلیم **باب** چون خواهی تا بدانی که دزد دیده را
بکجا پنهان کرده اند بنگر بدان برج که خداوند ساعت اندر وی است
و آن برج که ماه اندر وی است و برج چهارم از طالع اگر این
برجها بیشتر برج آبی باشند دزدیده بجای پنهان کرده بوند که آب

نزدیک بود اگر برجها چهارپایان بوند دزدیده بجای نهان
کرده بوند که آنجا ستور دارند اگر برجها خاکی بوند بزیر زمین
نهان کرده اند اگر برجهای بادی بود بصحرا نهان کرده باشند
اگر صاحب ساعت بوسط السما بود بر بلندی نهان کرده بوند یا
بحجره اندر یا ببام اندر اگر اندر برج ذوجسدین بود بصندوق
اندر بود یا برف بر بود یا بدو تای دیوار اندر بود اگر اندر
سنبله بود بجای نهان کرده باشند که آنجا جو و گندم باشد
و طعام بود اگر صاحب ساعت با مریخ بود یا اندر خانه مریخ
بود بجای نهان کرده بوند که آنجا آتش کنند چون تنور و آتش
دان اگر اندر خانه زحل بود یا زحل ناظر بود بجای تاریک اندرا
نهان کرده بوند اگر اندر خانه مشتری و مشتری ناظر بود بجای
پاکیزه نهان کرده بوند آنجا که بزرگان نشینند اگر اندر خانه
آفتاب بود یا آفتاب ناظر بود بسرای اندر نهان کرده بوند یا
جایی که سلطانیان نشینند اگر اندر خانه زهره باشد و زهره
بوی ناظر بود بجایی نهان کرده باشند که زنان نشینند یا جامهای
نرم بود اندر و یا رود و شراب بود آنجا اگر خداوند ساعت
اندر خانه عطارد بود یا عطارد بوی ناظر بود بجای نهان

کرده بوند که آنجا کتاب بود یا علامان آنجا باشند یا خزینه
خانه بود چون خواهی تا بدانی که دزد کاله دزدیده نزدیک
کسی نهاد است یا اندر دست اوست بنگر از درجه طالع تا درجه
وتد الارض ستاره بود بگوی که دزد کاله کسی دیگر را داده است
اگر ستاره نبود کاله نزد دزد بود چون خواهی تا بدانی که
دزد زن است یا مرد بنگر بدان کوکب که اندر طالع بود بخداوند
طالع و بخداوند برج هفتم و بدان کوکب که ماه را اتصال بود
بوی که این سه کوکب دلیل دزد بود اگر دلیل را در برج ماده
یابی و چهار یک ماده از فلک دزد زن بود اگر اندر برج نر
بوند و چهار یک نر اندر بوند از فلک دزد مرد بود اگر گروهی
اندر برج نر بوند و گروهی اندر برج ماده حکم بران برج کن
که کوکب قوی تر اندر روی بود این سه کوکب و چهار یک ماده
از فلک از درجه وسط السما تا درجه مغرب و دیگر چهار یک ماده
از درجه طالع تا درجه وتد الارض و آن دو چهار یک
دیگر که بجز این دو چهار یک است چهار یک نر است چون خواهی
تا بدانی که دزد جوانست یا پیر بنگر بدین سه دلیل دزد که یاد
کردیم اگر بیشتر ایشان اندر اول برج بوند یا مشرقی بوند

دزد جوان بود اگر بآخر برج بوند یا مغربی بوند دزد پیر بود اگر
اندر میانهٔ برج بوند و نه مشرقی بوند و نه مغربی دزد دو موی بود
و کوکب که نه مشرقی بود و نه مغربی بود آن بود که از آفتاب دور
بود بیش از نود درجه از پیش یا از پس اگر دلیل دزد زحل بود
سبزارنگ بود و گندمگون و چشمهاش فراخ بود و سر فرو فکنده
رود و بسیار اندیشه بود و گران کار بود اگر دلیل مشتری بود
مروارید گون بود و نیکو چشم بود و باریک ابرو بود و نغز اندام
اگر دلیل مریخ بود میگون بود و زنگاری چشم و چون راه رود
بشتاب رود و تیز خشم بود و اگر دلیل زهره بود سپید پوست
بود و چشمهاش سخت سیاه بود و نیکو روی بود و مزاح کننده
بود و بسیار خندد اگر دلیل عطارد بود و عطارد مشرقی بود
کودک بود یا غلام اگر مغربی بود و منحوس بود کوسه بود و اگر
منحوس نبود تنک ریش بود خرد سر و میانه بالا بود و سبزارنگ
و زبان آور اگر دلیل آفتاب بود بنگر تا آفتاب بکدام کوکب
پیوسته است بر صورت آن کوکب بود اگر آفتاب را اتصال
نبود دزد سرخ موی بود و ازرق چشم و تنومند و ستمگاره
بود اگر دلیل ماه بود بنگر تا ماه بکه پیوسته است دزد بر آن

صورت بود اگر ماه را اتصال نبود دزد خوب روی بود
و سپید روی بود و دعوی هنرها دارد و بنگر تا ماه بکدام
برج بود بر صورت آن برج بود دزد مثال دزدیده نگاه
کردیم بطالع
عطارد اندر
طالع یافتیم عقرب
خداوند طالع
از انک عطارد

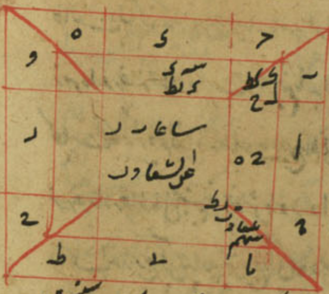

اندر طالعست دلیل کند که دزد غلامی کوسه است زیرا که عطارد پیوسته است
با خداوند طالع اندر طالع است دلیل کند که هم از اهل بیت
بود و از انکه مشتری اندر وسط السما بود دلیل کند که کالا
قیمتی دزدیده اند خواستیم تا بدانیم که چه چیز برده اند مشتری را
دلیل مال کم شده یافتیم زیرا که خداوند خانهٔ ما هست و اندر
وسط السماست و مشتری پیوسته یافتیم با آفتاب و آفتاب
اندر برج آتشی دلیل کند که کالا کم شده دینار بود زیرا که
مشتری دلیل مال و آفتاب دلیل زر بود و از انک مشتری اندر
وسط السماست دلیل کند که دینار بسیار بود بمقدار هزار و

دولیست دینار و ازانکه همی ماه بزحل پیوندد و زحل اندر یازدهم
دلیل کند که دزد دیده پدید آید و ازانکه در وسط السما سعدست پنجم
دلیل کند که آن مال پیدا شود و ازانکه زهره در برج شرف دوم
طالعست دلیل کند که این مال و دینار مادر را داده باشد ایرا که
زهره اندر خانهٔ عطارد است خواستیم تا بدانیم که دزد دیده
کجاست نگاه کردیم بخداوند ساعت و برج مال و برج چهارم
زهره را در خانهٔ مال یافتیم تو خویش ماه را داده و ماه و خداوند
ساعت اندر برج آبی چهارم نیز برج آبی و ماه ساقط از طالع
دلیل کند که در زیر زمین پنهان کرده باشد و بجایی که آب نزدیک بود
وانکه همی ماه بزحل پیوندد دلیل کند که خانهٔ تاریک اندر پنهان
کرده است هرچند که خداوند ساعت از زیر زمین است لیکن
چون از طالع ساقطست دلیل کند که بزیر زمین اندر پنهان بود
وازانکه خداوند ماه اندر وسط السماست دلیل کند که این مال
دزدیده زود پدید آید اگر خداوند خانهٔ ماه بزیر زمین بودی
و ماه را اتصال بکوکبی بودی که بزیر زمین بودی گفتمی که این مال
پدید نیاید مگر از پس سالها دراز و ازانکه زهره اندر هبوط است
چنین گوییم که این زن که مال برده است بیوه است نگاه کردیم

اندر طالع هیچ
کوکب نیافتیم
اگر اندر طالع
ستاره بودی
دلیل دزد وی
بودی و همه ستارگان را با ماه ساقط یافتیم از طالع اگر ماه ساقط
نبودی دلیل دزد آن ستاره بودی که ماه بوی پیوستی پس خداوند
هفتم را دلیل دزد یافتیم و آن زهره است و زانکه سهم السعاده
اندر هفتمست و زهره منصرفست از کوکبی که اندر خانهٔ مال است
و زهره ساقطست و بزیر شعاع آفتاب دلیل کند که کالا نه دزد دیده اند
چه خود نهاده است پس خواستیم تا بدانیم که چه چیز گم شده است
ازانکه برج مال آتشی است و ماه اندر برج آتشی است دلیل کند که کالا
چیزی بود که از آتش بیرون آمده بود و ازانکه زهره پیوسته است
بستاره که خانهٔ مال است دلیل کند که پیرایهٔ زنان بود و دو رنگ
خداوند ساعت اندر حمل است و حمل را دلیل سر دارند دلیل کند که
پیرایه بود که بر سر و روی دارند و آن حلقه بود که بگوش در دارند
و زانکه صاحب خانهٔ مال با صاحب وسط السما که ایشان دلیل نقد

ساقط اند از طالع دلیل کند که کم شده چیز نیست بی قیمت و
بهای فرو دست بود از انکه خداوند ساعت با ذنب است
و بزحل همی پیوندد دلیل کند که اندر خانهٔ تاریک همی نهانست
و زانکه نیرین از طالع ساقط اند و سهم السعاده اندر برج
سابعست و ماه همی بکوکبی پیوندد که اندر برج نهم است دلیل
کند که کالای دزدیده پدید نباید والله اعلم نگاه کردیم

بطالع خداوند
طالع را اندر
طالع یافتیم و
آفتاب و زحل با
کفتیم که ستاره

غریب اند در طالع دلیل دزد بود دلیل از انکه زحل بدرجه طالع
نزدیکست دلیل دزد زحل بود و زانکه زحل مغربی است دلیل
کند که دزد مردی پیر بود و زانکه دلیل دزد در برج دو جسدست
دلیل کند که این دزد را یاری بود که دو تن کرده باشند این
دزدی و این یار او جوان بود و نیکو زنک و ازرق چشم و تمام
و این دزد که پیر بود سبز ارنک بود و هر دو پیوسته سلطان بوند

پس نگاه کردیم تا این کاله دزدیده چه چیزست خداوند خانهٔ
مال یافتیم ماه اندر حد مشتری و اندر خانهٔ مریخ و مشتری
اندر برج خاکی دلیل کند که کاله از گوهرها بود و از انکه زحل شعاع
شمس دلیل کند که دزدیده لباس بود و از انکه صاحب خانهٔ
مال و صاحب وسط السما هردو ساقط اند دلیل کند که این
کاله جامه داشته است و زانکه خداوند حد ماه مشتریست دلیل
کند که این کاله جامه پر نفع و نیکو بوده بود و از انکه سهم السعادة
ساقطست دلیل کند که این کاله از قیمت افتاده است باز نگاه
کردیم تا این کاله کجا نهاده است و دانستن این از خداوند
ساعت باشد و از برج چهارم از انکه خداوند ساعت اندر
برج بادی است دلیل کند که بر جای بلند پنهان کرده باشد
چون بام و حجره و زانکه خداوند ساعت اندر طالعست دلیل
کند که هنوز ازین خانه که کاله کم شده است بیرون نبرده اند
کاله را و از انکه مریخ اندر برج چهارمست دلیل کند که آنجا
که کاله نهادست آتش دانی بود یا تنوری یا مطبخ و از انکه ماه
همی بمریخ پیوندد و مریخ اندر وتدست و عطارد نیز همی بمریخ
پیوندد دلیل کند که کاله یار خداوند است و از انکه مریخ همی

تدبیر ماه بد و بود بر نیز میست دلیل کند که کسی آگاه نشود از
حال و پوشیده ماندن از خلق **باب شرکت** چون کسی پرسد
که انبازی خواهم کردن شاید کردن یا نی بنگرد طالع را
دلیل پرسنده کیرو برج هفتم را دلیل انباز و وسط السما دلیل
مالی و تجارت و سود و زیان و وتد الارض دلیل عاقبت
انبازی ایشان اگر طالع برج منقلب بود و ماه اندر برج منقلب
بود آن انبازی اپای داری نبود اگر خداوند خانهٔ ماه
بماه ناظر بود جدا شدن ایشان بخشنودی بود اگر ناظر نبود
جدا شدن ایشان بجنگ و داوری بود دیگر اگر صاحب
طالع بطالع بدوستی نگرد یعنی که از تثلیث و تسدیس نگرد جدایی
ایشان بخشنودی بود اگر از تربیع و مقابله نگرد جدایی ایشان
باتهمت بود و با داوری اگر برج طالع و برج ماه ذو جسدین بود
اندران انبازی ایشان سود بسیار بود دیگر که ماه منحوس بود
یا اندر وسط السما ستاره نحس بود که آن دلیل زیان بود
اگر ماه اندر برج ذو جسدین بود یا اندر برج ثابت و خداوند
خانهٔ ماه بماه ناظر بود دلیل کند که این انبازی ایشان پایدار
و با امانت بود اگر اندر طالع نحس بود یا خداوند طالع راجع

بود بخلاف آن باشد و عکس باشد که میل آن کند که با او مجامعت کنند
و در موالید زنان چون شمس و قمر در بروج مؤنث باشند
و در ارباع مؤنث بر قاعده طبیعت زنان باشد و اگر در بروج
و ارباع مذکر باشد تشبه بمردان کند و مریخ و زهره در بروج
مؤنث مجامعت بر وجه طبیعی اقتضا کند و در بروج مذکر
میل بسحق کند و از مردان دوری جوید و اگر مؤنث باشند
در شهوت و میل بمردان مولع باشد و اگر با آنکه در
بروج مذکر باشد زحل ناظر باشد و مشتری با فضایح
از و حادث شود و مجامعت عطارد در هر باب دلیل ملعب
باشد دران باب و افراط در شهوت و نظر مشتری اقتضا
آن کند که آنچه از مردان و زنان صادر شود مطابق قانون
ملت باشد و نظر مریخ و زهره بنظر غیر محمود خلاف این اقتضا
کند **فی** من ارباب مثلثات الطالع یتبین الرتبه ٧٤
و من ارباب مثلثات النیر صاحب النوبه و من النیرین
یتبین امر المعیشه و من ارباب سهم السعاده یتبین
العمر **مرح** مدت ترتیب چهار سال باشد از ابتدای
ولادت و چون ارباب مثلثات طالع در اوتاد مسعود باشد

وتحویل ازانست ساقط بود رتبت تمام شود و صاحب
که سعد در طالع بود و صاحب طالع بیک حال و ارباب
مثلثات رب مثلثه اول دلیل یکسال و چهار ماه باشد که
ثلث اول حدت ترتیب باشد و رب مثلثه دوم
دلیل ثلث دوم باشد و شریک دلیل ثلث ثانی و گفته اند
صاحب مثلثه اول دلیل نیکی باشد و صاحب مثلثه دوم
دلیل تلخی که بعد از نیمه باشد و شریک ایشان دلیل سدس ثالث
و ارباب مثلثات موضع نیر نوبت یعنی بروز شمس و بشب
قمر دلیل حال معیشت باشد پس اگر مسعود باشند و از نحوس
پاک و دور او را دو وجه معیشت مولود بر وجه محمود
بود خاصه که دوم مسعود باشد و صاحبش نیک حال و
اگر منحوس باشند بخلاف آن و قسمت مدت رتبت بر ارباب
مثلثات چنانکه گفته آمد و حال نیر تر هم دلیل بود بر احوال
معیشت و ارباب مثلثات سهم السعاده دلیل عمر باشد
و بعضی از ارباب مثلثات استدلال کنند بر احوال همه
عمر و در مواضع دیگر معلوم شده است که دلیل عمر از
هیلاج و تسییر او باشد و دلیل بخطیت یعنی مقدار ایام کد خدا
عمر

وتسییر

٧٥ وتسییر هیلاج متن اذا کان المریخ مجاسدا
لراس الغول ولم یزل الی درجة القطع سعد و لا
فی الناس بسعد وصاحب المؤنه من النیرین یقابل
للمریخ او فی تربیعه فان المولود یضرب عنقه و
ان کان النیر فی وسط السما صلبت جثته و
ان تاخرت النحوس من الجوزا او الحوت قطعت
یداه ورجلاه شرح راس الغول کوکبی نحس است
بر مزاج مریخ در ثور که دلیل کردن باشد چون مریخ
در یک جزو مجتمع باشند و سعدی ناظر نباشد که باز دارد
و سعدی در شاخ که حد الموت است نباشد که دلیل
رفع مرگ بود در حال ناپسندیده و نیر نوبت بر
مقابله یا تربیع باشد این جمله اقتضاء آن کند که گردن
صاحب طالع بزنند پس اگر نیر در عاشر باشد نزدیک
بدرجهٔ عاشر او را صلب کنند و اگر زحل و مریخ از جوزا
که دلیل دستهاست و حوت که دلیل پایهاست بسلک
ناظر باشند دستها و پایها او ببرند و اصحاب تجربه
این هر یک را مثالها از تجارب خود ایراد کرده اند متن

٧٦ اذا كان المريخ فى الطالع كان [illegible] المولود اثر

شرح مريخ دليل قطع و [illegible] طالع دليل [illegible]

روى پس بود [illegible] او در طالع [illegible] سعدى [illegible]

٧٧ اقتضا اين كند متن اذا جاسد المريخ صاحب

الطالع فى الاسد ولم يكن للمريخ حظ فى الطالع و

لا فى الثامن سعد احرق المولود فى النار شرح

اسد از بروج آتشى در دلالت بر آتش مبالغه تمام

و مريخ كوكبى آتشى است پس اگر مريخ را در طالع حظى

نباشد شريك صاحب طالع نباشد مضرت زيادت كند

و سعد در ثامن مرگ بد باز دارد پس چون اين معانى

٧٨ حاصل نباشد اقتضا سوختن مولود كند با آتش متن

اذا كان زحل فى وسط السماء والذى له النوبة

فى مقابلته والرابع برج يابس مات المولود

ردما وان كان مائيا مات غرقا وان كان

على صورة الناس مات خنقا او تحت المقادع

الا ان يكون سعد فى الثامن فيصيبه هذا و لا

يكون منه ميتته شرح زحل در وسط سما و نير نوبت

در رابع بر مقابله [illegible] دليل بد باشد اگر رابع برجى خاكى باشد

مولود در زير [illegible] اگر برجى مائى باشد غرقه شود و

اگر بر صورت مردم باشد و آن برجهاى هوائى باشد و سنبله

و نيمهٔ اول قوس خفه يا در زير چوب زدن بميرد پس

اگر در خانه هشتم سعدى باشد اين حوادث واقع شود اما

عراض سبب مرگ نباشد ٧٩ تسيير درجة الطالع لا

الجسد و درجة سهم السعادة للذات اليد و

درجة القمر لتصرف الجسد مع النفس و درجة الشمس

لحظوة السلطان و درجة وسط السماء لما تعاونه

من الاعمال لكل درجة سنة شرح از تسيير درجهٔ

طالع حالهائى كه تن را عارض شود مانند صحت و مرض

و غير آن معلوم شود و از تسيير سهم السعاده حال مال و

توانگرى و درويشى و سود و زيان و از تسيير قمر احوالى

كه تن را بسبب نفس عارض شود چون نشاط و غم و شادى

و انقلاب و اخلاق و ديگر احوال و از تسيير شمس جاهى و

بهره كه از جهت ملوك و سلاطين باشد يا اضداد آن و از

تسيير عاشر جاهى كه نسبت با زيردستان او حاصل شود و

وعملهایی که مباشرت آن کند و ننگ و بد آن و آنچ
مطالع باشد طالع را مطالع بلد و عاشر را مطالع استوا
وآنچه میان هر دو بود یا در دیگر مواضع غیر اوتاد مطالع
افق آن موضع ها که گفته آمد ذاست هر یک درجه را
یکسال متن لیس یوثر الکوکب فی موضع لا تعلق فیه ٨٠
ولم ینته الیه المولود شرح هر کوکب نحس یا سعد
که در اصل طالع اقتضا اثری کرده باشد چون بموضعی آید
که دلیل باشد بر حصول آن اثر در وقت رسیدن او
بآنجا یا بر موضع تسییر یا انتها دلیل گردد از وی باثری
بر مقتضای طبع او متوقع باشد اما هرچه بخلاف این باشد
که در اصل اقتضا نکرده باشد یا بمواضع مذکور نرسیده اورا
هیچ اثر نباشد متن اذا کان المریخ فی الحادی عشر ٨١
وله دلالة قوية فی الطالع فان صاحب المولود
خاین لسلطانه شرح یازدهم بیت المال عاشر است
و مریخ دلیل خیانت و چون در یازدهم افتد مال صاحب
عاشر بدزدی و خیانت تلف کند و چون صاحب حظ
تمام باشد در طالع مولود آن مولود خاین و متلف آن

٨٢ ال باشد متن اذا جاسدت الزهرة زحل فی المولود
ولها فی السابع حظ کان المولود وسخ المجامعة
وعلی هذا فقس سایر البیوت واجتماع کل کوکب
مع کل واحد من النحسین شرح زهره دلیل مجامعت است
و سابع بیت نکاح و چون او را در سابع حظی باشد در
دلالت قوی تر شود پس اگر با زحل در یک جزو اتصال
باشد دلیل تباهی و پلیدی مجامعت کند بود چنانکه اختیار کند
غیر مواضع مجامعت را بر آن مواضع و با جلد عمیره را بر مجامعت
و اگر زحل مشرقی باشد میل بسیاهان بیشتر کند پس اگر مریخ
مجاسد زهره بود میل بلواطه بیشتر کند و اگر مؤنث بود
بسحق باشد که بمحارم میل کند و زنا بر نکاح اختیار کند و برین
قیاس اگر مشتری که دلیل سعادت است در حادی عشر
صاحب حظ بود و با زحل باشد دلالت کند بر آنکه امید
حصول چیزها دارد که مشتمل بر عیبی و نقصی باشد از امور
پوشیده مانند حقد و بد خواستن مردم و مکر و خدیعت
مردم را در واقعه افکندن و اگر با مریخ باشد دلالت کند
کامد قتل و احراق و قطع طریق کند و اگر شمس که دلیل جاه و

وسلطنت است در عاشر صاحب حظ بود و با زحل بود
جاه او بطریق غدر و مکر وحیله حاصل شود و اگر با مریخ
باشد جاه او بنهب و غصب و قتل و قهر حاصل شود
و اگر عطارد که دلیل فهم و ذکا و عقلست در طالع
حظ دارد و با زحل بود دلیل بلادت و بلاهت و سوء
تدبیر باشد و اگر با مریخ بود دلیل حدت و حرزه و طیش
و جنون بود و اگر قمر که دلیل سفر و حرکاتست در ایشان
با ایشان حظ دارد و با زحل بود دلیل ثقل در حرکت و سابع
سکون نه بموضع و مکث بسیار در اسفار و رنج رسانیدن
خلق باشد و اگر با مریخ بود دلیل تعجیل و قطع طریق و کشتن و
قصد مردم کردن باشد و برین قیاس متن الاوقات ۸۳
توجد من سبعة اوجه احدها ما بین الدلیلین من
المدح والثانی ما بینهما من المشاکلة والثالث
مصیر احدهما الی موضع الآخر والرابع ما بین احدهما
وبین الموضع الذی له فیه قوة ومراجعة وطبیعة
الامر المطلوب والخامس ما یخلص به عطیة الکوا کب
بعد الزیادة والنقصان والسادس تغیر سطح

الدلیل علی الامر بالاستقامة والتشریق والرجوع و
التغریب وما یشاکل هذا والسابع مصیر کل کوکب الی
موضع موافق فی الطبیعة شرح هرگاه که طالع امری از
امور اقتضاء حادثه کند و خواهند که بدانند که آن حادثه
در کدام وقت واقع شود طریق معرفت آن از هفت نوع
بود اول از ما بین الدلیلین چنانکه در طوفان نوح علیه السلام
گفته اند که طالع قرانی که بر طوفان دال بود سرطان بود
و موضع قران در اول حمل و ما بین سه دو دویست و شصت
و شش درجه مطلع و چون هر درجه را سالی گرفتند طوفان
بعد از دویست و شصت و شش سال از وقت طالع حادث شد
و همچنین در خسوف و کسوف ما بین طالع و جزوی که در وی
خسوف یا کسوف باشد بگیرند مطالع و نسبت آن با نصف دور
چون نسبت ما بین اول خسوف یا کسوف و بین وقت معظم باشد با
با همه زمان تأثیر و بشارت و انتهاء آن بیشتر از این حسن باشد
دوم از ما بین الدلیلین من المشاکلة گیرند چنانکه اگر صاحب طالع
بتسدیس یا تربیع بکوکبی رسد موافق او در طبیعت یا مخالف و حصول
مقتضاء آن کوکب یا ضد آن در آن وقت حادث شود و همچنین چون

صاحب طالع متصل باشد بکوکبی که در مطلوب صاحب حاجت بود
چون آن اتصال تمام شود آن حاجت حاصل شود خامس
که صاحب حاجت در طالع بود و صاحب طالع در خانهٔ صاحب حاجت
سیوم رسیدن یکدلیل باشد بموضعی دیگر دلیل چنانکه صاحب
دران صورت که جای مطلوب باشد بوقت آنکه بصاحب
عاشر یا بدرجهٔ عاشر رسد آن مطلوب برآید چهارم آنکه
حاجت کدام وقت بموضعی رسد که او را دران موضع قوتی
باشد یا آن موضع بر طبیعت مطلوب بود مثلا صاحب خانهٔ مال
بدرجهٔ شرف خود رسد یا بسهم السعاده رسد که او هم
اقتضاء مال کند پنجم آنچه از طبیعت کدخدا بعد از زیادت
سعود ناظر و نقصان نحوس ناظر حاصل آید و آن مدت
عمر مولود بود ششم آنکه شکل دلیل برامری از ان اقتضاء
حاجتی باشد متغیر نشود بسبب استقامتی یا رجوعی یا تشریقی
یا تغریبی چنانکه اگر کوکبی دلیل حاجتی باشد و متوجه باشد بدلیل
نجاح آن حاجت و پیش از وصول با او راجع شود بقدر مدت
رجوع و اقامت تاخیر افتد در حصول آن حاجت یا بعد از ان
که مستقیم شود و بآنجا رسد و همچنین در استقامت و تشریق

و تغریب مثلا رجوع بدلیل نکاح پیوندد و پیش از ان مستقیم
باز نشود و بآن موضع نرسد الا بعد از مرور ایام استقامت
و اقامت و همچنین در تشریق و تغریب اگر دلیل تحت الشعاع بود
و تشریق و تغریب بیرون آید مطلوب حاصل شود و پنجم وقت
رسیدن کوکبی که مقتضاء مطلوب باشد بموضعی که موافق او آید
در طبیعت چنانکه دلیل سفر بخانهٔ سفر رسد متن اذا تکافأت ٨٤
الدلایل فی الامر و ضدّه فانظر الی طالع الاجتماع والاستقبال
فان تکافأت فلا تعجل بالقضاء شرح هرگاه که در طالع
سؤال یا طالع سایلی یا طالع مولودی یا مبداء دیگر دلیل حصول
مطلوبی و دلیل بر فوات آن مطلوب متکافی شوند و همچنین در
دیگر دلایل رجوع با طالع اجتماع یا استقبال مقدم نظر باید کرد
اگر دران طالع یکطرف را رجحانی یافته شود بران حکم کنند و
اگر دران طالع هم متکافی یابند در حکم توقف باید کرد تا سبب عدم
رجحان یکی از دو طرف متن وقت تقلد العامل دلیل ٨٥
بینه و بین سلطانه و وقت جلوسه لحاله فی عمله شرح
از طالع آن وقت که پادشاهی عملی بکسی دهد طلب معرفت
حال باید کرد که میان او و آن پادشاه رود که بالای او بود و

از طالع آن وقت که دران عمل خوض کنند و بآن شغل نشینند
طلب معرفت حالی باید که او را دران عمل حادث شود تا کسانی
٨٦ که در تحت حکم او باشند متن اذا کان صاحب طالع
جلوس عامل المریخ وهو فی الثانی او ملتبس بصاحب
الثانی فانه یجحف باموال من ینقلد علیه سیما ان کان
صاحب الثانی المشتری شرح خانهٔ دوم طالع جلوس
عامل خانهٔ مال آن جماعت رعیت است که آن عامل بر ایشان
حاکم بود پس چون صاحب ثانی مریخ بود و مریخ در ثانی باشد
یا با صاحب ثانی بنظر عداوت ناظر باشد آن عامل مال آن
جماعت رعیت تلف کند تلفی تمام خاصه اگر مشتری صاحب ثانی
بود و با مریخ در ثانی که آنگاه تلف بیشتر باشد چه مشتری
منحوس از نحوست نحس باز ندارد بعد از آنکه زحل نحس دیگر
باز دارد چه نحوس بیکدیگر و متدافع نباشند بلکه یکی شوند و سعود
منحوس نکاوحت نکند تا دلیل بعضا مال کند خاصه که
مشتری دلیل مال بود مطلقا و صاحب مال بود درین صورت
٨٧ متن اذا دفع صاحب الطالع الی صاحب الثانی
التدبیر من مشاکلة مودة انفق العامل نفقا ما جمع

وان کانت من عداوة خسر واذا دفع صاحب الثانی
الی صاحب الطالع التدبیر اکتسب فان کان من مشاکلة
مودة فرضا الناس وان کانت من عداوة فبسخطهم
ومکارههم شرح اتصال صاحب طالع جلوس عامل بصاحب
ثانی از نظر دوستی اقتضا آن کند که عامل دران عمل مال
بسیار جمع کند و بسبب آن او را خسارتی مضر نباشد واز
نظر دشمنی اقتضا آن کند که دران نفقات زیان رو دهد
واتصال صاحب مال بصاحب طالع از نظر دوستی اقتضا
آن کند که عامل کسب بسیار کند بر وجهی که رعایا ازو راضی
باشند و از نظر دشمنی اقتضا آن کند که رعایا در آن کسب ازو
راضی نباشند بل بکراهت و سخط ایشان مقرون بود متن ٨٨
الشمس ینوع القوة الحیوانیة والقمر ینوع القوة
الطبیعیة وزحل ینوع القوة الماسکة والمشتری ینوع
القوة النامیة وعطارد ینوع القوة الفکریة والذکریة
والمریخ ینوع القوة الغضبیة والزهرة ینوع القوة
الشهوانیة ولذلک یکون عطارد والمریخ والزهرة
فی المولود ادلة علی اخلاق صاحبه وصناعته شرح

ترکیبات که در عالم کون و فساد است معدنی است و نباتی
و حیوانی و در نباتی ترکیب اول موجود است و در حیوانی
ترکیب اول و دوم موجود و نفس هر یکی تماسک اجزا تواند
بود پس این چهار قوت یعنی ترکیب اول که منسوب بطبیعت است
و ترکیب دوم که منسوب بنبات است و ترکیب سیوم که منسوب
بحیوانیست و تماسک اجزا که در همه شرطست با مبادی
آثار نیرین و علویان است و سه کوکب باقی یعنی مریخ که
غضب با و منسوب است و زهره که شهوت با و منسوبست
و عطارد که تمیز و فکر و ذکر با و منسوبست باعتبار مبادی
اخلاق پسندیده اصول اخلاق این سه قوت اند که
از یکی بوجه محمود شجاعت حادث شود و بوجه مذموم
اضداد آن چون تهور و جبن و از دیگر بوجه محمود سخاوت
و عفت و از وجه مذموم اضداد آن چون اسراف و بخل و
فسق و خمود شهوت و از سیوم بوجه محمود حکمت علم
و بوجه مذموم جربزه یا بلاهت حادث شود و جملگی اخلاق
فاضله و رذیله در تحت این اصول باشند و باعتبار دیگر
مبادی صناعات پسندیده صناعات مولف از دو جز بود

ملکات و حرکات بر سبیل جذب بود یا بر سبیل
دفع و اول منسوب بعطارد است و دوم منسوب بزهره
و سیوم منسوب بمریخ پس از صلاح حال این سه کوکب
اخلاق و صناعات پسندیده حادث شود و از فساد
حال این اخلاق و صناعات ناپسندیده حادث شود
مت زمان انتقال البروج فی التحویل من جهة الانتهاء ۸۹
ثمانیة و عشرون یوما و ساعتان و ثمانیة عشر دقیقة
من ساعة بالتقریب و من جهة الطالع فی الافق اربعة
و عشرون یوما و ثلث یوم بالتقریب فاما الشهور
الشمسیة فمن انتقالها من البرج التی کانت فیها
عند المولود الی مثلها من سایر البروج مج انتهاء شهوری
که در سال سیزده برج را سد حصه یک برج از سال است
و هشت دور و دو ساعت و هیجده دقیقه است از یک ساعت
بتقریب و آن از قسمت مدت یکسال شمسی بود بر سیزده و چون
از طالع تحویل سالی تا طالع تحویل دیگر سال برانند آن دوازده
باشد تا فضل الدور و فضل الدور نزدیک بر اصحاب مقداری
دیگر است و بطلمیوس سیر برج گرفته است پس چون مدت یکسال

شمسی بر پانزده قسمت کنند حصهٔ هر ربعی بیست و چهار
روز و ثلثی بود بتقریب لکن این مقدار از مطالع باید گرفت
و بازاء آن از درج سوا الحساب بر موضعی معلوم میباید کرد
واما شهور شمسی از ابتداء وقت ولادت تا رسیدن آفتاب
بهمان درجه و دقیقه از برج دیگر یکماه شمسی بود و این ایام را
مختلف هستند بعضی سی و یک روز و کسری و بعضی بیست و نه
روز و کسری اند و بعضی میان هر دو چنانکه از اعمال
نجومی معلوم کرده **متن** اذا اردنا تسییر سهم السعادة ۹۰
فی سایر سنة التحویل اخذنا من موضع الشمس الی مکان
القمر فی المولود والقیناه من درجة الطالع **شرح**
نزدیک بطلمیوس و دیگر متقدمان سهم السعاده بروز و بشب
از تقویم آفتاب تا تقویم ماه گیرند و از طالع بیفکنند واما
متأخران بشب از موضع ماه تا موضع آفتاب گیرند و از
طالع بیفکنند و اگر بروز از موضع ماه تا موضع آفتاب گیرند
و بشب از موضع آفتاب تا موضع ماه گیرند آنرا سهم الغیب
خوانند بعد از آنکه موضع سهم السعاده معلوم شود از از در
تحویل السعود و نحوس تسییر میکنند و بیشتر ازین در تسییر سهام

ذکری رفته است **متن** اطلب صاحب الجد من السابع ۹۱
وصاحب العم من السادس وعلی هذا فقس **شرح**
جد پدر پدر باشد و چون رابع دلیل پدر است رابع رابع دلیل
جد باشد و ثالث او که سابع است دلیل عم که برادر پدر است
اما جد مادری را دلیل هم طالع بود که رابع عاشر است و خال
را دلیل ثانی عشر که ثالث عاشر است و برین قیاس در دیگرها
متن اذا نظر الدلیل الی الطالع فان جنس الخبی ۹۲
من جوهر الطالع وان کان غیر ناظر الیه فان جنسه من
جوهر موضع الدلیل وصاحب الساعة دلیل علی لونه
ومکان القمر یدل علی زمانه فان کان فوق الارض
وکان قبل الاستقبال کان حدیثا وان کان تحتها
کان قدیما ومن صاحب سهم السعادة یستدل علی طوله
وقصره ومن صاحب حد درجة الطالع وصاحب حد
درجة وسط السماء ایهما کان فی وتد وصاحب
حد القمر طبیعته وهو اعلم **شرح** این کلمه در استخراج خبی
گفته است و خبی موجودی بود که پوشیده دارند و از
وی سؤال کنند تا از حکم نجوم بگویند که چه چیز است و دلیل درین

موضع کوکبی را میخوانند که در طالع و موضع نیرین حظ بیشتر دارد
و متصل باشد بدیگری پس اگر متصل بود بکوکبی و آن کوکب بکوکبی
دیگر آن کوکب را که انتهاء اتصال با و باشد دلیل بود و چون دلیل
ناظر بطالع بود جنس جنین از جوهر طالع بود نباتی اگر سنبله
باشد و حیوانی اگر صورت حیوانی بود و همچنین ارضی یا مائی
یا هوائی یا ناری و همچنین در حرارت و برودت و رطوبت
و یبوست پس اگر دلیل بطالع ناظر نبود دلیل جنس او موضع
دلیل باشد و صاحب ساعت دلیل لون او بود زحل سیاه
و مریخ سرخ و شمس زرد و قمر سپید و بر این قیاس و
مکان قمر دلیل زمانش بود و اگر فوق الارض نو باشد و اگر
تحت الارض بود کهنه و گفته اند قبل الاستقبال نو باشد و بعد
الاستقبال کهنه و گفته اند دلیل اگر شرقی بود نو بود و اگر
غربی بود کهنه و از صاحب سهم السعادة درازی و کوتاهی
او شناسند و از صاحب حد درجهٔ طالع و صاحب حد
درجهٔ وسط السماء هر کدام که در وتد باشد و صاحب حد قمر
در طبیعت او شناسند و باید که این جمله کرده و بطلمیوس
گوید و این دلیل یعنی بروج و کواکب را بر این جمله در

مدخلها مذکور باشد و دلیل کوکبی باشد که در طالع و موضع نیرین و
و موضع سهم السعادة حظ بیشتر دارد و اگر یک کوکب باشد کوکبی
93 که از آن جمله قوی تر باشد متن اخوف الادلاء علی العلیل
دخول دلیل مسئلته تحت الشعاع و یکون سهم سعادته
منحوسا شرح چون از حال بیمار پرسند دلیل او هر کدام که در کلمه
گذشته گفته شد شناسند و آن صاحب طالع و قمر بود اگر هر دو
یا یکی قوی تر بود تحت الشعاع بود و سهم السعادة منحوس باشد این
94 دلیلی باشد بر خطر بیمار و اگر بغایت مخوف بود متن
زحل للعلیل المشرقی والمریخ للعلیل المغربی فی ضرره او
علی هذا یکون زیادة سعادته والمشتری والزهرة فی
الجنوب والشمال شرح اگر دلیل بیماری زحل بود و مشرقی بود
یا مریخ بود و مغربی بود ضرر او از نحوست کمتر بود و اگر مشرقی
بود و شمالی باشد یا زهره بود و جنوبی سعادت او بیشتر باشد از
اوقات دیگر متن لا تقدم علی مشابهة الصور قبل تعرف
مشاهدة الاوضاع فان الرئاسات تنتقل فی کل
اجتماع فاذا صححت التسییر فی الرئیس اعطیت الرئیس
95 والمرؤس ما یجب لهما و سلمت من الخطایا شرح

یعنی در معرفت حال رؤسا و مرؤسان بر معرفت مقتضاء
طبایع دلایل تنها حکم مکن بیش از آنکه مقتضای اوضاع
کواکب معلوم کنی چه موجب اختلاف قرانات و اجتماعات
کواکب ریاسات منتقل شود از بعضی مردم ببعضی و چون
دلالت کواکب و اوضاع ایشان در باب ریاست شناخته
باشی و حال اجتماعات هر صنفی و اخلاق ایشان در کبر
و تواضع و عدل و جور و تسخیر و انقیاد و غیر آن شناخته
باشی بعد از ان حکم توانی کرد بر حال رئیس و حال مرؤس
بحسب اقتضاء دلایل و قوابل و از خطا سلامت یابی متن
٩٦ اقوی الادلة فی المسئلة یدل علی ما فی ضمیر السایل
دلیل مسائلست که در پیش گفته آمد یعنی کوکبی که حظ او در
طالع و موضع نیرنوبت و سهم السعاده بیشتر بود و چون
ادلا بسیار بود در قوی ترین نظر باید کرد اگر در بیت السلطان
بود سایل سؤال از پادشاه خواهد کرد و اگر در بیت المال از
٩٧ مال پس بدین طریق شناسی آنچه در ضمیر سایل بود متن
صاحب الاجتماع والاستقبال اذا وقع فی اوتاد
الحاجة تمت وکذلک ما یحتاج الی ثباته واذا

استراحل و هو فی وسط السماء ظهر علیه فی زمانه
شرح این کلمه در نسخه که احمد بن یوسف و ابو العباس اصفهانی
شرح کرده اند کلمهٔ نود و نهم است یعنی بعد از دو کلمهٔ دیگر
بصاحب اجتماع و استقبال کوکبی می خواهد که حظ او در
طالع و درجهٔ اجتماع و استقبال بیشتر بود و چون سؤال کنند
از مطلوبی که حاصل خواهد بود یا نه و صاحب اجتماع یا استقبال
مقدم بر سؤال در وتدی از طالع سؤال افتد یا در خانهٔ مطلوب
آن مطلوب حاصل شود و همچنین چون کاری کنند که خواهند
که ثابت بود مانند بنایی که بنهند آن کوکب را در طالع ابتداء
آن کار یا در وتدی دیگر بنهند و چون کسی پنهان شود از کسی
و آن کوکب در وسط السماء باشد ظهور بس زودی اتفاق افتد
پس اگر مسعود بود بر وجهی صالح باشد و اگر منحوس بود بر وجهی
٩٨ فاسد متن یکاد ان یکون ما یطلع مع کل درجة مشاکلا
لما وقع علیه اختیار المولود وکذلک ما یطلع مع
کل وجه مشاکلا لصناعته شرح در کتابی که منسوبست
بتنکلوشا بابلی آورده اند که با هر درجه چه طلوع کند و از هند
همچنین روایت کرده اند و در مدخلها ذکر کرده اند که با هر وجهی

چه طلوع کند و درین کلمه میگوید که نزدیکست با آنکه اخبار مولود
بطبع خویش شبیه باشند با آنکه با وجهی که طالع او در آن وجه
باشد طلوع کند **متن** المواضع التی یقع فیها اثر ٩٩
الکسوف والمقامات ومبداء الرجوع والاستقامة
هی الاوتاد القریبة من مواضع الکسوف فی الموالید
والتحاویل والاشخاص التی تدل علیها وتثبت فیها
وطبیعة ما یؤثر فیه علی حسب موضع الکسوف
وملایمة صور الکواکب الثابتة وطبیعة ما فی برج
الکسوف من الکواکب المتحیرة ومقدار ما یلحق علی مقدار
اثر الکسوف فی النیرین وهو مقدار ما انکسف منهما
وعلی هذا یتکلم فیما یتبین من خیر او شر **شرح**
درین کلمه احکام بسیار است که در لفظ مختصر ایراد کرده
و موضعهای که آثار کسوف و خسوف و آثار مقامات
کواکب متحیره و مبداء رجوع و استقامت ایشان در آن موضع
واقع شود و تدلیل بود که منسوب باشند بمواضع کسوف و
نزدیک بود بآن مواضع و آن طالع و عاشر بود در کسوفی
که در جهت مشرق بود و عاشر و سابع در آنکه در جهت مغرب

بود و بروج آن اوتاد از طوالع موالید و تحاویل اشخاص
انسانی باشد اعتبار باید کرد و آنچه منسوب باشد بآن اوتاد
مانند ابدان و نفوس که منسوب بطالع بود و سلطان و عمل
و ازواج و شرکا که منسوب بدیگر اوتاد بود و همچنین شهرها
که منسوب باشد ببروج آن اوتاد و برج کسوف و آن طبیعتها
که از اصناف موجودات مدلول برج کسوف باشد و صورتها
کواکب ثابته و طبایع کواکب متحیره که واقع در آن برجها
یا در وقت کسوف طلوع کند و مقدار اثر بقدر مقدار منکسف
باشد از نیر و زمانش بقدر زمان او فوق الارض چنانکه در کتب
احکام مذکورست و همچنین در آنچه مقتضا اقامت رجوع و
استقامت سعود و نحوس باشد بقیاس اوتاد مذکور نحو سابق
گفت از خیر و شر و این کلمه مجمل است و تفصیل این در اربع
١٠٠ مقالات بطلمیوس مذکورست **متن** المستولی علی اوتاد
الاجتماع والاستقبال والارباع اذا قوی بر وعود
علی ما یدلون علیه واذا ضعفوا اهان و رخص و
کذلک اذا اسرع سیرها او ابطأ **شرح** چون مستولی بر اوتاد
طالعها اجتماع و استقبال و دو تربیع آفتاب و ماه قوی حال باشد

آن چیز که مدلول مستول باشد عزیز و گران بود و چون ضعیف باشد
خوار و ارزان و چون سریع السیر باشد رواج یابد و چون
بطی السیر کساد متن النیازك وذوات الذوائب ١٠١
من توانی النجوم ولیست منها شرح توانی نجوم آثار علوی
باشد و نیازک ستارکان دوالدوابه و جز آنها و امثال آن
جمله از توانی نجوم باشند و از جمله نجوم نباشند و در بعضی نسخها
این کلمه و آنچه بعد از این است یک کلمه شمرده اند متن
النیازك تدل علی جفاف الابخرة فاذا كانت فی ١٠٢
جهة واحدة دلت علی ریاح تعرض فی تلك الجهة و
ان كانت شایعة فی الجهات كلها دلت علی نقصان
المیاه واضطراب الهواء وعلی جیوش تقصد الاقالیم
وتطلب ملوكها مخالفة الاعتقاد لما علیه الاجماع
منه واما ذوات الذوائب التی تكون منها وبین
الشمس احد عشر برجا فاذا ظهر منها ذو الجمة و
كان ظهوره فی وتد من اوتاد الطالع فیموت ملك
منها او عظیم منها واذا كان فیما یلی وتدا من اوتاد
دولة اضطلت ذخایره واستبدل بوزیره وان

كان

كان ساقطا عن الوتد انذرت بالسجون والامراض وكانت
اكثر الموت فجاءة ولحق الناس خلل فی الرای بذلك
الاقلیم وان كان ذو الذوابه ثابتا یخرج علی الملك
خارجی وان كان ذو الذوابه یسیر وسیره ابدا یكون
من المغرب الی المشرق فان الخارجی یاتی من البعید الی
الاقلیم فان لم یكن سایرا فان الخارجی من حضرة الاقلیم
شرح در کتب آثار علوی گفته اند که ادخنه که از زمین مرتفع
شود چون از طبقه زمهریری بگذرد اگر در هوا حار مشتعل
شود از اشتعال آن شهب تولد کند و اگر با تیر رسد
آنرا نیازک و ذوات الذوایب شوعع و اسامی آن بحسب اشکال
باشد پس چون ظهورش بسبب تاثیر حرارت اقتاب در اجزاء
یابس است از این دلیل خشکی هوا و خشک شدن بخارها
باشد و چون در یک جهت باشد در آن جهت بادها تولد کند چه
دخانی باشد که مرتفع شود و در طبقه زمهریری برد شود و
با نشیب آید و چون در همه جهات باشد دلیل نقصان آبها و
اضطراب هوا از همه جوانب و نیز دلیل باشد بر آنکه لشکرها
مخالف قصد اقالیم کنند و ملوک را زحمت دهند و آن از

سبب تغیر مزاجهاء ایشان بود و استیلای قوت غضبی
بر مزاجها، که موجب تعصب و طلب حرب باشد و آن لشکرها
مخالف اعتقاد جمهور آن اقلیم باشند بسبب انحراف
مزاجهاء ایشان از اعتدال و ذو الذوابه کوکبیست در
یازدهم آفتاب باشد یعنی در وقت صبح و پیش از صبح در مشرق
طلوع کند و این واقعست که در هر دو جهت مشاهده
افتاده است پس چون آنجا یعنی در یازدهم ذو الحجه پدید
آمد و آن بر شکل سری باشد روشن شعاعها، باریک از او
مانند مویها، بیرون آمده و ظهورش اگر در وتد طالع
دولتی بود پادشاه آن دولت یا بزرگی بمثابت پادشاه
ملک نماند و اگر در مایل الوتد بود ذخایر اموال او بکلی
مستاصل شود و زیر دل کند و اگر ساقط باشد اندوهها
و بیماریها یعنی اعراض نفسانی و جسمانی حادث شود و شر
و مرگهاء فجا، باشد و وباها، مردم در آن اقلیم مختل شود و اگر
ذو الذوابه سیر کند و گفته است که سیر او بسمت اکثر مغرب
بمشرق باشد و ما بخلاف این مشاهده کرده‌ایم بل صواب
آنست که اگر مشرقی باشد سیر بجانب مغرب کند و اگر مغربی

باشد سیر بجانب مشرق و ما دیده‌ایم که در مغرب پدید آمد
و سیر کرد در طول بجانب مشرق و در عرض از حوت بشمال
تا آنگاه که ابدی الظهور شد پس گفته است اگر سیر کند
خارجی که قصد اقلیم کند از موضع دور آید و اگر سیر نکند
هم از آن اقلیم برخیزد است ۵ اینست تمامی کلمات کتاب
ثمره و تفسیر آن و در آخر این کتاب این عبارت آورده‌اند
تمت کتاب ثمره المسما بالرومیه انطور مطا و معناه
المائة الکلمة ۵ والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

تم فی عصر یوم الخمیس فی شهر ربیع
الآخر سنه ۱۰۲۷ من الهجره
فی بلده کاشان

نقل من نسخه محرره و تصنیفه المولی المعظم
علامة العالم سلطان الحکماء استاذ البشر
نصیر الحق والدین [illegible] المسلمین
طوسی قدس روحه فی التاسع من
جمادی الاولی سنه سبعین وستمائه

[illegible]

از قال حلدوه مدرهم الوهاب
۱۱۰

کتاب
شرح خواجه نصیر
بر صد کلمه بطلمیوس

کتاب احکام قرانات
گفتار ابو معشر بلخی

کتاب
در طالع سنبله

ثم دخل فی ملکی
المحتاج الی عفو ربه الغافر
محمد صادق بن محمد طاهر

۲۲۳

اقل الشرفت بتملکه
۱۲۰۹

۶۶۶

۲۲۱

بسم الله الرحمن الرحیم رب تمم بالخیر

الحمد لله حمد الشاکرین والصلوة علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین
چنین گوید مخدوم مولی المعظم علامة العالم مفخر بنی آدم سلطان
الحکماء قدوة المحققین افضل المتأخرین استاد البشر نصیر الحق و
الملة والدین برهان الاسلام والمسلمین حجة الحق علی الخلق اجمعین
سقی الله ثراه وجعل الجنة مثواه که بحکم اشارت مخدوم
ومخدوم زادهٔ صاحب معظم عالم مؤید مظفر منصور بهاء
الدولة والدین شمس الاسلام والمسلمین قدوة الاکابر فی
العالمین ذخر الوزراء فی الآفاق مفخر [illegible] جهان محمد بن
المولی المعظم الصاحب الاعظم شمس الحق والدین ملک
الوزراء فی العالمین صاحب دیوان الممالک نظام العالم
دستور العرب والعجم محمد اعز الله انصارهما وضاعف
اقتدارهما کتاب ثمرهٔ بطلمیوس را بپارسی ترجمه کرده
آمد وآنچه مشکل مینمود بقدر فهم خود مقصود ومراد
از آن اشارتی کرده شد ان شاء الله تعالی که موافق
افتد ودر آن بارگاه بزرگوار پسندیده آید انه المستعان
وعلیه التکلان ٥ کتاب الثمرة لبطلمیوس

الحکیم بعد تمام الکتب الاربعة التی الفها
فی الاحکام لسوریس تلمیذه قال
قد قدمنا لک یا سوریس کتبا فیما یؤثره الکواکب
فی عالم الترکیب کثیر المنفعة فی تقدمة المعرفة
وهذا الکتاب ثمرة ما اشتملت علیه تلک
الکتب وما خلص عن التجربة منها ولیس یصل
الی معرفته من لم یمعن النظر فیما قدمنا قبله
وفی علوم اخر من علوم الریاضة فکن به سعیدا
بطلمیوس گفته است با شاگرد خویش سوریس نام
که در پیش جهت تو ای سوریس چند کتاب ساخته ام در شرح
تأثیر کواکب در عالم ترکیب که منفعت آن در شناختن حوادث
پیش از وقوع بسیار است واین کتاب ثمرهٔ آن جملهٔ اسباب
که آن کتابها بر آن مشتملست وآنچه خلاصهٔ آن جمله است
که بتجربه معلوم شده است ومعرفت این کتاب راه نیابد
کسی که نظر بسیار نکرده باشد در آن کتابها که در پیش از این
ساخته ام ودر علمهای دیگر یعنی علم ریاضی پس موفق
بر این کتاب نیکبخت باش این است مطلع کتاب واز کتابهای

که در علم تقدمه معرفت یعنی احکام نجوم ساخته است
یکی اربع مقالات است و از سخن او درین موضع و در
اربع مقالات معلوم میشود که در هر دو کتاب اسار
تسوریس کرده است چنانکه در مجسطی و خود در اربع
مقالات صریح گفته است که مجسطی ساخته‌ام و مجسطی
مسایل حواله کرده و غرض از ایراد این سخن آنست که
جماعتی را ظن بوده است که بطلمیوس صاحب مجسطی غیر
بطلمیوس صاحب احکام است و آن ظن خطا بوده است
و ما یک کلمه از کتاب ثمره بلفظی که مترجمان با عرب
کرده اند بیاریم و ترجمه اش بر وجهی که فهم کرده ایم
با اندک اشارتی بیان مقصود از آن ایراد کنیم و از
شرحهایی که ساخته اند بر این کتاب را دو شرح یافته ایم
یکی شرح احمد بن یوسف المصری المهندس کاتب آل
طولون و دیگر شرح ابو العباس احمد بن علی الاصفهانی
الحاسب و ما بعد از تحریر سواد این شرحها مطالعه
کردیم آنچه واجب بود ایراد کردن الحاق کردیم بتوفیق
الله و عونه متن قال بطلمیوس علم 1

٧٦٦

النجوم منك و منهما شرح درین موضع بعلم النجوم علم
احکام نجوم میخواهد و آن تقدمه معرفت کاینات متجدد
باشد بطریق استدلال از اوضاع فلکی و در علم حکمت
مقرر شده است که هر امری که در عالم کون و فساد
متجدد شود هر آینه از فاعلی بوده باشد و قابلی و فاعل
عبارت از موجد است و از شرطهایی که ایجاد
آن ممکن نبود و قابل عبارت از ماده یا موضوع
باشد مثلا در توالد حیوان فاعل وجود دهنده او است
و شرط ملاقات پدر و مادر بر وجهی خاص و قابل نطفه
و آن ماده است که صورت حیوانی بآن پیوندد و
در اضاءت از آفتاب فاعل آفتابست و قابل سطح کثیف
که محاذی آفتاب باشد و قبول نور آفتاب کند و
شرط عدم حجاب پس در متجددات عالم کون و فساد
از فاعلی و قابلی ضرورت بود و فاعل نزدیک محققان
قدرت الهیه است و شرط اوضاع نجومی که تجدد هر متجددی
موقوف بر حصول آن شرطست چه سبب حصول آن
شرط تجدد بوقتی خاص شده است دون وقتی دیگر و قابل

اجسام عالم که مواد یا موضوعات باشند و آنچه تعلق
باجسام دارد مانند صور که اجزاء اجسام است و
نفوس که مدبرات بعضی اجسام باشند و اعراض
که باجسام و نفوس قائم اند و چون فاعل تنها کافی
نیست در وجود فعل بل با وجود فاعل وجود قابل
نیز ضروریست پس دانستن اوضاع فلکی و تاثیرات
آن در علم بمتجددات کافی نبود بل علم بوجود قابل
هم باید و هرچند علم باوضاع از طریق یقینی حاصل تواند
شد معرفت تاثیرات این اوضاع جز بتجربه و استقرا
و حدسی که مقتضی ظنون باشند ممکن نباشد و معرفت
حال قوابل از معرفت احوال اجسام و نفوس حاصل شود
که مبنی باشد بر احساس و تجارب و قضایا که بحدس
معلوم شود و ازین جهت فرمود که علم النجوم منک و منها
منک اشارت بمعرفت قوابلست و کیفیت تاثیر اوضاع
در قوابل و منها اشارت بفواعل که اوضاع فلکی اند
و وجود افعال موقوف بر حصول آن اوضاع
است مثلا چون دلیل فلکی اقتضاء سردی هوا کند

ناظر در آن دلیل باید که در بلاد گرم در فصل تابستان حکم
بنقصان حرارت هوا کند و در بلاد سرد در فصل زمستان
حکم ببرد با افراط و توابع آن و این اختلاف بحسب اختلاف
قبول قوابلست و اگرچه در هر دو دلیل متساوی یکسانست
و تقدم قسم اول بر قسم دوم بسبب تقدم احساس کرده است
احمد بن یوسف — بر دیگر ادراکات و جماعتی شارحان آنچه از تقدمه معرفت
بوحی و الهام یا کهانت و خوابها است معلوم شود از قبیل
قسم اول شمرده اند که بلفظ منک اشارت بآن قسم
کرده است و این سخن مطابق آن عبارت نیست چه این معنی
قسمی نمیتواند بود از آنچه علم نجوم بران اطلاق کنند و ابو
العباس اصفهانی گفته است مرتبه نفس بالا مرتبه
اجسام است و نفوس فلکی و انسانی که یکی محرک
افلاکست و بواسطه نجوم و افلاک موثر در ما و یکی
نشارت — توسط موثر در ما از آن مرتبه اند پس منک و منها
باین دو تاثیر است و این معنی ازین موضع بعید است
۲ متن ولیس للعالم ان یجیء بصورة الافعال
المشخصة کما لیس للحاس ان یقبل صورة المحسوس

التشخصیة لکنه یقبل صورة موافقة لها فی الجنس
وهذه حال من وصی علی العنصر بکیفیته فانه
لا یستطیع ان یدل علی الصورة التی فی الفاعل
والمتقن مع هذه الصورة فاما الحدس فهو من
جهة العنصر والقابل فیکون احد صورة الحکم
فی هذه الصناعة وغیرها وما جری مجراها مما
یکون من المتقن والحدس وهذا فیما غلب علیه
استقراء الطباع وخذ من الآثار شرح احساس
محسوسات بحصول صورتی یا کیفیتی تواند بود که در حاسه
حاصل شود مانند آن صورت یا کیفیت که در محسوس
باشد مثلا حرارتی در حاسه لمس حادث شود از مجاورت
آتش شبیه بحرارت آتش که بآن حرارت ادراک حرارت
آتش کند چه اگر حرارت آتش در حاسه حاصل شود حاسه
سوخته شود واز احساس باز ماند وهمچنین در حاسه شم وذوق
ودر سمع کیفیتی شبیه بآن کیفیت که از قرع در هوا حادث
شود وهوا آن کیفیت بسمع رساند در سمع کیفیتی شبیه بآن
کیفیت حادث شود نه عین آن کیفیت چه عرض استحال

الطبایع

نتواند کرد ودر بصر دو رای گفته اند قومی را رای چنانست
که ابصار بانطباع صورتی باشد مانند صورت مبصر در باصره
وقومی دیگر را رای چنانست که ابصار بخروج شعاع چشم
باشد که مدد شعاع نیری مانند آفتاب و آتش بآن شوند
بر مبصر و بر جمله آن هیئات که از مبصر در مبصر حادث
شود غیر هیئات مبصر باشند در حقیقت پس معلوم شد که
در همه حواس احساس بحصول صورتی یا کیفیتی است که در
حاسه حادث شود شبیه بمحسوس ونیز باید دانست که
صورت فاعل مقتضی وجود اثر باشند در قابل بر سبیل وجوب
واما صورت قابل مقتضی وجود اثر نباشد بل حصول اثر
با وجود او الا بر سبیل امکان نبود چه با وجود صورت
آتش احراق واجب بود که فعل اوست واما با وجود
پنبه احراق جز ممکن نبود وچون واقع شود فعل پنبه
نبود بلکه فعل فاعلی دیگر بود واز اینجا گفته اند که علم بعلت
مقتضی علم بمعلول بود چه حصول صورتی مساوی علت
از آن جهت که علت بود منفک نتواند بود از حصول
صورتی مساوی معلول ودر قابل این حکم صحیح نباشد

وچون این مقدمات روشن شد گوییم بطلمیوس درین
کلمه اشارت میکند بآنکه از طریقه صناعت نجوم تقدمه معرفت
متجددات یقینی نبود ومعنی سخن او اینست که عالم بعلم نجوم
اخبار نتواند کرد از افعال که از اوضاع فلکی صادر
شود بعینها چنانکه حاسه قبول نتواند کرد عین صورت
محسوس را بل قبول صورتی بیش نتواند کرد که شبیه بود
بصورت محسوس همچنین کسی که بر عنصر بحسب کیفیات او
یعنی قابل واحوال او در قبول تاثیر حکم کند ازان
استدلال تواند کرد در صورتی که فاعل بحسب آن صورت
فعل میکند وحکم بیقین بعد از اطلاع بران صورت میسر
شود پس آنکس که نظر در احوال قابل کند مجرد آن نظر
او را علم یقینی بحصول آن متجدد حاصل نگردد ونهایت
سعی او آن بود که بحدس وقوف یابد از جهت قابل و
احوال او پس بحصول صورت حکم درین صناعت و
دیگر صناعاتی که شبیه بود باین صناعت مستفاد بود
از بعضی مقدمات یقینی وبعضی مقدمات ظنی وحدسی و
نتیجه یقینی نتواند بود از بهر آنکه نتیجه تابع اخس مقدمات

بود وآن حدس نیز در بعضی مواضع صورت بندد که استقراء آثار
حال طبیعت قابل وتتبع آثار اوضاع درو غالب بود و
در غیر آن مواضع حدس میسر نشود وبحذف تاثیر بمناسبت
آثار میخواهد که وقوف بر وقوع اثر متجدد بطریق استقراء
ازان آثار صورت بندد وحاصل آنست که علم نجوم که
مقتضی تقدمهٔ معرفت متجددات باشد مشتمل بر دو جزو است
یکی علم باوضاع نجوم وآن یقینی است ودوم علم باحوال قوابل
در قبول تاثیر اوضاع وآن ظنی است وبعضی از آنکه اعتماد را
بهتر شاید حدسی پس تقدمهٔ معرفت متجددات باین طریق
یقینی نتواند بود ودرین کلمه روشن می شود که مراد از
تنکث و نهادر کلمه متقدم معرفت حال قابلیست که از تاثیرات
و تاثیر اوضاع که از فلکیاتست نه تقدمهٔ معرفت بطریق
نجوم ونه بطریق دیگر غیر این صناعت ودر بعضی نسخها این کلمه را
با کلمهٔ اول یک کلمه شمرده اند که اگر دو کلمه شمرند مجموع صد و
یک کلمه شود وسخن شارحان درین کلمه زیادت وجهی
٣ ندارد متن واما الذین یحدثون بتقدمة المعرفة
من الجزء الافضل فیهم فانهم یقربون من صورتها

خ: یخبرون بتقدمة

السعين بما فيهم من القوة الالهية وان لم يكن معهم
من العلم الموضوع كثير شيئ شرح در علم حکمت تقریر
کرده اند که انسان مرکبست از جوهری مجرد که آنرا نفس
ناطقه می خوانند و از جوهری مادی که آنرا بدن انسان
میخوانند و نفس مربوطست به بدن و متصرف در او و
مدبر او بتقدیر الهی همچنانکه آثار او در بدن ظاهر است
از بدن نیز اثرها بدو سرایت میکند و از ملکات ردیه
و فاضله و احوال دیگر است که آنرا عوارض نفسانی
خوانند مانند شهوت و غضب و میل بلذات و نفرت
از مولمات و محبت مال و جاه و امثال آن و نفس بحسب
تجرید مستعد ادراک حقایق و وصول بمبادی و اطلاع
بر مغیبات باشد و بسبب ملکات و عوارض مذکور
از آن محجوب ماند و اگر نفسی باشد مجبول بر اعراض
از آنچه مقتضی حجاب او بود بر غیب مطلع شود بی هیچ
سببی و آن نفوس انبیا و اولیا باشد و اطلاع او
بر غیب بطریق انتقاش بود بنفوسی که در عقول و نفوس
سماوی که مبداء حرکات و افعال اجسام سفلی است

بر مثال انعکاس از آینها بدیگر آینها که محاذی باشند و اگر
گاهی منغمس شود در امور بدنی و گاهی ملتفت شود بآن
طرف بمثابت نفوس کاهنان باشند که چون شواغل بدنی
زور کنند و بعالم حسیت رجوع کنند اطلاع یابند بر
بعضی مغیبات بحسب استعداد و باشند که چون مستعد اطلاع
شوند از جهت توجه نیز بآن عالم بمخصصی محتاج شوند که بر
جای خاص دون دیگر احوال واقف شوند و آن مخصص
یا فکری باشد که در ضمیر ایشان سانح شود یا آوازی که
از بیرون شنوند یا امری که متجدد شود در آن حال یا
هیاتی که در سایل از آن غیبها در مخ او احساس کنند
مانند ملی بنجومی از اوضاع کواکب تمسک کنند و بآن امر
متجدد بر مطلوب استدلال کنند و خوابهای راست که
مخبر بود از غیب مثل حکم دارد چه نفس در آن وقت از
تدبیر بدن اعراض کرده باشد و مستعد شده انتقاش را
بنفوس آن عالم پس منتقش شود بنقشی خاص که فکر او در
بیداری مخصص آن نقش بود از جمله نفوس حکمی و این
صنف مردم منقسم شوند بدو قسم یکی آنکه مجبول باشد

برمطالعهٔ آن طرف و اعراض ازین طرف و آن کسانی
باشند که در نظر مردم واله و بی خویشتن نمایند و از ایشان
سخنان شنوند مخبر از غیب و دیگر قسم کسانی که گاه باین
جانب ملتفت باشند و گاه بآن جانب و بحسب ارادت
خود از طرفی بطرفی انتقال توانند کرد و معنی سخن
بطلمیوس بعد از تقریر این مقدمه آنست که کسانی که
تقدمهٔ معرفت از جزء افضل یابند یعنی از نفس ناطقه
ایشان بغیب بهتر رسند و با آن نزدیکتر باشند بقوت
آلهی که در ایشان مرکوز باشد و این استعداد انتقاش
باشد منقوش شئ که در مبادی متجددات حاصل بود که آن نقوش
مقتضی آن متجددات باشد و چون علم بعلت مقتضی علم
بمعلول باشد آنچه ایشان را از غیب معلوم شود واجب
الحصول بود پس یقینی بود و آنچه گفت و اگر چه ایشان را
از علم موضوع جهت تقدمهٔ معرفت یعنی علم احکام نجوم
زیادت خبری نباشد مراد آنست که ایشان از غیب
مطلع شوند و اگر چه از نجوم بسیار ندانند پس اگر کسی را
گمان افتد که در کلمهٔ اول شک با ازاء منها حیث این

طائفه آخر گفته است آن گمان خطا بود چه درین صورت
اغلب شک است و منها بانسبت با آن اندک است
و نیز برین تقدیر تقدمهٔ معرفت باشد درین موضع منقسم
بشک و منها نه علم نجوم که مطلوب از تعلم آن تقدمهٔ معرفت
باشد و این کلمه مناقض کلمهٔ اول بود و پس معلوم شد
۴ که این گمان باطلست قق اذا طلب المختار
الافضل فلیس بینه و بین المطبوع فرق
مختار و مطبوع متقابلان باشند مختار کسی بود که بر فعل
و ترک کاری یا بر دو فعل متقابل مانند عدل و جور قادر
باشد و بحسب ارادت یکطرف را ترجیح دهد و مطبوع
کسی بود که بطبع مجبول بود بر فعل یکطرف تا آن طرف
از او صادر شود بی التفات بدیگر طرف و معنی این کلمه
آنجا آنست که آنکس که او متوجه باشد وقتی بجانب مبادی
و وقتی بجانب امور بدنی چون توجه کند بارادت خود
بمبادی و او را از آن جهت علم بمتجددات پیش از تجدد
بجهت حاصل شود و آنکس که مجبول باشد بر مطالعهٔ مبادی و او را
علم بمتجددات پیش از تجدد میان ایشان هر دو فرق

باشند در معرفت متجددات بل اطلاع هر دو بر آنچه مفروض شد
از امور غیبی یکسان بود متن المطبوع فی الشیٔ ٥
هو الذی یوجد دلیل ذلک الشیٔ قویا فی
مولده شرح از آنچه در پیش گفت معلوم شد که بعضی
مردم مطبوع‌اند یعنی مجبول‌اند بر معرفت غیب و بعضی
غیر مطبوع که باکتساب و توجه ارادی بآن مرتبه رسند
انجا حکمی عام بیان کرد و گفت که هر کسی که مطبوع بود از
امری از امور صادر شود بی تکلف کسبی و تجشم تحصیل
متوصل بان امر دلایل آن امر در فلک قوی بوده باشد
در وقت ولادت او یعنی در طالع او و قوت
کواکب بعضی ذاتی بود و آن مانند بودن در خانه
و شرف و حد و مثلثه و وجه و تشریق یا تغریب
محو و امثال آن بود و بعضی عرضی بود و آن بودن
در حیز و وتد یا مائل وتد یا فرح بود و اما معرفت
آن دلالتها آن بود که مثلا اگر زحل قوی بود اگر کسی آن مطبوع
عمارت و زراعت خواهد و اگر مشتری قوی بود عدل
و قضا و وزارت خواهد و اگر مریخ قوی بود شجاعت

وسواری

و سواری برو غالب بود و اگر شمس قوی بود تکبر و تسلط و
اگر زهره قوی بود لهو و زینت و اگر عطارد قوی بود
کتابت و حساب و اگر قمر قوی بود تغلب در امور و تطلع
٦ اخبار و آثار متن النفس المطبوعة فی تقدمة
المعرفة تحکم علی ثوانی النجوم و تکون اصابتها
اکثر من اصابة کثیر ممن یحکم علی النجوم انفسها
شرح و در بعضی نسخها توالی النجوم است و ثوانی
نجوم احداث هوا را گویند که در آثار علوی ذکر کرده اند
مانند باد و ابر و هاله و قوس قزح و نیازک و شهب
و صواعق و رعد و برق و امثال آن و دلالت آن
بر متجددات مانند دلالت بود از معلول علتی بر دیگر
معلول همان علت چنانکه از شعاع بر حرارت و نفس
مطبوع آنست که گفته آمد که مجبول باشد بر توجه بطرف
مبادی و چنان نفس را اندک دلیلی کفایت بود در حکم
بتجددات چه اطلاع بر غیب او را بقوت باشد و در
تخصیص مطلوب معین او را بمخصصی احتیاج باشد که بعضی
توجه بود بان مطلوب چنانکه گفته آمد لیس از معلول بمعلولی

بآسانی عمل تواند کرد و در غرایب این حس کی استدلال بآثار
باشد چنانکه بعضی بادها دلیل باشد بر باران و بعضی بر خشکی
هوا و بعضی حالات دلیل بود بر صحو و بعضی دلیل بر بارندگی
و امثال آن چنانکه نزدیک اهل دریابار و دهقانان و
غرابشان معروف و مشهور بود و چون دلیل معلول بر
معلول دیگر ضعیف تر بود از دلیل علت بر معلول
چه دلیل معلول بر معلول مرکب بود از دلیل معلول
بر علت و از دلیل علت بر معلول دیگر پس اصابت
نفس مطبوع که باتصال بمبادی او را ملکه است در
استدلال ضعیف تر از جهت قوت ذاتی او زیادت
از اصابت دیگر نفوس مطبوع که اتصال بمبادی او را
ملکه است در استدلال ضعیف تر از جهت قوت
ذاتی او زیادت از اصابت دیگر نفوس متساوی بود
در استدلال قوی تر از جهت ضعف آن نفس در اطلاع
بر غیبیات ق قد یقدر المنجم علی دفع ٧
کثیر من افعال النجوم اذا کان عالماً بطبیعة
ما یؤثر فیه بطبیعتها و بما یؤثر فیه

بالفعل و وطأ قبل وقوعه قابلاً یحتمله ش
یعنی از پیش گفته آمد که فعل تمام نشود الا بفاعلی که تاثیر کند
و قابلی که متاثر شود و معلوم شد که قابل تاثیرات اوضاع
فلکی اجسام و نفوس ارضی است و ما را در بعضی از اجسام
و نفوس قدرت تصرفست پس اگر منجم قوت تاثیر علویات
شناخته باشد تواند که قابلی را که محل تصرف او بود قابل
گرداند بقبول تا اثر فاعل در وی زیادت از اعتدال باشد
یا بمقاومت و لا قبول تا اثر فاعل در وی کمتر از اعتدال
بود چنانکه اگر کسی داند که سرما در زمستان سخت خواهد بود
آلات دفع سرما معد گرداند تا سرما در وی آن اثر نکند
که در کسی دیگر نماید او که آن استعداد نکرده باشد و
همچنین اگر خواهد که تاثیر سرما در چیزی زیادت باشد از آنچه
در مثل اوست آن چیز را مستعدتر گرداند بقبول
سرما را تا سرما در و اثر زیادت کند و اینست معنی این
کلمه که منجم تواند نیز دفع بسیاری از افعال نجوم کردن بشرط
وقوف بر طبیعت قابل و قدرت بر تصرف در وی
٨ ق اِنما ینتفع بالاختیار اذا کانت قوة

الوقت زایدة علی فضل ما بین القوامین فامّا
اذا کانت مقصّرة عنه فلیس یظهر اثر
الاختیار وان کان ما یستعمل فیه مؤدیاً
الی الصلاح شرح هر طالعی که همه دلایل او مسعود و قوی بود
آن کس را که صاحب آن طالع بود نظری بود در همه
سعادات و خیرات و هر طالع که همه دلایل او منحوس بود
و ضعیف آنکس را که صاحب آن طالع بود از سعادت
و خیر حظی نبود و در شقاوت و شر لی نظر باشد و این
هر دو یا غیر موجود بود یا نادر الوجود بود پس اگر طالع
را دلایل از هر دو صنف بود و بعد از تکافی دلایل خیر
و شر هر حالی که بران قرار گیرد ازا قوام آن دلایل
خوانند و چون اختیاری کنند جهت شخصی آنکس را
طالع اصلی باشد و طالع تحویل با دلایل خاص در ایامی
که اختیار دران ایام کنند و هر یک را قوامی باشد
پس اگر هر دو قوام در طرف سعادت متساوی باشند
و سعادت اختیار موافق با آن ضم شود انتفاع آن
شخص بآن اختیار در غایت کمال بود و اگر در طرف سعادت

ما استعمل

متفاوت بود و سعادت اختیار از قدر تفاوت زیادت باشد
همچنان باشد که اول اما اگر در طرف سعادت متفاوت باشد و
سعادت اختیار مساوی قدر تفاوت باشد از ان اختیار
اثر زیادت و سعادتی محسوس نشود و همچنین اگر کمتر از ان بود
و اگرچه استعمال اختیار دران هر دو صورت مودی بود
بصلاح حالی چه وجود آن اختیار از فایده فی نفس الامر
خالی نبود و برین قیاس باید کرد آنجا که یک قوام در طرفی
بود و دیگر قوام در دیگر طرف یا هر دو در طرف نحوست
بود و در بعضی نسخ فضل ما بین الزمانین است و تفسیر چنان
بود که اگر قوت وقت ابتدا در کاری که باختیار نجومی
ابتدای آن اختیار کرده باشند زاید بود بر تغیرات دلایل بعد از ان
تا زمان انتها انتفاع بآن اختیار زودی ظاهر شود و
آن کار چنانکه مراد باشد تمام شود و اگر کمتر از ان بود اثر نفع
از ان اختیار ظاهر نشود و اگرچه از منفعتی خالی نبود هیچ حال
9 متن لئن یصل الی الحکم علی تمزیج الکواکب
الا عالم بالاخلاق والامتزاج الطبیعی شرح
همچنانکه عناصر را کیفیات متضاداست چون ممتزج شوند

کیفیتی میان همه حادث شود که از امتزاج مرکبی گویند که از آن
عناصر حاصل شود مقتضیات اوضاع کواکب را نیز با یکدیگر
آمیزش بود تا از میان جمله اثری حاصل شود که مقتضای
مجموع آن اوضاع بود و در علم اخلاق نیز معلوم شده است
که مبادی افعال ارادی نیز سه قوت است شهوی و غضبی
و نطقی و از اعتدال شهوی خلقی حاصل شود پسندیده
که آنرا عفت خوانند و از افراطش خلقی ناپسندیده
که آنرا فجور خوانند و از تفریطش خلقی ناپسندیده که
آنرا خمود خوانند و از ترکیبات این اخلاق در تحت
شهوی خلقهای بسیار بود مانند حیا و رفق و صبر و قناعت
و سخاوت و اضداد هر یک از دو طرف و از اعتدال
غضبی خلقی پسندیده بود که آنرا شجاعت خوانند و از
افراط و تفریطش دو خلق ناپسندیده که آنرا تهور و جبن
خوانند و از ترکیبات این هر سه در تحت غضبی اخلاق
بسیار بود مانند حلم و ثبات و همت و تواضع و حمیت
و اضداد هر یک از دو طرف و از اعتدال نطقی خلقی
پسندیده بود که آنرا حکمت خوانند و این حکمت را آن

حکمت بود که اسم علمی از علوم باشد و از افراط و تفریطش دو
خلق ناپسندیده که جُربُزه و بُله خوانند و از ترکیبات
این هر سه در تحت نطقی اخلاق بسیار بود مانند ذکا و
حسن تعقل و تحفظ و تفکر صواب و تذکر و تصرف در
معانی و اضداد هر یک از دو طرف و این سه نوع اخلاق
را نیز با یکدیگر آمیزشهای بسیار بود و از تألیف این هر سه
خلق با اعتدال خلقی پسندیده که آنرا عدالت خوانند و
از افراط و تفریطش دو خلق که آنرا ظلم و انظلام خوانند
و از ترکیبات این هر سه در تحت عدالت اخلاق بسیار
مانند صداقت و وفا و شفقت و تودد و تسلیم و توکل
و اضداد هر یک از دو طرف چنانکه علم اخلاق بر بیان آن
مشتمل است و در کتب احکام النجوم بیان کرده باشند که هر
خلقی از تأثیرات کدام کوکب و امتزاج نظرهای ایشان
حاصل آید پس بطلمیوس درین کلمه بیان کرده است که حکم بر امزاج
تأثیرهای کواکب نتواند کرد مگر کسی که واقف باشد بر ترکیب
اخلاق و امتزاج عناصر و تولد مرکبات بر وجه طبیعی از بسایط
تا واقف شود از تأثیرات مختلف بر حصول یک اثر از

مجموع آن باثرات و آن یک اثر قوام مذکور باشد در فصل گذشته

10 متن النفس الحکیمة تعیّن الفعل الفلکی کما

یعیّن الزراع القوی الطبیعیة بالحرث و

التنقیة شرح در کلمهٔ هفتم بیان کرد که منجم دفع بسیاری

افعال کواکب تواند کرد بحسب تصرف در قوابل انفعال

بیان میکند که نفس حکیم که داند که حق و خط هر امری که

حادث شود چه بود وطبایع مرکبات ومتجددات را بداند

چگونه باشد قادر باشد بر ترتیب قوابل بر وجهی که واجب بود

تا اموری که متجدد شود بر وجهی متجدد شود که باید چنانکه برزیگر

چون خواهد که زمینی مثلا گندم بار آورد بحرث چنانکه باید

بسازد و اموری که تجدد آن ملایم نباشد دفع آن بکند

چنانکه برزیگر زمینی را که خار بار آورد بتنقیه از خار

پاک کند و اصل این حکم از آنجاست که هر متجددی را

فاعلی و قابلی باید چنانکه گفتیم و هر چند فاعل فلکی از تصرف

اهل این عالم خارج است بسیار از قوابل در تحت تصرف ایشانست

پس چون متصرف حکیم باشد هر یک را چنان تدبیر کند که

11 حادث ملایم ارادت او باشد متن الصور التی

فی عالم الترکیب مطیعة للصور الفلکیة ولهذا

رسمها اصحاب الطلسمات عند حلول الکواکب

فیها لما ارادوا عملها شرح بصور فلکی چهل و هشت صورت

میخواهد که منجمان از ثوابت تصور کرده اند بیست و یک در

شمال و دوازده بر منطقة البروج و پانزده در جنوب یا

صور درجات که اصحاب طلسمات گفته اند که با هر وجهی یا

هر درجه صورتی طلوع کند و بصور عالم ترکیب نباتات

وحیوانات میخواهد و این حکم که درین کلمه یاد کرده است اصلیست

که اصحاب طلسمات بنای علم خود بران نهاده اند مثلا در وقت

طلوع کوکبی صورتی یعنی ظهورش از تحت شعاع آفتاب

یا طلوعش از افق بر وضعی مناسب آن عمل نقشی بکنند که

بزعم ایشان مرادی که خواهند از آن جنس حیوان یا نبات

حاصل شود چنانکه رقعه کژدم و مار بنویسند بوقت طلوع

عقرب و حیه و بر جمله از مطالعه کتب اهل این صناعت

تفاصیل اعمال ایشان معلوم شود و پس بر تقدیر حصول مراد

از هر حیوانی بوقت طلوع صورت آن حیوان یا رسیدن

کوکبی بآن صورت بآن می ماند که آن حیوان یا آن نبات

درین عالم مطیع آن صورتست از فلک و در اختیارات
ازین کلمه نفع باشد جاکه تعلیم را برجی اختیار کنند که بر
صورت مردم باشد و دفع موذیات را برجی که بر صورت
١٢ آن موذی بود متن استخدام النحوس فی الا خیارات
واستعمالها فی المواضع التی تلیق بها کما یستعمل
الطبیب الحاذق من السموم فی الدواء
المقدار الکافی شرح اطبا در ادویه مولمه مخدرات
بکار دارند دفع ایلام را بر وجهی یا مقدار چیزی که
دفع مضرت مخدرات کند و اگرچه مخدرات از سموم
باشند همچنین منجم باید که در اختیارات نحوس بکار
دارد در مواضعی که بآن لایق بود مانند خانه دوازدهم
در دفع اعدا و هفتم در دفع خصوم و از از دلیل مطلوب
و خانهٔ مطلوب دور دارد و از او تا دساقط و زایل
گرداند تا در حصول مقصود خلل نیفتد متن
١٣ لا تستعمل الاختیار الا بعد تصحیح الرای
فی طبیعة الامر المختار وتعرف ما تبلغه
قوة الارادة للتناسب بین القوة الفلکیة

والقوابلات وکذلک ینبغی ان تتکلم علی ما
قد دنت القضاء علیه ولا تصرف فکرک
الی الطبیعة الفلکیة وحدها فیکون کمن
یقرأ کتابا لا یعرف لسان اهله ولیس یوثق
بما جری هذا المجری شرح اختیار نشاید کرد الا
بعد از انکه طبیعت آن کار که مطلوب باشد از اختیار
معلوم کرده باشی و رای تو بران قرار گرفته و دانسته
باشی که قوت ارادت تو در آن مطلوب تا چه حد تواند
بود یعنی باختیاری که کنی تا چه غایت ممکن باشد که آن
مطلوب حاصل کنی از آن جهت که نسبت داده باشی
میان قوت فلکی و حدی که قابل را متوز باشد در امکان
قبول اثر فلکی مثلا کسی که اختیار کند جهت طلب فرزند
ندالسه باشد که فرزند ازو در چه سن آید و چه شرط و در
چند مدت و چند عدد و از چه کس و اگر این معانی در قابل
مرعی نباشد طمع داشتن که بخلاف آن شرایط که واجب
بود در رعایت آن مجرد اختیار فلکی از هر آدمی که باشد
در هر سن که باشد بر هر وجه که باشد در کمتر مدت چندان

عدو که در خیال آید از بهر آدمی که با او جنگ شود حاصل
آید آن طمع طمع محال باشد و همچنین باید که در آنچه در پیش از
آن وقت اختیار کرده باشید نظر کنی که چند بار خواهد
و چه قدر از بهر اختیاری مطابق ارادت آمد و
حد آن حد بود تا بران قیاس کنی مطلوب خود را اگر
همه اندیشه در طبیعت فلکی تنها مکن بل آنکه جانب قابل
و مقدار امکان قبول در وی اعتبار کنی که آنگاه
مثل تو مثل کسی باشد که نامه می خواند و آن لغت نداند
که نامه بدان لغت نوشته باشند چه برآنچه نه برین
قاعده باشد که کنیم اعتماد نباشد و اگر حکمی کند درست نیاید
متن المحبة والمبغضية يعدلان بالفكر ۱۴
عن الاصابة وظهور النفس يصغر العظيم و
اختفاؤها يعظم الصغير والصواب فيما بين
ذلك شرح محبت اقتضاء خیر خواستن کند محبوب
و مبغضیت اقتضاء ضد خیر خواستن مبغوض پس محب
و مبغض در آنچه تعلق بمحبوب و مبغوض داشته باشند
از میل خالی نباشند اگر چه بر اقتضاء طالع ایشان باشند

محب دران میل بزیادت کند و مبغض میل بنقصان و در
شر بعکس پس کسی که حکم کند بر طالع کسی باید که از محبت
و مبغضت آنکس خالی باشد و همچنین طبیب که علاج کند
و حاکم که فصل حکومت و خصومت کند و چون این
حکم ذکر کرد بعد از ان علت آن حکم بیان کرد با آنکه
ظهور نفس یعنی میل روح حیوانی از باطن بدن بظاهر
بزرگ را خرد شمرد و اختفاء نفس یعنی میل روح از ظاهر
بباطن خرد را بزرگ شمرد و ظهور نفس حالی بود که در
حال خشم و سخاوت و دفع و محبت و امثال آن حادث شود
در حیوان چه دران حال خواهد که ملایم را قوی گرداند و
منافی را مقهور کند و اختفاء نفس حالی بود که در حال
خوف و جبن و عذر (حذر) و دشمنی و امثال آن حادث
شود چه دران حال منافی را بیشتر از آن در حساب گیرد
که باشد و ملایم را کمتر از آن پس باید که بعنی که در معرض
آن باشد که حکمی کند در حال اعتدال بود و از عوارض
۱۵ که مقتضی میل باشند خالی بود متن اذا وعدت
القوة الفلكية بشيء فاستشهد عليه بتوالي

النجوم شرح ودر بعضی نسخ بتوالی النجوم است بنس ازین گفته آمد
که توالی نجوم دلایل سفلیست مانند آثار علوی وغیر آن
وانیجا امارات میخواهد یعنی چون اوضاع فلکی اقتضاء
تجدد امری کند نگاه کن اگر امارات تجدد یابی آن امارات
بمنزلت گواهی باشند بر حکم فلکی پس ترا علم حاصل آید بحادث
آن حکم مثلا اگر اوضاع فلکی اقتضاء بیماری بسیار کند در
بهار ودر زمستان متقدم امطار بسیار حادث شود
ظن غالب شود بوقوع بیماری در بهار وبرین قیاس
متن ما اکثرُ مایکون خطاءُ المنجم اذا کان ۱۶
السابعُ وصاحبُه منحوسین شرح طالع دلیل سائل
باشد وسابع دلیل مسئول عنه پس چون در طالع
سؤال سابع وصاحبش منحوس باشد دلیل باشد که مسئول
عنه یعنی منجم بر حالی که بایدش نباشد وچون چنین بود در رای
او خطاء بسیار متوقع باشد واین حکم خاص است
بطالع سؤال ومشروط باآنکه سؤال از امور نباشد
که منسوب بود بسابع مانند خصومت وحرب ونزاع
وشرکت چه دران صورت نحوست سابع وصاحبش خاص

۱۷ نباشد بمسئول عنه متن طوالعُ اعداءِ الدولة
هی البروج السواقطُ من طالعها وطوالع المتمکنین
منها اوتادُها وطوالعُ المتصرفین فیها ما
یلی الاوتادَ منها وطوالعُ المُدُنِ فما کان
منها عند بنائها دلّ علی ما یحدث فیها وما
کان منها عند تسلّم ملکٍ ایاها دلت علی ما
یحدث فی دولته بها وکذلک اذا کانت لظهور
دینٍ فیها دلت علی ما یحدث فی ذلک الدین
بتلک المدینة شرح در اصطلاح منجمان برج زایل دیگر است
وآن بازاء وتد ومایل الوتد باشد وساقط دیگر وآن
بازاء ناظر بود وزوایل چهار است سیم وششم
ونهم ودوازدهم وسواقط چهار دوم وششم وهشتم
ودوازدهم است ودرین عبارت بروج سواقط زوایل
خواسته است چه بازاء آن مایل الوتد ووتد بکار داشته
است پس چون خواهند که بدانند که مولودی در دولتی
چه رتبت خواهد داشت اگر طالع او از طالع دولت زایل
باشد دلیل سازند که از اعداء آن دولت خواهد بود واگر

نسخه: تسلط ملک علیها

نسخه ظ

بی الوتد باشد دلیل سازند که از متصرفان باشد دران دولت
باشد و وزرا و نواب و عمال و اگر یکی از اوتاد باشد دلیل
سازند که از متمکنان باشد دران دولت چون ملوک و
ولی عهدان ایشان و بودن دلیلها تنها حکم نتوان کرد
تا دلیل ارباب بیوت و مواضع مخالفت با طالع ملوک
و وزرا و اعدا و غرائب با او منضم نشود و اما در
طالع شهرها سه وجه اعتبار کرده است یکی طالع بنای شهر
و آن دلیل باشد بر حوادثی که دران شهر بود از خیر و شر
مادام که آن شهر باشد و دوم طالع استیلاء پادشاهی بران
شهر و آن دلیل بود بر آنچه در دولت آن پادشاه دران
شهر حادث شود از نیک و بد مادام که آن پادشاه
بران شهر مستولی بود و سیوم طالع ظهور دینی دران شهر
و آن دلیل باشد بر آنچه دران دین حادث شود دران
شهر مادام که آن دین دران شهر ظاهر بود و ازین طالعها
هرچه طالع وقت آن حدوث معلوم نبود آن گردش طالع
سالی که دران سال آن ملک یا دین ظاهر شود بجای طالع
ملک و دین بکار دارند متن اذا تولت السعود ۱۸

مواضع الخوف جاءت بالمكاره من ذوي السلامة
وان تولتها النحوس جاءت من الاشرار فان نظرت
السعود الى تلك الامكنة او كانت فيها دفعت
ذلك الخوف وعلى حسب هذا فقل في الاربع
التربيعات شرح مواضع خوف در مقابل مواضع امن
بود و سعود مقابل نحوس و از تربیع آن دو باین دو چهار
صورت حاصل شود اول آنکه مستولی بر مواضع خوف
سعود باشند و مواضع خوف هشتم باشد و ششم و
دوازدهم و هفتم و چهارم چه از اول خوف مرگ و
نکبت بود و از دوم خوف مرض و از سیوم خوف از
اعدا و باشد که از هفتم خوف از خصوم بود و از چهارم
خوف از عواقب و استیلاء سعود بر مواضع خوف
دلیل باشد که مکروهی که متوقع بود از اهل سلامت باشد
چنانکه عدولی بر کسی گواهی دهند که او را زیان دارد یا
خویشان و برادران جزئی از حقوق او تلف کنند دوم
آنکه مستولی بر مواضع خوف نحوس باشند و حکمش بخلاف
اول بود یعنی مکروه از اهل شر و فساد رسد و سیوم آنکه

مستولی بر مواضع امن ونفع سعود باشند ودلیل بود
بر آنکه فواید از نیکان وبزرگان رسد وچهارم آنکه
مستولی بر مواضع نفع وامن نحوس باشند ودلیل باشد
بر آنکه از اهل شر وفساد فایده یابد ونظر سعود بان
مواضع خیر بیفزاید وشر بکاهد ونظر نحوس بعکس این واین
حکمها بیشتر در طوالع سؤالات بود ودر طوالع موالید هم
١٩ اعتقاد کردن درست باشند ق اسس طبیعة
السنخ وعرج وفعله وانفعاله قبل تقدیم القضاء
علیه شرح پیش از آنکه حکم کنی بر چیزی اول طبیعت
اصل آن چیز امتحان کن وبران وقوف حاصل کن
وهمچنین بر فعل وانفعال آن اصل وسر آزمایش بود
وسنخ اصل مثلا حکم یا بر نوع انسانی کنی یا بر دول و
ملل ویا بر مدن واقالیم ویا بر غیر آن ومرکبی را انتقا
مدتی ممکن بود بخلاف دیگری ودر فعل وانفعال همچنین
مثلا از وقت حکم سنخ را انتقاضیدن ممکن نبود که طفل
را تولید از صاحب سنی معین ممکن بود واز صاحب
سنی دیگر ممکن نبود واز ذکور فعلی بکر ممکن بود واز اناث

فعلی دیگر واز خصیان آنچه از ایشان ممکن بود ممکن نبود
وهمچنین در انفعال وآنچه در اصناف نوعی ممکن بود در
اصناف نوعی دیگر ممکن نبود پس باید که حصهٔ هر یکی از
انواع واصناف محکوم علیه از آنچه مطلوب بود در حکم
معلوم باشد تا حکم صحیح تواند بود واین حکمها از آن جمله است
که تعلق بسائل دارد ق اذا کان المیزان فی دقیقة ٢٠
واحدة وکان سعد فی جزء الطالع فان السعادة
فی ذات الید وکذلک اذا کان القمر فی دقیقة
الاستقبال والسعد فی درجة السابع و
یکون الامر بالضد هذا اذا کان النحس موضع السعد
شرح سهم سعادت را بروز از آفتاب با قمر چندانکه
بود از طالع بر توالی بهمان عدد بشمرند آنجا که رسد موضع
آن سهم بود وبشب از قمر با آفتاب بگیرند واز طالع توالی
بهمان عدد بشمرند تا موضع آن سهم بود یا از آفتاب با قمر
بگیرند واز طالع بر خلاف توالی بشمرند ومتقدمان بشب
همچنان شمرده اند که بروز اما متاخران سهم الغیب اعتبار
کرده اند وآن بروز از ماه با آفتاب گیرند وبشب از

آفتاب یا ماه پس هرگاه که آفتاب و ماه در یکدرجه مجتمع
باشند این هردو سهم در حقیقت طالع بود و هرگاه که
آفتاب و ماه در حقیقت مقابله باشند هردو سهم در حقیقت
سابع بود و در صورت اول سعد در طالع مقارن سهم
السعادة بود و در صورت دوم سعد در سابع همچنان
و آن مقارنت اقتضاء آن کند که مولود با مال وافر
باشد و بسیار بافراط و سهم السعادة دلیل مال و نساء
باشد و اگر نحس در طالع یا سابع بود ضرر آن نقصان
مال و فقر و فاقه و وقوع خسران بسیار باشد و این حکم
در طالع اصل و طالع تحویل و طالع سؤال باشد و برین قیاس
باید کرد هرگاه سهم السعادة مقارن سعدی یا نحسی باشد
در غیر طالع و سابع از مجره و ثوابت متن من تناول ٢١
دواءً مسهلاً والقمر مع المشتری قصر عمله وضعف
فعله شرح قمر سوء قوه طبیعی باشد و چون با مشتری
بود طبیعت قوی بود پس از موثری غریب بسهولت
منفعل نگردد و باین سبب عمل مسهل که در آن وقت تناول
کنند ضعیف باشد و زمره این فعل نکند چه طبع او

رفع

٢٢ ترقیق اخلاط و ترطیب باشد متن مس العضو بالحدید
والقمر فی برج ذلک العضو مکروه شرح هر عضوی
منسوبست ببرجی سر بحمل و گردن بثور و دست
بجوزا و هم برین قیاس تا پای که منسوبست بحوت و چون
قمر در برج عضوی بود رطوبات بدنی متوجه آن عضو
باشد و اعضاء تعفن بواد کند پس جراحت رسانیدن
با حصول رطوبات افزونی و استعداد تعفن مودی
بضرر باشد و برین قیاس نیز طالع منسوبست بگردن
ثانی تا آخر خانها دوازده گانه قمر در آن خانه که بعضوی
٢٣ منسوبست آهن رسانیدن مصلحت نباشد متن
تناول الدواء المسهل والقمر فی السرطان او
گ العقرب او الحوت وصاحب الطالع یتصل بکوکب
تحت الارض محمود وان اتصل صاحب
الطالع بکوکب فی وسط السماء قذف الدواء
ولم یستقر شرح بودن قمر در برجهای آبی اقتضا
حصول رطوبات کند در ابدان حیوانات و با حصول
رطوبات داروی مسهل را نگاه تی زیادت نتواند بود

وسیلان اخلاط باسانی میسر گردد وبهتر آن بود که
در حدذ بهره بود ومتصل بکوکبی که دلیل حرکت خلط
ودارو باشد بجهت آن کوکب پس اگر کوکب تحت
الارض باشد دارو متوجه باسافل بدن شود اسهال
کند واگر کوکب بر وسط السما باشد دارو قصد اعلا
کند وقی براند ودرجمله اتصال بکوکب فوق الارض
در طلب اسهال محمود نباشد اما در تنقیه وادارو
قی برعکس بود وهمچنین اتصال قمر بکواکب سفلی در
٢٤ مسهلات محمود باشد وبکواکب علوی غیر محمود متن

الملابس الجدد مکروه عملها واستعمالها و
القمر فی الاسد واعظمها اذا کان منحوسا
او علی مقابلة الشمس شرح مراد از عمل قطع جامه
نواست وبعضی خیاطت ونبج هم مکروه داشته اند
اولی آنست که نه ابتداء خاطت کنند ونه ابتداء
نبج اما استمرار در عمل محتاج نباشد باختیاری چون
ثبات درجاها مذمومست واستبدال محمود لیس در
ابتداء عمل وابتداء استعمال یعنی نوشیدن ونان

ابد

زینت کردن قمر در بروج ثابته نشاید وثابت ترین اسد است
چه بسمت راس نزدیکتر است ومطالعش در بلاد شمالی
بسیار تر وصورت اسد دال است بر توحش وتسلط
وبعد از اسد عقرب ثابت تر است ودر این باب مذموم تر
چه هبوط قمر است وخانه مریخ ووبال زهره وبعد
از آن دلو خانه زحلست وزحل دلیل تانی وثبات
وکم غایله تر ثور است که خانه زهره است وشرف
قمر وچون قمر در بروج ثابته بود ومنحوس در شر بیفزاید
ودلیل نامرادی است در وقت استعمال آن جامه از
مقتضای طبیعت آن نحس ومقابله آفتاب هم باشد بدتر سبب
چه اقتضاء آن کند که نامرادی از جهت ملوک باشد
ومتسلطات متن مشاکلة القمر فی الموالید ٢٥
للکواکب یجعل المولود متحرکا فیما یدل علیه فان
اتفق ان یکون الکواکب قویة فی ذاتها دلت
علی نقد همته وان کانت ضعیفة دلت علی فیها
ان حرکته اضعف وظهور ما یتحرک فیه اولی
من عرضه وظهور ما یتحرک فیه یکون من تمکن

تلك الکواکب فی الاوتاد الظاهرة ومایلیها
والانتفاع به یکون من سعادتها وعلی هذا
فقس ما بقی من الحکم القسمة **شرح** مشاکلت قمر با
کواکب نظر قمر بود بکواکب وامتزاجش با ایشان
ونظر مقارنه باشد یا تسدیس یا تثلیث یا تربیع
یا مقابله یا انتظار و آن مشاکلت در مولود اقتضاء
آن کند که مولود سعی در آن معنی کند که طبیعت آن
کوکب بران دلالت کند مثلا اگر کوکب زحل باشد
دلیل بود بر آنکه مولود با صبر و ثبات و وقار و
تأنی بود و اگر مشتری بود دلیل باشد بر آنکه مولود
با صلاح و سداد و دیانت و مروت باشد و اگر
مریخ بود دلیل باشد بر آنکه با شجاعت و قوت و هیبت
و تسلط بود و اگر زهره باشد دلیل بود بر آنکه با لهو
و طرب و معاشرت و لطافت باشد و اگر عطارد بود
دلیل باشد که با کیاست و فطنت و ذکا و تمیز باشد
و در حال قوت و ضعف و ظهور و خفا و سعادت و
نحوست آن کوکب نظر باید کرد چه قوت آن کوکب

دلالت کند بر آنکه تقدم مولود در مقتضای طبیعت آن کوکب
بقوت نظری زیادت از آن باشد که بقوت عملی و ضعف
دلالت کند بر آنکه تقدم او بعملی زیادت از آن باشد که
بنظری و هم چنین دلیل ظهور آن طبیعت از مولود بمکان آن
کوکب باشد در اوتاد یا مایلی الاوتاد فوق الارض خارج
از شعاع و دلیل خفاء آن طبیعت در مولود اضداد آن
باشد و دلیل انتفاع و تمتع مولود از آن طبیعت مسعود بودن
آن کوکب باشد و دلیل آنکه مولود از آن طبیعت انتفاع نکرد
و او را حظی و فایده نباشد از منحوس بودن آن کوکب باشد
و ترکیب این احوال از هشت نوع تواند بود که از ضرب دو
در دو در دو حاصل آید و آن هشت نوع اینست اول
قوی ظاهر مسعود دوم قوی ظاهر منحوس سیوم قوی خفی
مسعود چهارم قوی خفی منحوس پنجم ضعیف ظاهر منحوس ششم
ضعیف ظاهر مسعود هفتم ضعیف خفی مسعود هشتم ضعیف
خفی منحوس و احکام مرکب بحسب امتزاجات مدلولات
مذکور باشد و سعادت و نحوست اگر بحسب اعتبارات باشد
بحسب اعتبارات بود اعتبار باید کرد و اگر قمر خالی السیر بود قوت و

ضعف و زیادت نور او و نقصانش اعتبار باید کرد و بحسب آن
حکم کرد متن کسوف النیرین فی اوتاد طوالع ٢٦
المواليد وتحويلات السنين تضر بطبيعة ذلك وطوالع تحويلات سنيهم
البرج والوقت فيه ان يكون نسبة ما بين جزء
ذلك الطالع وجزء ذلك الكسوف الى مائة وثمانين
جزءا كنسبة ما بين ابتداء ذلك الكسوف وذلك
الوقت الى ما توجبه جملة الكسوف من المدة والمدة
لكل ساعة من كسوف الشمس سنة ومن خسوف القمر
شهر شرح کسوف آفتاب و خسوف ماه اگر در وتدی
از اوتاد طالع مولودی ضرر رساند آن مولود را در آنچه
مدلول آن وتد باشد مثلا طالع در تن او و عاشر در جاه
او و سابع در ازواج و شرکاء او و رابع در آبا و املاک
و در دیگر خانها هم برین قیاس الا آنکه در اوتاد ظاهرتر
باشد و در اوتاد و خانهای طول هم ضرر رساند کمتر از آنکه
در اوتاد و خانهای اصل و در بروج در تحویل سال عالم
ضرر رساند در مدلولات آن برج که کسوف در وی باشد
مثلا در حمل و ثور و جدی در بهایم و در جوزا و سنبله و

و میزان و نصف اول قوس و دلو در نوع انسان و در
سرطان و حوت در حیوانات آبی و در اسد در سباع
و در عقرب در هوام و در نصف آخر قوس در دواب
و از ابتداء کسوف تا آخر انجلا نگاه کنند تا چند ساعت
و دقیقه بود اگر در تمامت مدت از ابتدا تا آخر انجلا
فوق الارض بود و الا از ان مدت آن قدر که فوق
الارض بود بگیرند پس در آفتاب هر یک ساعت مستوی را
یکسال گیرند و هر یک دقیقه را شش روز و در ماه هر یک
ساعت را یکماه و هر یک دقیقه را نیم روز چندانکه براید
زمان تاثیر کسوف بود از ابتداء کسوف تا آخر آن
مدت و اما معظم تاثیر کسوف در زمان خاص بود از آن
مدت و آن چنان بود که اگر کسوف در درجه طالع
بود معظم تاثیر در اول زمان تاثیر بود و اگر در درجه سابع
بود معظم تاثیر در آخر زمان تاثیر باشد و اگر کسوف در
جزوی دیگر باشد میان سابع و طالع یا میان جزوی که کسوف
در وی باشد و درجه طالع وسط کسوف باید گرفت تا
نسبت آن مقدار با صد و هشتاد درجه که میان سابع و

طالع‌ها ماند نسبت میان آنچه که از اول کسوف بود
تا وقت معظم تاثیر تا تمامت زمان اثر و آن چهار مقدار
متناسب بودند ثالث مجهول پس از سه مقدار معلوم مجهول
استخراج باید کرد یعنی مابین اول کسوف و وقت معظم
تاثیر تا آن وقت معلوم شود و ظاهر سخن بطلمیوس دال
بر آن گشت که این اجزا درج سوا کنند و قدما خوارزمی
مطالع میگیرند و آن چنان بود که مطالع تیر بلد از
مطالع طالع کسوف نقصان کنند آنچه بیرون آید
بر اجزاء ساعت نیر قسمت کنند آنچه بیرون آید نسبت
آن با دوازده چون نسبت مابین اول کسوف و وقت معظم
تاثیر باشد با تمامی زمان اثر و ابو نصر قمی طالع کسوف
طالع بدو کسوف میگرد و دیگر منجمان طالع وسط
کسوف و این درست تر است **فصل** تسییر ۲۷
الدلیل اذا کان فی وسط السماء فی کل بلد
بمطالع الفلک المستقیم واذا کان فی درجة
الطالع بمطالع ذلک البلد وفیما بینهما بمطالع
الدرج علی حسب موقعها والموضعین المتقابلین

لها علی حسب ذلک وتسییر السهام قید بالانه
کلما زاد مسیر مبادیها تاخرت **شرح** هر دلیل را
که خواهند که تسییر کنند دایرهٔ عظیمه فرض کنند که
با آن دلیل بود و نقطه شمال و جنوب از افق مولود یعنی
بر دو قطب اول دایرهٔ سموت بگذرد و آن دایره را
افق حادث آن دلیل خوانند یا دایرهٔ تسییر آن دلیل و
چون دایرهٔ عظیمه دوم کنند که بدو قطب معدل النهار و
دو قطب افق آن دلیل بگذرد یعنی دایرهٔ نصف النهار
در آن افق آنچه میان قطب معدل النهار و آن دایره را
ارتفاع قطب عرض آن افق باشد و از عرض افق حادث
خوانند و از تصور این دو دایره معلوم شود که هر دلیل
که بر افق شرقی بود افق بلد افق حادث آن دلیل را
و عرض بلد عرض افق حادث و لامحاله تسییر او بمطالع
طالع باید کرد در آن بلد و تسییر سنوی آن چنان بود
که هر سال را یک درجه بر مطالع او افزایند آنچه حاصل
آید با درج سوا کنند تا موضع تسییر بر توالی بروج معلوم
شود و هر دلیل که در عاشر یا در رابع بود و دایرهٔ نصف

نصف النهار با و بگذشته بود دایرهٔ نصف النهار که
افقیست از آفاق خط استوا دایرهٔ افق حادث آن
دلیل باشد و آن افق را عرض نبود و لیکن مطالع آن دلیل
بمطالع خط استوا باید کرد و هر دلیل که بر افق غربی باشد
افق بلد افق حادث او باشد و لکن عرض او در جنوب
مساوی عرض بلد باشد که در شمال بود و لیکن مطالع
آن افق باید کرد بر تقدیر آنکه در جنوب بود یعنی مطالع
حمل در جنوب مساوی مطالع میزان بود در شمال و هم
برین قیاس در هر برجی و هر دلیلی که در میان دو وتد
بود او را دایرهٔ افق او بحسب موضع او استخراج باید
کرد و عرض افق حادث او و جهت عرض شناخت باید
و باید دانست که هر دلیلی که در نصف صاعد بود از
فلک یعنی در میان عاشر و رابع در جهت شرقی عرض
او شمالی بود و هر چه در نصف هابط بود عرض او جنوبی
باشد پس مطالع آن افق تسییر دلیل باید کرد و متاخران
تحقیق این عمل بغایت کمال رسانیده اند و اما متقدمان
بران اقتصار نموده اند که ساعت بعد دلیل از عاشر با

رابع معلوم کنند و نسبت آن با شش ساعت چون نسبت زمانین
مطالع دلیل بخط استوا و مطالع او بحسب موضع او باشد
مطالع دلیل بخط استوا و مطالع او ببلد بگیرند اگر در نصف
شرقی بود و با مطالع نظیر او ببلد اگر در نصف غربی بود
و بحساب اربعه متناسبه مطالع او بحسب موضع او
بیرون آرند و ازان تسییر کنند و این عمل تقریبی باشد
و بر وجه تساهل و آنچه متاخران میکنند تحقیقی باشد و
برهانی و مطابق سخن بطلمیوس درین موضع و اما تسییر
سهام که بطلمیوس گفته است از جهت پیش رانند یعنی خلاف
توالی بروج و علت آن آن گفته است که اگر تسییر مبداء
سهم زیادت شود سهم او از موضع خود متاخر شود مثلا
اگر طالع حمل بود بده درجه و آفتاب در اول حوت باشد
و ماه در نیمهٔ حوت سهم السعاده از آفتاب با ماه گیرند و
از طالع بیفکنند یا در بیست و پنج درجه حمل باشد پس آفتاب
مبداء او باشد و چون تسییر آفتاب زیاد شود و ماه ثابت
باشد میان ایشان کمتر از پانزده شود و سهم بران تقدیر از
بیست و پنج درجه حمل کمتر شود پس بران تقدیر تسییر او خلاف

توالی بوده باشد اما این سخن علت این دعوی را نشاید
چه اگر تقدیر بر زیادت سیر قمر کنند که تنها ست و
ثانیاً آفتاب سهم از سست فی سح درجه بر توالی متحرک
شود و احمد بن یوسف که شرح ثمره کرده است
علت تسییر سهام بر خلاف توالی آن گفته است که
سهم کوکبی نیست بل بمثابه جزویست از فلک و چون
حرکت اولی بر خلاف توالیست سهم بر خلاف
توالی باید راند و اگر اجزاء فلک بر خلاف توالی
باید راند طالع و عاشر بر خلاف توالی بایستی راند
و باتفاق بر توالی میباید راند پس معلوم شد که این
تعلیل باطلست و این سخن مناسب سخن بطلمیوس نیست
و بعضی از منجمان سهم را بر خلاف توالی تسییر کرده‌اند ١٠٥
کمر وقتی که مابین سابع و عاشر بود که اول تسییر کنند
بسابع و آن بر خلاف توالی بود و این عمل هم بسهم
خاص نیست که اگر یکی از نیرین آنجا بود هم بر آن اوج
تسییر کنند و حق آنست که ناقل که سخن بطلمیوس نقل کرده است ١
سخن او فهم نکرده است نقل بوجهی کرده است که ازا

٢٨ هیچ وجه محمل نمیتوان نهاد **متن** اخفی ما یکون السهم
عند مجاسدة دلیله الشمس و کینونته تحت
الارض او فی مواضع غیر مشاکلة لبیته او شرفه
و اقوی ما یکون اذا کان دلیله سایراً من هبوطه
الی شرفه و هو فی وتد ملائم لطبیعة الشیء **شرح**
درین کلمه دلیل غایت خفا و غایت قوت بیان می کند
و غایت خفا را سه دلیل نهاده است یکی استتار دلیل
تحت الشعاع که دلیل خفا باشد و غایت آن مجاسده دلیل
با آفتاب باشد و دوم بودن دلیل باشد تحت الارض و غایت
بعدش از وتد الارض نقطه رابع و سیوم بودن دلیل باشد
در موضعی که مشاکل خانه و شرف او باشد و نفی مشاکلت
درین موضع گفته است که اگر مشاکلت بمعنی نظر باشد
که بیشتر ازین گفته آید هیچ موضع نبود از دوازده برج
ناظر یکی از خانها متحیره باشد اما در آفتاب و ماه یکی
باشد سنبله و جدی و حوت سرطان بخانه آفتاب
که اسد است ناظر نبود و اسد و قوس و دلو و حوت را بخانه
ماه که سرطانست ناظر نبود و اما در شرف تنها محتاج چهار

چهار کوکب خانه و شرف هر کوکبی ناظر بود چنانکه بود و
سنبله و عقرب و حوت شرف آفتاب که حمل است
ناظر باشد و در دیگر کواکب برین قیاس و اگر مجموع خانه و
شرف اعتبار کنیم در آفتاب سنبله و حوت نه بخانه
او ناظر است و نه بشرف او و در ماه جوزا و قوس نه
بخانه او ناظر بود و نه بشرف او و دیگر هیچ کوکب را
برجی نبود که نه بخانه ناظر بود و نه بشرف او پس معلوم
که مشاکلت اینجا نظر نخواهد و نیز مشاکلت بشرکت علو تا
و تغریب سفلیات از آفتاب و برعکس از ماه نمی خواهد
والا بخفتی لبقیه او شرفه بل مشاکلت موافقت در طبیعت
میخواهد چه اسد مشاکل حمل و قوس است در طبیعت
گرمی و خشکی و تری و جوزا و میزان و دلو مشاکل
اسد و حمل و قوس اند در گرمی و تری و مباین ایشانند
بهمه وجوه پس مباینتی هست کلی و مباینتی هست
از بعضی وجوه دون بعضی و آفتاب را مقابله ماه و مباین
خانه و شرف اند مباینتی کلی و هفت برج دیگر مباین
خانه و شرف اند مباینتی جزوی و ماه را همچ برج

مباین خانه و شرف نباشد مباینت کلی اما ده برج دیگر
مباین باشند مباینت جزوی و برین قیاس در باقی
کواکب و همچنین مشاکلت کواکب خانها دوازده گانه را
چنانکه بیوت افراح شمس را عاشر و مشتری را طالع و
زهره را سابع و برین قیاس در باقی کواکب و باید
دانست که در موالید اگر دلایل خفا حاصل بود چنانچه
طالع را مولود ار عشر مردم در عشر احوال مخفی باشد
و این در دلایل زمان شنیده بود و در مسایل اگر دلیل
خفا بود در دلیل مسئله حاصل بود و دلیل مسئله تحت
الشعاع و متصل بود با آفتاب یا تحت الارض و سایر
رابع آن خبر ظاهر نشود و اگر تحت الشعاع و منصرف
بود یا تحت الارض و از رابع در گذشته بعد از اخفا
ظاهر شود و در اختیارات اگر مطلوب اخفا امری
بود باید که متصل باشد و در رابع تا آن امر ظاهر نشود
و اگر مطلوب اخفا تحصیل بود باید که منصرف باشد و
از رابع در گذشته تا بعد از اخفا امید ظهور آن تحصیل
و آما قوت کواکب دو گونه بود یکی قوت ذاتی کواکب

یا قوت عرضی او نه بقیاس با چیزی و آن در کتب مفصل
مذکور است و دیگر قوت او بقیاس با مطلوبی چنانکه
مثلا کوکبی که دلیل مطلوبی بود در تحصیل آن مطلوب قوی
بود و دلیل این قوت دو چیز است یکی فرع کوکب
از هبوط بشرف مانند آفتاب میان میزان و حمل
و ماه میان عقرب و ثور و در کواکب دیگر هم بر این قیاس
بشرط آنکه راجع نباشد و دیگر بودن او در وتدی
ملایم طبیعت مطلوب چنانکه اگر مطلوب سعادتی بدنی یا
نفسانی بود یا درازی عمر در وتد طالع بود و اگر مطلوب
جاهی بود یا شغل یا قرب پادشاهی بود در وتد عاشر
بود و اگر مطلوب وصلتی یا مشارکتی یا مقاربت غرضی بود
در وتد سابع و اگر ثبات امری یا حصول ملکی یا بنائی
۲۹ نیکو یا عاقبتی محمود بود در وتد رابع بود **متن**
الزهرة یکسب المولود فی العضو الذی یکون
لبرجها التلذاذ و الکواکب تعطی ما لها ان
تعطی مثل ذلک شرح هر عضوی منسوب ببرجی
است و اعضا که بر سر تن محل و کردن بثور و دو منکب و

دو دست بجوزا و سینه و دل بسرطان و پشت باسد
و شکم و آلات بسنبله و کمرگاه و میان بمیزان و عورت
و آلت تناسل بعقرب و سرین و ران بقوس و زانو ها
بجدی و ساقها و کعبها بدلو و قدمها بحوت و هر کوکب
دال بود بر حالی از احوال مردم چنانکه زهره بر لذت
و زحل بر سکون و تانّی و مشتری بر جمال و مریخ بر
حدت و سبکی و آفتاب بر بزرگی و عظمت و عطارد
بر ذکا و اعلام و ماه بر سرعت و حرکت و چون کوکبی
در برجی بود در ولادت آن حال در آن عضو زیادت
بود از آنکه در دیگر اعضا پس اگر بر وجهی ملایم باشد
آن حال در آن عضو بر وجهی محمود بود و اگر بر وجهی غیر ملایم
بود بعکس مثلا زهره در حمل دلیل بود که لذت مولود
در نظر یا تخیل اشمام یا ذوق یا استماع بود و اگر در ثور
بود لذت او در گردن افرازی بود یا در معانقه و اگر
در جوزا بود در آنچه بدست و منکب و انگشت تعلق دارد و
اگر در سرطان بود در آنچه در دل و ضمیر دارد و اگر در
اسد بود در تحمل مشاق و حمل اثقال و استبداد و اگر در

سنبله بود در اکل و شرب و اگر در میزان بود در بضاعت
و مقاومت و اگر در عقرب بود در شهوت راندن و
اگر در قوس بود در ملامت الحاد و اگر در جدی بود
در رکوب و اگر در دلو بود در ایستادن و ایستادگی
نمودن و اگر در حوت بود در حسن و پای کردن و
برین قیاس در دیگر کواکب سیروح متن اذا لم یتفق ٣٠
مجاسدة القمر للکوکبین فاطلب مجاسدته للکوکب
من الثابتة علی طبیعة مزاجهما شرح هرگاه که البیاً باشند
خواهند که حال حرکت کنند از دو امر که دو کوکب بران
دو امر دال باشند مانند لذتی و زوجی حمل که زهره و
مشتری بر لذت و جمال دال اند قمر را در اختیارگی
بآن تعلق دارد نگاه کنیم تا با آن هر دو کوکب متصل یا هر دو
مقارن کدام وقت است آن وقت اختیار کنیم پس اگر
چنین یافته نشود کوکبی از ثوابت که بر مزاج این دو
کوکب بود طلب کنیم و وقت مجاسده قمر با آن کوکب اختیار
کنیم تا مطلوب حاصل آید متن الکواکب الثابته تعطی العطایا ٣١
الخارجة عن النسبة و کثیراً ما تختم بسوء شرح

چون

چون دلایل مولودی قوی حال باشند تقویتهای ذاتی و
عرضی مولود را بلندترین مرتبه از مراتب اهل بیت تا
ابناء جنس او برساند پس اگر کوکبی از کواکب ثابته در طالع
یا عاشر یا مقارن نیر نوبت یا سهم السعاده باشد مولود را
از حد مراتب اهل بیت و نسبت ابناء جنس بگذراند و
عطاهایی دهد که نه حد او باشد چنانکه کسی را از بازاریان
بجد پادشاهی یا منصبی بزرگ رساند و باشد که عاقبت
آنکس مذموم بود و آن چنان بود که آن کوکب بر مزاجی
مرکب بود از مزاج نحسی و باید که بداند که کواکب ثابته
سه صنف اند اول کواکبی که از قدر بزرگ باشند و بر
طبیعت سعود مطلق باشند مانند سماک الاعزل و نسر واقع
و جنس کواکب سعادت مطلق دهند چون مجاسد دلیل شوند
یعنی جرم آن کوکب و دلیل بر افق تسییر باشند دوم
کواکبی که از قدر بزرگ باشند اکثر آن و مزاج ایشان
بالنحس آمیخته بود مانند قلب الاسد و قلب العقرب و عین الثور
و منکب الفرس و جنس کواکب مجاسده عطاهای بزرگ دهند
و اگر تسییر بایشان رسد قطع کند و عطاهای ایشان

عاقبه

نحو سوم بود و سوم کواکبی هست که نحس مطلق بوند مانند
و آن کواکب سبع سعادت هند و جز نحوست نکنند و
اعتبار ثوابت در طوالع قرانات و سالها هم بکنند بود

متن العمل فی تنقل الوجل من اهل بیت الملك ٣٢
علی ما شاکل مولوده لهیئة الفلك فی الوقت
الذی قام فیه ذلك الملك شرح هر طالعها،
مبداء ملتها و دولتها و جلوس پادشاهان پادشاهی
معلوم باشد هر کس که از ابناء آن ملت و دولت یا از اهل
بیت آن پادشاه بود و طالع او مشاکل آن طالع باشد
او را در آن ملت و دولت یا در پادشاهی آن پادشاه
خطی بهره تمامتر حاصل شود و اعتبار این مشاکلت از
اعتبار دلایل ریاست و تفوق قوی تر است و احمد
بن یوسف که شرح این کتاب کرده است آورده است
که خمارویه بن احمد را که حاکم اعمال مصر بود پسری آمد ها رون
نام بر طالعی که منجمان گفتند در آن طالع دلیل ریاست و
مهتری نیست یکی از منجمان که نامش صالح بن الولید السهمی
بود آن طالع بدید و بدانست که طالع پسر خمارویه است

حکم

حکم کرد که بجای پدر ده سال حاکمی کند اما حکم او همان روان
نشان که حکم بدین علت آن حکم از او پرسیدن گفت طالع
او عقرب است و شمس در سنبله و طالع جد او احمد بن طولون
همین بود و بعد از وفات پدر حکم او راست شد و هارون
نه سال و چند ماه حاکم مصر بود اما نه چون جد خود و این
٣٣ علم را شواهد بسیار یافت شود متن اذا انتهی تسییر
دلیل دولة الی کوکب یوجب قطعا مات
ملکها او رئیس فیها وکل کوکب یکون فی برج الانتهاء
لتحویل سنة من سنی الدولة فهو دلیل علی موت
عظیم منها فی تلك السنة الدولة علی طبیعة ذلك الکوکب
شرح طوالع دولتها و دلیلها، آن دولت را از ابتداء
وقت طالع تسییر کنند بطالع افق هر درجه را سالی و هر برج
سوا با نتها برانند هر برجی را سالی پس اگر تسییر بکوکب
قاطع رسد ملکی یا رئیس بزرگ را از اهل آن دولت
قطع افتد در آن وقت و اگر کوکبی غیر مشاکل دلیل دولت
باشد و انتها بدو رسد بزرگی از اهل آن دولت را نکبتی
یا قطعی باشد و آن کس بر طبیعت آن کوکب باشد مثلا اگر

زحل باشد پیری یا مردی یا غودی تمام و اگر مشتری باشد
قاضی یا صاحب منصبی بزرگ و اگر مریخ باشد امیری از
امرا لشکر و اگر آفتاب باشد بزرگی از خاندان ملک و
اگر زهره بود زنی بزرگ یا از آن بزرگان و اگر عطارد
باشد دبیری بزرگ و اگر قمر باشد ولی عهدی یا حاجبی بزرگ
پس اگر کوکب مشرقی بود یا صاعد آن شخص جوانی باشد
و اگر مغربی بود یا هابط پیری باشد و ثبات آن کوکب در
وتد دلیل محل آن شخص باشد و قوتها او از شرف و
حظ دلیل بزرگی او و سعادت او و دلیل مال و بسیاری
و برین قیاس **متن** اتفاق شخصان علی شیء ما ۲۴
توجد من دلیل ذلک الشیء فی مولدیهما فان کان
علی مشاکلة محمودة کان بینهما اتفاق فیه واقواها
موضعا یقوم مقام الفاعل والرئیس واضعفها
یقوم مقام المنفعل والمرؤس **شرح** چون خواهند
که بدانند حال موافقت و مخالفت میان دو شخص در
صناعت یا شغلی یا امری دیگر دلیل آن صناعت یا
آن امر در هر دو طالع بطلبند مثلا در زراعت زحل و

و در وزارت و قضا مشتری هر دو و در لشکرکشی مریخ
هر دو و در سلطنت شمس هر دو و برین قیاس اگر میان
ایشان مشاکلتی محمود باشد یا باشند بنظر مودت و قبول دلیل
اعمالی هر دو شخص بود دران کار و اتفاق ایشان دلیل دلالت
کند برانکه صاحبش رشوه حاکم باشد بر دیگری و اگر
میان ایشان مشاکلتی مذموم بود دلیل معادات و
مخالفت آن دو شخص بود و اگر هیچ مشاکلتی نبود نه
۲۵ موافقت بود میان هر دو و نه مخالفت **متن**
المحبة والبغضاء یوجدان من تبدیل
لعهما مواضع النیرین فی موالیدهما و مشاکلة طوا
تدل علی المودة والمخالفة والبروج المطیعة
اشد محبة **شرح** مراد آنست که چون موضع شمس
یکی موضع قمر دیگری باشد ناظر باشد بنظر مودت دلیل دوستی باشد
میان هر دو و اگر ناظر باشد بنظر عداوت دلیل دشمنی بود
و همچنین اگر طالع هر دو یکدیگر را ناظر باشند بنظر دوستی یا
دشمنی و هر برجی که مستعلی باشد بر دیگری آن دیگر برج
مطیع او باشد و صاحبش را محبت زیادت بود دار انکه

صاحبش مستعلی بود و استعلا چنان بود که چون برجی
طالع بود برج فوق الارض بر و مستعلی باشد و گفته اند
بروج مطیع برجهائی اند که بر صورت مردم باشد تا
حمل و ثور و جدی باشد بخلاف سرطان و اسد و عقرب
و حوت و نیز گفته اند معوج الطلوع مطیع مستقیم الطلوع
بود و چون میان نیرین و طالعها این مشاکلت و
مخالفت بود میان آن دو شخص بر دوستی بود و نه
دشمنی و ابو العباس گفته است شمس در موضع قمر و
قمر در موضع شمس و نظر آن دو موضع یکدیگر تربیع
دوستی ایشان منسوب به دنیا شده **متن** ٣٦
المستولی علی مکان الاجتماع فی مثل درجة
وتد من اوتاد مولد کل کاین فی فلک
الاجتماع من الاشخاص الانسانیه وکذلک
الاستقبال **شرح** اصل عمودار بطلمیوس که
بآن طالع مولود تخمینی معدل کنند ازین کلمه است
و آن چنان بود که مستولی بر جزء اجتماع یا استقبال
که بر ولادت متقدم بود معلوم کنند و موضع او در

طالع کل

وقت ولادت مساوی درجهٔ وتدی کنند که بآن درجات
نزدیکتر بود از اوتاد طالع تخمینی آن مولد و اگر مستولی
مطلق نباشد شریک مستولی و آن کوکبی بود که حظ
او از حظ مستولی کمتر بود دران جزو کار مستولی بکار دارند
و عمل بآن نمودار مشهور است میان اهل این صناعت
و بعضی درجات مصححه مستولیات بجای درجات طول البیان
٣٧ بکار دارند **متن** اذا انتهی کوکب فی ربع من
ارباع السنة الی موضع من فلک البروج الذی
اذا حلت فیه الشمس تحرک الهواء فی کیفیة ما و
کان الکوکب موافقا لتلک الکیفیة قوی فی ذلک
الربع وعلی هذا فقس **شرح** یعنی چون کوکبی گرم
مزاج در تابستان برجی رسد که چون آفتاب بدان
برج رسد هوا گرم شود آن تابستان گرم تر از معهود
باشد مانند مریخ در اسد در تابستان و اگر در زمستان
رسد سرما کمتر از معهود بود و برین قیاس در هر یکی از
فصول مانند زحل در جدی در زمستان در شدت سرما و
٣٨ برین قیاس در دیگر کواکب **متن** استخدم الکوا

کب

البيابانية فى بناء المدن والمحترق فى بناء الدور
وكل مدينة تبنى والمريخ فى وسط السماء او كوكب
من البيابانية على طبيعته فان اكثر همته التسلط
عليها بالسيف **شرح** كواكب ثابته را بيابانى خوانند
كه مانند مردم بيابان نشين براه ورى راه بهمه مواضع
فرو آمده باشند وچون كواكبى را كه بمزاج سعود باشند
در اوتاد طالع شهرها افكنند ثبات وبقاء آن شهرها
در بسيار سالها بر حال پسنديده وعدم تغير انسان حال
حاصل شود واز جهت سعادت مزاجها وبطوء حركات ودر
بناء سرايها كه آن بقاء وثبات ممكن نبود كواكب متحركه
بطبع سعد باشند بكار دارند وچون وسط السماء خانه
سلطنت است اگر مريخ يا كوكبى از ثوابت بر مزاج او در
وسط السماء افتد متسلطان در آن شهر عاقبت قتل باشد
وهمچنانكه عاشر خانه ملوك بود طالع خانه رعايا بود و
سابع خانه مخالفان ورابع خانه عمارت وعواقب آن
بقاع وديگر كواكب بر مريخ قياس بايد كرد **متن** ٣٩
يكاد ان يكون من طالعه برج السنبلة او الحوت

اقوى الاسباب فى سلطانه ومن طالعه الحمل او الميزان
اقوى الاسباب فى موته ومن طالعه العقرب او
الثور اقوى الاسباب فى مرضه وعلى هذا
فقس ساير الطوالع **شرح** چون صاحب هر خانه دليل
باشد بر سبب مقتضى مدلول از خانه وصاحب طالع دليل
آن شخص باشد كه طالع اوست پس چون صاحب طالع صاحب
عاشر بود هم آن شخص باشد كه سبب جاه خود شود واگر
صاحب ثامن بود هم او سبب مرگ خود شود واگر صاحب
سادس بود هم او سبب بيمارى خود شود واگر صاحب رابع
بود هم او املاك خود كسب كند وعواقب او بسعى او باقى
افتد واگر صاحب ثانى بود هم او كسب مال خود كند واگر
صاحب ثانى عشر بود هم او سبب عداوتها مردم شود با
خود وازن كلها آگاه واجب شود كه اسباب ديگر با اين اسباب
منضم شود واز اين سبب حكم جزم نكرده است لفظ يكاد
آورده است يعنى نزديك باشد واين لفظ مقتضى ترجيح
عكس نشود **متن** اذا كان عطارد فى احد برجى ٤٠
زحل وهو قوى فى ذاته اعطى المولود جودة

النكر في الاصول واقوى الموضعين الدلو و
ان كان في برجي المريخ اعطى جودة البذاء
والسفه واقوى الموضعين الحمل شرح
عطارد دليل فهم وسرعت رويت ونطق است
وزحل دليل تعمق در معاني ورسيدن بغور افكار
وتاني در كارها پس چون عطارد قوى باشد بقوتهاء
ذاتي ودر خانه زحل باشد از طبع زحل استفادت
تعمق كند پس فكرها بصواب كند در اصول وحقايق
امور وچون مريخ دليل طيش وحدت است اگر
در خانه مريخ باشد بيهده گوي وسفيه طبع باشد وچون
از خانهاء مريخ حمل مستعلت است اين اثر در وي ظاهرتر
باشد وعوت بموجبات حدت وسبكي كم كند پس
آن اثر زود ظاهر نشود واگر در خانهاء مشتري باشد
فصاحت ووعظ خلق وتذكير فايده دهد واگر
در خانه زهره باشد هزل ومجون ومضاحك فايده
دهد واگر در خانه آفتاب بود سخنهاى او از سر تكبر و
بزرگ منشي باشد واگر در خانه ماه باشد قلت فكر و

تحمل نمودن در سخن فايده دهد واز ممارست كواكب حالها كسب
٤١ از مقتضيات طبايع انسان استقصا كند متن سوء حال
الحادي عشر وصاحبه في قيام ملك دليل على
ما يلحق وزراءه وامواله من السوء وعلى هذا
يكون سوء حال الثاني وصاحبه دليلا على سوء
اكتساب الرعية معه شرح عاشر طالع جلوس
عاشر پادشاه دليل او باشد وحادي عشر كه ثاني عاشر است دليل
وزرا واعوان او وخزاين او وطالع دليل رعيت
باشد وثاني دليل اعوان واموال ايشان پس بدحالي حادي عشر
وصاحبش دليل بدي حال وزرا وفساد احوال پادشاه
باشد وبدي حال ثاني دليل فساد احوال رعايا وسوء
٤٢ تدبير مدبران امور ايشان باشد در ايام دولت متن
اذا تولت النحوس طالع ولد فان صاحبه
يلتذ بالاشياء البشعة وربما استطاب
ماشاكل الاراييح الكريهة وغير ذلك فيما تشاكل هذا شرح
چون نحوس غير ملايم طبايع اكثر اهل نوع اند پس اگر
طالع كسي والي شوند وتسيير سعد را در آن موضع حظى

تاثیر و ناظر باشد لامحاله طبع صاحب طالع مخالف طباع اگر
اهل نوع باشد پس لذت از چیزها یابد که متنفر دیگران باشند
مانند غذاهای ناخوش و بوهای مکروه و جامهای وسخ و
معاشرت با مردم کریه لقا که جاهل خلق دارند دوست تر
دارند و آنچه موجب لذت دیگران باشد نفرت کند و لیکن اگر
نحس زحل باشد التذاذ او بچیزهای سرد و سیاه و گران
و حقیر و باریک و ناخوش بو و طعم باشد و اگر مریخ باشد
بچیزهای گرم و تیز و تلخ و سوزان و حیوانات موذی و
اشتر و تند و تیز و رزن قیاس متن احذر نحوسة ۴۳
الثامن وصاحبه للخارج والثانی وصاحبه
للداخل شرح خارج مسافر میخواهد و داخل کسی که
دخول بلد یا مسکن کند و چون سابع مسافر را دلیل
مقصد باشد و ثامن ثانی اوست دلیل احتیاج و فواید
او باشد در سفر و طالع دلیل داخل بلد است و ثانی
دلیل مال و غذا و فواید او باشد در سفر و طالع دلیل داخل
بلد است و ثانی مسکن پس بدین سبب از نحوست این
دو خانه در اخبار سفر و دخول بلد حذر میفرماید و ابو العباس

گفته است سابع و ثامن در اخبار معتبر نیست و از نحوست
ثامن احتراز جهت آن فرموده است که ثانی مقابله او
۴۴ منحوس گردد و نه چنانست که او تصور کرده است متن
اذا کان العلة والقمر فی البرج الذی کان فیه
نحس فی المولد او تربیعه او مقابلته فانها
صعبة واشد ان یکون ذلک النحس فیه او فی
مشاکله منه نحو من المقابلة او التربیع واذا
کان فی موضع سعد فهی سهلة الا ان یکون
مزاج العلة ملایما لطبیعة السعد هذا بعد
ان ینعم النظر فی مقدار العلة کما قدمنا وصفه شرح
در مبداء بیماری نگاه کنند با موضع قمر که اگر در موضع
نحسی بود از آنچه در طالع اصل بوده است یا در تربیع یا مقابله او
آن بیماری سخت بود و تباه تر از آن خاصه آن بود که
همان نحس در مبداء بیماری هم آنجا بود یا در تربیع یا مقابله
آن موضع باشد یا قمر با و منحوس بود خاصه اگر برج آن عضو
باشد که علت در وست و نیز اگر طبیعت نحس و برج ملایم
آن علت باشد و در سادس یا ثامن بود و اگر در موضع سعدی

باشد یا سعد ناظر بود بموضع او بیماری سهل باشد و سهل تر
انکه همان سعد آنجا بود یا ناظر بآنجا در وقت بیماری خاصه
نظر مودت و اگر سعد قوی حال بود مگر که علت از ان
جنس بود که آن سعد اقتضا کند و آن در مشتری مانند
ذبحه و خناق و امراض دل و آنچه از غلبهٔ باد و خون ذبحه
و در زهره مانند امراض جگر و معده و اسهال و بلغم و چون
امراضی که از کثرت رطوبت و فساد آن باشد و باید که اول
مقدار علت شناسی چه اگر رنجی باشد که از او خطری نبود
مانند زکام و حمی یوم حکم نکنی بسختی بیماری و اگر چه آن
دلیل یافته باشی و اگر رنجی باشد که در آن خطر عظیم بود
مانند تب دق و سل و ذبول مشایخ حکم نکنی بسهولت
مطلق و اگر چه آن دلیل یافته باشی و این از آن جمله است
که در علم النجوم مشکک و تنها شرح کرده آمد متن
الاجماع علی الاشیا المستعملة علی المجری الطبیعی ٤٥
فی الملة یفسدها النحوس والتی علی المجری الطبیعی
فی غیر الملة و علی غیر المجری الطبیعی یفسدها السعود
ش اجتماع اشخاص نوع انسان که بروجهی باشد

که در طبیعت رخصت باشد و در شریعت و رسم جایز مانند
تزویج نظر نحوس در مبدا آن کار مفسد باشد و جائیکه باید
بیشتر نشود و نظر سعود معاون باشد و اما آنچه بحسب طبیعت
رخصت باشد و بحسب شریعت و رسم غیر جایز مانند زنا
یا در طبیعت هم رخصت نباشد مانند تحقق و لواطه نظر
سعود در وی مفسد بود و نظر نحوس شاید که معاون باشد
و علت آنست که سعود اقتضاء اموری کنند که ملایم
طبایع جمهور و مصالح ایشان بود و نحوس بخلاف آن
٤٦ علیل متن اذا کان طالع العلیل علی ضد نصبة
منزلة النصبة مولده ولم تکن السنة انتهت الی تلک النصبة
فهو ردی جدا ش بطالع طالع مبدأ علت میخواهد
و بضد نصبت آنکه طالع تحویل سال و انتها طالع علت سابع
یا رابع یا ثامن طالع اصل باشد و ادلا مخالف آن ادلا در
سعادت و نحوست و وضع که هر گاه که چنین بود و طالع
تحویل سال و انتها طالع او موافق و مشاکل طالع اصل
نباشد دلیلی تباه باشد اما اگر طالع تحویل یا انتها ضد اصل باشد
و طالع مبدا علت موافق اصل و مسعود ضرر آن حادث شد

۴۷ متن کل مولود لا یکون طالعه و ادلته فی بروج
ذوات صور انسیة فصاحبه منقبض عن
الناس شرح چون طالع و موضع صاحب طالع
و هیلاج بروجی باشند که بر صورت مردم نباشند جدی
سنبله و نیمه اول قوس و منطقة هوای آن شخص با
مردمان مستانس باشد و اگر هیچ کدام نباشد صاحب سهم حس
بود و از مردم منقبض پس اگر بر جهای باشند بر صورت
بهایم با وجود انقباض متذلل بود و اگر بر صورت سباع
باشند متکبر و متسلط باشد و اگر بر صورت حیوانات آب
باشد از مردم نفور و گریزان بود ۴۸ اعظم السعادات
فی المواليد من الكواكب الثابتة ومن الاوتاد
القران والدستورية ومكان سهم سعادة
الدولة في الطالع شرح چون کواکب ثابته بر مزاج
سعود باشند بجرم در نفس طالع یا عاشر یا مقارن
صاحب طالع یا هیلاج باشد و طالع وتدی باشد از اوتاد
دولت یا طالع قران صغری یا اوسط متعلق یا دستوری
باشد و این بودن کواکب علوی در شرف آفتاب و کواکب

سفلی

سفلی در شرف آفتاب و در ماه بعکس و سهم السعاده که در طالع
دولت افاده باشد در طالع مولود باشد سعادات بزرگ
اقتضا کند و این کلمه در نسخه بعضی از شارحان کلمه سهم روشن
احمد بن یوسف ۴۹ است و تا اینجا عدد کلمات متفاوت است متن اذا وقع
فی مولد نحس مکان سعد فی مولد آخر دل علی
ان مکروها یلحق من فی مولده السعد ممن هو
فی مولده النحس و سنخ المکروه من طبیعة الکوکب
وما یقع فیه علی حسب طبیعة الامکنة و علی هذا
یطرد کل ما وقع فی القسمة شرح این حکم را چهار قسم
باشد نحس در مکان نحس و نحس در مکان سعد و سعد در
مکان نحس و سعد در مکان سعد و در قسم اول مرد و
شخص یکدیگر مضرت رسانند و در قسم دوم و سیوم صاحب
نحس بصاحب سعد مضرت رساند و صاحب سعد با سعد
و در قسم چهارم مرد و یکدیگر منفعت رسانند و منفعت و
مضرت بحسب طبیعت سعد و نحس باشد چه مشتری جاه و حشمت
و مال دهد و زهره لذت و الفت و انس و مودت و زحل
کبر و حیلت و خدیعت و شکایت و مریخ ضرب و قتل و

حلب و تسلط و طبیعت مکان چنان بود که در طالع شمس سد
و در ثانی بال و در عاشر کجاه و برین قیاس متن اذا ٥٠
کان عاشر طالع الصاحب هو طالع المصحوب
و مشاکله المبتز علی احدهما المبتز علی الآخر هو المستولی م
مشاکل مودة دامت الالفة قائمة معه و کذلک
طالع المملوک اذا کان سادس طالع المالک و
طالع الزوجة اذا کان سابع طالع زوجها و
حفظت الشرایط المعتبرة من المشاکلة المحمودة
فی دلایلهما دامت ایامهما و استقامت امورهما ادلتها خ
و قل الخلاف بینهما ش درین مثالها باشد که صفت از
یک جانب باشد چنانکه در مثال اول و دوم که در هر دو
صاحب طالع از صاحب عاشر و سادس صفت برد اما
در مثال سیوم مردو را از یکدیگر نفع بود چه همچنانکه سابع
خانه وجه صاحب طالع است طالع خانه وجه صاحب
سابع است و شرط آنست که میان مستولی بر یک خانه
و مستولی بر دیگر خانه نظر دوستی باشد و قبول از یکدیگر و
هر دو نیکو حال و سعود چه هر گاه که چنین باشد میان ایشان

سالها بسیار آمیزش و موافقت باشد و مخالفت کم اتفاق افتد
و اگر یکی سعد باشد و دیگر نحس و نظر قبول صاحب سعد را
سیرت نیکو بود و صاحب نحس را سیرت نه نیک بود و اما
موافقت حاصل باشد متن اذا کان طالع صاحب عاشر
طالع مصحوب فان التابع سامر علی صاحبه و کذلک
اذا کان صاحب السادس لمولود فی وسط سماء
آخر یعمل التدبیر من صاحب الطالع کان حسن الملکة
لغلمانه و علی هذا فقس ما جری هذا المجری ش
یعنی چون طالع تابع عاشر طالع اکنس باشد که تابع
تبع او بود با صاحب طالع تابع صاحب عاشر انکس بود
آن تابع بمقدم خویش حکم کند و همچنین چون صاحب ششم
که خانه عبید و خدم است در عاشر طالع کسی افتد دلیل
آن باشد که آن غلامان خود را نیکو و بزرگ دارد و برین
قیاس اگر صاحب سیم در عاشر طالع کسی بود برادران
او بر و بزرگی کنند و همچنین در صاحب پنجم و عاشر قوی تر از
او تا داست و موضع رفعت سلطنت است ازین سبب این
حکم برین وجه بعاشر خاص است و در دیگر خانها هم برین قیاس

اذا کان طالع التابع هو عاشر طالع المتبوع او کان صاحب طالع
التابع هو صاحب عاشر طالع المصحوب کان التابع سامر علی صاحبه خ ٥١

توان کرد و از سعادت و نحوست دلیل حسن معاشرت و
سوء آن معلوم کرد **متن** لا تغفل امر المائة و ۵۲
العشرین قرانا التی للکواکب المتحیرة والنیرین
فان فیها علم اکثر ما یقع فی عالم الکون والفساد
شرح قرانهائی که میان کواکب سیاره افتد صد و
بیست باشد از آن جمله بیست ثنائی و سی و یک ویکث ظ
خماسی و سی و پنج ثلاثی و همین قدر رباعی و هفت
سداسی و یک سباعی اما ثنائی جهت آنکه زحل را با
هریک از شش کوکب باقی شش قران باشد و مشتری
را با هریک از پنج کوکب که شیب او بود پنج قران و
مریخ را با چهار کوکب و شمس را با سه کوکب و زهره
را با دو و عطارد را با یک کوکب مجموع بیست و یک قران
باشد و اما در خماسی بسبب آنکه چون دو و بیست و یک اند
اگر هریکی را از این ثنائیات اسقاط کنید پنج باقی هم
بیست و یک نوع تواند بود و اما ثلاثی سی و پنج بود چه زحل
و مشتری با پنج و زحل و مریخ با چهار و زحل و شمس با سه
و زحل و زهره با دو و زحل و عطارد با یکی ممکن بود و

مجموع پانزده بود و در این پانزده زحل داخل بود و چون
زحل را اسقاط کنیم مشتری با مریخ در چهار و با شمس در
سه و با زهره در دو و با عطارد در یکی و مجموع ده باشد
و چون مشتری هم اسقاط کنیم مریخ با شمس در سه و با زهره در
دو و با عطارد در یکی مجموع شش بود و شمس با زهره در
دو و با عطارد در یکی مجموع سه باشد و زهره با دو کوکب
که تحت او اند یکی پس مجموع ثلاثیات پانزده و ده و
شش و سه و یکی باشد و آن سی و پنج باشد و چون هریکی
از این سه کوکب که در ثلاثی و اقعند از مجموع هفت کوکب
اسقاط کنیم چهار بماند پس رباعیات هم سی و پنج بود و اما
سداسی بحذف یک یک ممکن بود و آن شش بود و سباعی
بیش یکی نتواند بود و مجموع که ضعف بیست و یک و ضعف
سی و پنج باشد و یکی صد و بیست بود پس قرانات هفت ظ
بر صد و بیست نوع بیش ممکن نبود و هرچه عود آن کمتر
اتفاق افتد تاثیر آن بیشتر و درازتر بود تا بجائی که گفته اند
که قران سباعی دلیل طوفانات و انقلابات کلی باشد و
قران قمر با دیگر کواکب ثنائی که در هر ماه واقع بود تاثیری

اندک کند متن موضع القمر فی المولد هو الجزء الطالع — فی الموالید ۵۳
من الفلک فی وقت مسقط النطفة وموضع القمر
فی وقت مسقط النطفة هو الجزء الطالع مع
الولادة شرح این معنی که درین کلمه یاد کرده است
اصلیست که نمودار هرمس که او را نمودار مسقط
النطفه گویند مبنی برین است و هرمس در کتابی که
منسوبست باو که انرا کتاب اساس خوانند این معنی یاد
کرده است و در موالید نه ماهه حرکت اوسط مولود
در رحم مدت ده دور اوسط قمری آورده است که
مدت دویست و هفتاد و سه روز و پنج ساعت باشد و
گفته است چون قمر فوق الارض باشد حرکت کمتر ازین بود
و غایت نقصان نیم دور قمر بود و آن بحسب بعد قمر از
طالع وقت او کم و بیش شود و چون تحت الارض بود
حرکت ازین بیشتر بود و غایت زیادت هم نیم دور باشد
پس چون بعد قمر از درجه طالع بگیرند و بر سیر وسط روزه
قمر قسمت کنند آنچه بیرون آید مقدار نقصان یا زیادت
باشد آن مقدار از حرکت وسط کم کنند اگر قمر فوق الارض

بود یا بر وی افزایند اگر تحت الارض بود حرکت وسط
آن مولود باشد و با حرکت حقیقی تفاوت کند بسبب تعدیل
قمر بکمتر از یک روز که از آن کمتر یا از آن بیشتر بوده و چون
قمر ولادت تحقیق بکنند و از او طالع وقت کنند در مبدأ
حرکت طالع مبدأ حرکت معلوم شود و هم در آن وقت بر
جای که باشد طالع مولود بود و این نمودار مشهور است
میان منجمان و بعضی عوام گویند این هرمس ادریس
پیغامبر است متن الطوال یکون ادلتهم ۵۴
فی ذری افلاکها وطوالعهم فی اوایل بروجها
والقصار ادلتهم فی حضیض افلاکها وطوالعهم
فی اواخر بروجها فاستعن مع ذلک بتشریق
الکواکب وتغریبها ومقامها والبروج الداله
علی الطول والقصر شرح بدلیل کوکبی میخواهد که حظ
او در طالع مولد بیشتر بود و بذروه موضعی که بعد او بحسب
خارج مرکز و تدویر از مرکز عالم بیشتر باشد و بحضیض آن
موضع که بعدش کمتر باشد و موقف ابعاد و موقف نطاقات
معلوم شود و درجات تعدیلات و مقادیر ابعاد معین

کرده واوایل بروج از اول برج باشد تا تمامی حدی یا
وجهی که در اول برج افتد و اواخر بروج هم برین مثال
مقدار حدی یا وجهی که در آخر برج افتد ولیکن
دلیل طول باشد و همچنین عکس سیر و سرعت و بطوء سیر
دلیل قصر و همچنین اقامت و بروج دراز مطالع دلیل
طول باشد و کوتاه مطالع دلیل قصر و طول و قصر پدر و مادر
مولود هم اعتبار باید کرد پس اگر ادلاء طول غالب باشد
مولود طویل باشد و اگر ادلاء قصر غالب باشد قصیر و اگر
ممتزج باشد معتدل بود متن اذا لم یکن للادلة فی ٥٥
طالع المولود عرض کان قضیفا وان کان
لها عرض کثیر کان المولود سمینا فان کان العرض
جنوبیا کانت الحرکة سهلة علیه مع کثرة اللحم وان
کان شمالیا کانت ثقیلة علیه و تخوف الادلة
فی الرجوع والاستقامة والمقام مثل ذلک ایضا
شرح دلیل اگر شمس باشد او را عرض نبود و اگر قمر یا کواکب
علوی باشد و با راس و ذنب خود باشند عرضشان
نبود و اما زهره و عطارد را چون سه عرض باشند

هرگاه که آن عرضها در دو جهت متکافی شوند اثر از عرض
نبود و عدم عرض دلیل اعضاء نحافت و لاغری مولود بود
و وجود عرض دلیل اعضاء فربهی و غلظ بود و چون عرض
بسیار بود در غلظ بیفزاید پس اگر عرض شمالی بود و آن
قمر و کواکب علوی را آنگاه بود که هر یکی از راس جوزهر دور
باشند و بذنب نرسیده و در کواکب سفلی آنگاه که آن
عرض سه گانه هیچ یک جنوبی نباشد یا اگر باشد شمالی را غلبه
بود مولود را با فربهی و زفتی حرکت بدشواری بود و
اگر عرض جنوبی بود و آن بخلاف آنکه گفته آمد حرکت بر او
سهل و آسان بود و در کواکب پنج گانه مقام اول و رجوع
دلیل ضخامت بود و مقام دوم و استقامت دلیل نحافت
باید که در این حکم از حال پدر و مادر و جنس مولود در این باب
٥٦ غافل نباشد که اثرا از جهت قابلیت ماده اثری تمام باشد متن
کل بناء یتصل ادلته بکوکب تحت الارض فلیس
یرتفع شرح در اختیار بنا نهادن این حکم اعتبار باید
کرد تا هر بنا که خواهند که بلند کنند اتصال دلیل بکوکبی
فوق الارض اختیار کنند و غایت آن بود که بسمت الراس

نزدیکتر بود و باید که آن کوکب صاعد بود در افلاک
و در عرض در شمال و دلیل هم صاعد و مسعود بود و
اگر نبایست خواهند اتصالش بکوکبی تحت الارض اختیار
کنند ۴ بط و دلیل هم ۴ بط در جنوب. متن ٥٧
ضر المریخ یقل فی السفینة اذا لم یکن فی وسط
السماء والحادی عشر فانه فی هذین الموضعین
یتلف ما فی السفینه بتسلط اللصوص علیها
وان کان الطالع مع هذا منحوسًا بکوکب من
الثابتة فی طبیعة المریخ احرقت السفینه بما فیها
دلیل صاحب کشتی عاشر و دلیل مال او حادی عشر است
و مریخ دلیل متسلطان و خاینان پس چون مریخ در این
موضع باشد بوقت عمل کشتی یا رکوب در وی دلیل تسلط
دزدان کند بر کشتی و مالی که در کشتی باشد و اگر کوکبی
از ثوابت بر طبیعت مریخ مانند قلب العقرب و راس
الغول و دبران و منکب الاسد با طالع مقارن باشد
و این مواضع باشان منحوس دلیل سوختن کشتی باشد
با هر چه در کشتی بود از سبب افراط طبیعت آتش در آنجا

دلیل کشتی است اما اگر مریخ در غیر این دو خانه باشد ضرر
آن کمتر بود از انکه طبیعت آتش در آنچه تعلق به آب دارد بواسطه
آب تصرف کمتر کند و طالع کشتی طالع ابتداء تجارت و
طالع افکندن در آب طالع رکوب در وی بود متن
٥٨ فی الربع الاول من السنة والشهر تمد رطوبات
الاجساد و فی الربع الثانی تجزر و علی حسب ذلک
الربعان الباقیان شرح ربع اول از ماه یعنی از وقت
اجتماع تا وقت رسیدن ماه تربیع آفتاب و ربع اول
از سال یعنی از حلول آفتاب باول حمل تا حلول باول سرطان
وقت مد رطوبات ابدان باشد یعنی از عمق هر جسدی روی
بظاهر او نهد و در ربع دوم رطوبات جزر کند یعنی از ظاهر
روی بباطن نهد و ربع سوم مانند ربع اول باشد
و ربع چهارم مانند ربع دوم و حال آب در ابدان و اهل
دریاها را آن حکم اسباع باشد و زیادت نور قمر و نقصان
او و صعود و هبوط او را در طول و عرض در این باب اثر
٥٩ تمام باشد متن اذا کان السابع وصاحبه منحوسین
لعلیل فاستبدل بطبیبه شرح این حکم خاص است

بطالع وقت سؤال از حال بیمار چه طالع آن وقت وصاحبش
دلیل بیمار باشد وسابع وصاحبش دلیل طبیب او وچون
منحوس باشد دلیل عدم انتفاع باشد بعلاج آن طبیب پس
تبدیل طبیب مصلحت باشد وابو العباس گفته است طالع
بیمار وصاحبش دلیل او باشد وسابع او وصاحبش دلیل
طبیب بود ودر سؤال طالع دلیل طبیب بود وسابع دلیل
بیماری وعاشر دلیل بیمار ورابع دلیل عاقبت او واین
اصلی ندارد متن انظر الی موضع القران الاصغر ٦٠
من طالع السنة التی یکون فیها فیعقد از مایکو
سنه وسنه من البروج یکون سنون الی اعظم
مایکون فیه شرح از قرانات مشتری وزحل اول
قرانرا که در مثلثه ناری افتد قران اکبر خوانند واول
قرانرا که در مثلثه دیگر افتد قران اوسط خوانند ودیگر
قرانات را اصغر خوانند پس از قران اکبر تا قران اکبر دیگر
قریب یکهزار سال بود واز قران اوسط تا قران دیگر
ربع آن مبلغ تقریبا واز قران اصغر تا قران اصغر نزدیک
بیست سال وطالع هر قرانی طالع سالی باشد که قران در وی

افتد

افتد وموضع قران درجه که قران در آن درجه باشد پس
مابین درجه طالع ودرجه قران بر توالی بگیرند وهر برجی
سالی حساب کنند وهر درجه دوازده روز وازآن
قران چندان مدت بشمرند تا آنگاه که رسد وقت وقوع بزرگتر
حادثی بود که در آن قران افتد متن لا تقض علی غائب ٦١
ان سئلت علیه بموت حتی تستثنی بان لا
یکون نائما ولا سکرانا ولا بانه مجروح حتی
تستثنی بان لا یکون مفتصدا ولا بان ماله
صار الیه حتی تستثنی بان لا یکون عنده ودیعة
فان القضا علی جمیعها واحد شرح در کلمه دوم
رفته است که چنانکه حاسه ادراک صورتی کند مماثل
صورت محسوس کسی که حکم کند بر نجوم محکوم علیه او را حصولی
بود مشابه بصورتی که در عالم واقع وموجود باشد پس باید که
در حکم مسئله‌ها که میان مرده ونایم ومست ومیان
مجروح وفصد کرده ومیان مالک مال وامینی که مال نزدیک
او ودیعت باشد فرق سؤال کرد پس در هر حکمی استثنا
باید کرد تا خطا بر آن حکم او باشد وگفته اند که ابراهیم

المهدی در وقتی که از مامون پنهان شده بود و در بغداد
یکی از منجمان در سر نزدیک او تردد کردی روزی
مامون منجمان را سوال کرد از موضع ابراهیم ایشان
در طالع وقت نظر میکردند آن منجم گفته بود تا طشتی بزرگ
را آب در ریخته بودند و کرسی در میان آب نهاده
و ابراهیم را بر کرسی نشانده منجمان گفتند او در کشتی
بجانب هندوستان رفته است **متن**
البحارین الصحیحة للاعلاء هی الاوقات التی ٦٣
یظهر فیها انتقال حال العلیل اما الی خیر او الی
شر فی زمان یسیر وهی کینونة القمر فی زوایا مربع
یحیط به الفلک المستقیم والمعتدل الذی یکون
قبلها وبین بها کینونة القمر فی زوایا المثمن
الذی قبل هذا هو کینونة فی زوایا الستة عشر
ضلعا هذا بعد ان یکون حال المریض جاریة
علی الاستواء ولم تدع شیء من خارج فاذا
وجدت فی هذه الزوایا سعود من الثابتة
والمتحیرة دل علی انتقال صالح وان وجدت فیها

نحوسا دل علی انتقال ردی الا ان یکون النحس مضادا
للعلة وهو فی حیزه والقمر فی هذه المراکز یدل علی العلل
الحادة والشمس علی العلل المزمنة وکذلک کل کوکب
فیما للکواکب من الاخلاق **شرح** این کلمه مشتملست بر
علت امتیاز ایام بحران در امراض حاده از دیگر روزها
چه نزدیک اطبا چهارم و هفتم و نهم و یازدهم و چهاردهم
و هفدهم و بیستم تا بیست و یکم و روزها دیگر بعد از آن روزها
بحرانست و بحران صحیح قید کرده است از جهت آنکه اگر
بحران در روزها دیگر افتد آن بحران بتمامی انجامد و
بحران محاربه طبیعت است با علت و در آن اوقات
اگر طبیعت غالب شود حال بیمار بخیر انجامد و اگر مغلوب شود
بشر و چون فلک مستقیم یعنی دایره معدل النهار بچهار قسم متساوی
کنند دو تربیع و مقابله معین شود بحسب مطالع و درجه
سواهای که اندک تفاوتی نکند و باین سبب وقت بحران
از عین تربیع هشتم یا پیش تر افتد و تربیع و مقابله اوقات
قمر که دلیل حوادث عالم کون و فساد است در آن
اوقات نظر عداوت موضع اصل ناظر بود و چون

موضع اصل که در ابتدا، مرض قرانی بود اقتضا مرض
کرده باشد یا موضعها، که مخالف آن موضع بود اقتضا آن
نقصان و ضعف آن علت کند و مکافحت طبیعت در آن
وقت دا بصلاح بیشتر کند چه خصم را در حال ضعف آسانتر
قهر توان کرد باین سبب بحران درین اوقات نیکوتر
باشد و دال بسلامت بیشتر ازان کند که در غیر این اوقات
پس بحرانها، بزرگ هفتم و چهاردهم و بیستم یا بیست و یکم
باشد و چون دور قمر در بیست و هفت شبانروز و دو کسری
تمام شود و به بیست و هشت برسد ربع اول در روز هفتم
تمام شود و نصف در روز چهاردهم و تقدم و تاخر ساعات
بحران ازان روزها خارج نباشد اما سه ربع تمام میان
بیستم و بیست و یکم باشد و رسیدن بموضع اصل در روز
بیست و هشتم باشد و بعد ازان دور از سر گیرد اما بقاء
علت تا آن وقت دلیل عسر ماده علت و قلت حرکت
آن ماده باشد پس آن بحارین ضعیف باشد و چون هر ربعی
بدو قسم کنند چنانکه همه فلک بهشت قسم کرده باشند در
زوایا، هشتگانه هم بحران باشد و ازا ایام انذار خوانند

که در هر جزوی ازان انذار کنند ببحرانی که در ربع افتد چنانکه
چهارم انذار کند بهفتم و یازدهم بچهاردهم و هفدهم ببیستم
یا بیست و یکم و بیست و چهارم به بیست و هشتم و چون هر ربعی را
باز بدو نیم کنند تا در فلک شکلی شانزده گوشه پدید
آید و در آن اوقات هم بحرانی یا انذار باشد زاویهٔ
اول میان دوم و سیوم باشد و زاویه سیوم میان
پنجم و ششم و زاویهٔ پنجم در روز نهم و زاویهٔ هفتم میان
دوازدهم و سیزدهم و زاویهٔ نهم میان پانزدهم و شانزدهم
و زاویه یازدهم روز نوزدهم و زاویه سیزدهم روز بیست و دوم
و زاویهٔ پانزدهم میان بیست پنجم و بیست و ششم و این اوقات
با اوقات هشتگانه تمامی شانزده بحران باشد و طبیبان
این بحرانات شناسند از طریق تجربه اما علت آن ندانند
و در بحرانی که میان دو روز باشد سرگردان باشند و بر یکی
جازم نباشند پس اگر در موضع بحران سعدی باشد آن بحران
زوال علت ادا کند و اگر نحسی باشد یا قمر در آن وقت منحوس بود
باستیلاء علت و ضعف طبیعت ادا کند مگر وقتی که تاثیر نحس
ضد تاثیر علت باشد که آن هم مقتضی صحت بود بشرط آنکه نحس

نیک حال بود در حیز خود واین کارین بر استعامت انکاه
باش که طبیعت علت بایکدیکر برنظم طبیعی باشد وار خارج
سببی دیکر یاور علت نشود وبیمار را نر شاید اما اکر نفس
علت که باوّل مرض بوده باشد سببی دیکر مضاد طبیعت با
علت منضم شود این ترتیب بروضع خود نماند وباید دانست
که اکر این کارین مذکور که بر سیر قمر معقد است امراض حاده
راباشد واما امراض مزمنه را از سیر آفتاب دلیل باید ساخت
واوقات رسیدن او بزوایا شناخته کان خود باشد
وچون طبایع وآثار دیکر کواکب که بمنزلت اخلاق حواس باشد
باشد معلوم است از اتصال با ایشان در اوقات بحرانها
حکم باید کرد بحدوث احوال مناسب آثار آن کواکب متن
القمر یخص الجسد لمشابهته ایاه فی التصرف ٦٣
شرح قمر بهر کواکب بپیوندد و بسبب کوکب وبپیوندد و
همچنین جانوران هر قوت که در جانور باشد چون غاذیه
ونامیه وقوت شهوی وغضبی ودیکر قوتها متاثر شود
ودر سبب قوت موثر بهاین لیس مانن وجه قمر را بتن جانور
شباهت بود واینست علت آنکه در طالعها بران حکم

کند

٦٤ کنند قمر را دلیل تن نهند متن اذا جعلت دقیقة الاجتماع
مبدا مراکز البحران اندذرت تغیر الاهویة فی ذلک
الشهر فی زوایا الاجتماع وکان الحکم فیها علی المستولی
علی زاویة تشکل بها فانه یدل علی طبیعة الهواء
بعدان یستثنی طبیعة الزمان الحاضر شرح در کلمه
بحران تغیر هوا می خواهد از حالی بحالی همچنانکه در امراض
کفته آمد ودقیقه اجتماع مبدا شهور قمری باشد ونقطه تربیع
اوّل قمر با شمس ومقابله او وتربیع دوّم مبادی ارباع باشد
همچنانکه در زوایا مربع کفته شد در باب بحران واین چهار
مبدا را مراکز خواهد وطالعها هر یک ازین مبادی مواضع
کواکب وران طالع دلیل احوال هوا باشد دران ربع وطالع
اجتماع نیز در نیمه ماه در سرما و طالع استقبال در نصف
آخر معتبر باشد وباید که از مقتضاء هر طالعی مقتضاء طبیعت زمان
حاضر استثنا کند چنانکه اکر دلیل سرما بیند در تابستان
حکم نکند بسرما بحت ولیکن حکم کند بانکسار سورت کرما و
همچنین در فصول دیکر این معنی اعتبار میکند وفتح الباب را
یعنی انصراف قمر از کوکبی واتصال بکوکبی که خانها هر دو

متابل باشد تا انصراف از زحل تنها درین اوقات تاثر
تمام کند بروجهی که طالع آن دو کوکب اقتضا کند متن ۶۵
ینبغی ان ینظر عند اجتماع زحل والمشتری فی دقیقة
واحدة الی المستعلی منهما علی صاحبه فیحکم بقوة طبیعته
فی العالم وکذلک یعمل فی الغرض من الاجتماع الثانی
فی القران الاصغر شرح قرانات ثانی که گفته است
در کلمهٔ پنجاه و دوم که سه یک باشد از آن جمله یکی قران
مشتری و زحل باشد که آنرا چون در اول مثلثات باشد
قران اصغر خوانند و در وقت مقارنهٔ آن دو کوکب نگاه
باید کرد تا مستعلی کدامست بر دیگر یک و مستعلی آن باشد
که بذروهٔ تدویر خود نزدیکتر باشد از دیگر کواکب بذروهٔ تدویر
خود اگر مستعلی زحل باشد دلیل کند بر فاش شدن جور و
فساد خاصه اگر ضعیف و راجع بود و اگر مشتری باشد بر فاش
شدن عدل و صلاح در عالم خاصه اگر قوی و سریع السیر
در استقامت پس حکم عالم بحسب مقتضا طبیعت کوکب مستعلی
باید کرد و چون در وقت قران اصغر یکی از قرانات بسته گانه
باقی اتفاق افتد و مستعلی از آن دو کوکب معین شود مقتضا

طبیعت او در آن مدت که از قران اصغر تا دیگر قران باشد
۶۶ اعتبار باید کرد و بحسب آن حکم عالم میباید کرد و متن
فی القران الاصغر یفصل القران الاوسط و
فی الاوسط یفصل الاعظم فاذا تکلمت فی تفصیل
فصحح جملة و لا یجعل کلامک اضافیا فانه اضعف
الشرحین شرح حکم قران اعظم واقع در قران اوسط
که مقتضای دلایل او مناسب دلایل قران اعظم باشد پس
حکم قران اعظم مجمل باشد و حکم قران اوسط تفصیل آن مجمل و
همچنین در قران اوسط مجمل باشد که در قران اصغر تفصیل
آن مجمل باشد پس در قران اصغر باید که بر مقتضای قرانهاء
اوسط و اعظم واقف باشی تا این نسبت توانی داد و حکم کرد
بر وقوع مقتضای آن دلایل که در مجمل آمده باشد اگر واقف
نباشی حکم تو موقوف باشد بر حصول نسبت این مفصل با آن
مجمل و این شرحی باشد ضعیف بنسبت با آن حکم که بعد از علم
مجمل کنی و موقوف باشد بر قیدی و شرطی بل حکم جزم باشد
پس شرح ضعیف بر حکم مجمل را حکم مفصل معتمد باشد و قوی تر
۶۷ حکم مفصل مطلق یعنی جزم متن اذا تبینت قوة دلیل

مسئلة فانظر ما قوته فی طالع تحویل تلک السنة و
طالع القران الاصغر والبرج المنتهی الیه لتلک السنة
فعلی حسب قوته فی الجمیع او ضعفه یکون استیلاؤه
علی الحکم شرح کوکبی که در مسئله دلیل حکمی باشد در معرفت
حال او در طالع آن وقت اعتبار نباید کرد بل حال قوت
و ضعف او در طالع سال و در طالع قران اصغر و در
برج انتها از قران اصغر باید دانست و بعضی طالع اجتماع
و استقبال متقدم هم اعتبار کنند اگر در همه قوی باشد حکم
کنند بوقوع مدلول او و اگر ضعیف باشد در آن حکم توقف را
مجال دهند و اگر در بعضی قوی باشد و در بعضی دیگر کوکب
از او قوی تر باشد آن کوکب را با او شریک کنند پس حکم کنند
و این اعتبارات خاص بود بمعظمات امور متن لا تقطع ٦٨
بالتسییر وحده دون نفاذ عطایا الادلة واستدل
علی صحة التسییر بما انتهی الیه المولود شرح در معرفت عمر
مولود تسییر هیلاج کنند هر سال یکدرجه مطلعی از مطالع
افق هیلاج بحسب موضع او چنانکه گفته شد پس هرگاه
که بقاطعی رسد موضع خوف باشد آنگاه نگاه باید کرد که

عطیت کدخدا چند بود و چند گذشته است اگر عطیت تمام نشده
باشد حکم قطع نکند و انتهاء طالع و هیلاج که هر سالی برجی رود
هم اعتبار باید کرد اگر انتهاء هم بموضع قاطعی رسیده باشد
٦٩ اقتضاء باکید حکم قطع کند متن استثن فی کل شیء من
القضاء بمقدار عجز القابل عن قبوله جملة صور الفاعل
شرح در ما تقدم رفت که وقوع حوادث بمجرد اقتضاء
فاعل تمام نباشد تا او را قابلی نباشد که تاثیر فاعل را قبول کند
اینجا میگوید اگر قابل از قبول تمامی اثر فاعل عاجز باشد
بقدر عجز او از حکمی که کنی استثنا باید کرد مثلا
حکمی که اقتضاء پادشاهی کند کسی را که منزلت او ندارد و
از اولاد ملوک نباشد آن قدر بیش نکند که حرمت و جاه
او از اقران او زیادت باشد و حکم بحصول فرزند نهادی
که طالع او اقتضاء آن کند بیش از آن نکند که کسی را بفرزندی
٧٠ گیرد و برین قیاس متن اذا کان النحس مترقیا دل
علی الآفة واذا کان مغربا دل علی العلة شرح آفت
عبارتست از مضرتی باشد که باعضاء رسد از خارج بدن و علت
عبارتست از مضرتی که از داخل باشد مثلا از تغیر مزاج و امراض

وبعضی کفته اند که آفت عضو آن هم که زوالش ممکن نبود
چون کوری وکری وزمانت علت آن باشد که افعال
متخلل شود و زوال آن خلل ممکن بود چون نزول آب
وکران کوش و برجا ماندن از نقرس و نقرس و
تقریب آنست که در مدخلها بیان کرده اند متن ٧١
اذا كان القمر فی مقابلة الشمس ولا یری الكواكب
اللطیفة دل علی الرمانة فی العین وكذلك
ان وجدت القمر فی الوتد وكان النحسان شرقیین
مطلعان بعده والشمس فی وتد والنحسان مطلعان
قبلها وهما متقابلان فان المولود یذهب عیناه
شرح آفتاب را دلیل چشم راست نهاده اند و قمر را
دلیل چشم چپ وکواکب لطیفه کواکبی را کویند که خرد و
در هم شده باشد چنانکه میان ایشان تمیز نتوان کرد و
از اسامی بیانات تیم خوانند وعدد ایشان معلوم است و در
کتب مسطور و بعضی ثریا را لطخ نهند لس میکویند چون
نیرین متقابل باشند در اوتاد طالع مولودی و مقارن
کوکبی لطخی در آن چشم که نیر با وتعلق دارد متصل مرمن

حادث شود واکر با تقابل هردو نیر در اوتاد نحسین بعد از
قمر طلوع کنند و پیش از شمس در صد تشریق هردو چشم مولود
٧٢ برود متن اصحاب الصرع هم الذین لا یرتبط قمرهم
بعطارد ولا یرتبط واحد منهما بالطبع فی موالیدهم
ویكون مع ذلك فی الوتد الیهما زحل وبالليل المريخ
والمجانین ایضا علی هذا الا ان زحل بالليل فی
وتد والمریخ بالنهار ویؤكد ان ذلك وخاصة اذا
كان الوتد السرطان او العذراء او الحوت شرح
سبب آنکه قمر دلیل جسد است وعطارد دلیل عقل و دانش
وکیاست چون بیکدیکر ناظر نباشند در طالع ناظر باشد
دلیل آن باشد که صاحب طالع بی دانش و کیاست بود و هر
هیچ کدام بطالع نیز ناظر نباشند این دلالت قوی تر شود
و چون وتد در زحل باشد و مریخ در وتد باشد دلالت قوی تر
شود لیکن مولود صاحب صرع باشد واکر زحل بشب در وتد
باشد و مریخ بروز آن دلیل مبالغت بود لیکن صاحب طالع
دیوانه بود خاصه که وتد شرف یکی از سعدین یا عطارد باشد
و آن سرطان و حوت و سنبله است و این موضع اقتضا

مبالغت کند در حکم مذکور متن فی موالید الرجال اذا ٧٣
کان النیران فی بروج مذکرة فان افعالهم
تجری المجری الطبیعی واما النسا فیفرطن فی الامر
غیر الطبیعی وکذلک المریخ والزهرة فان الجماع
یکون علی ذلک والتشریق هذین الکوکبین معین
علی التذکیر وتغریبهما معین علی التانیث وزحل
یزید فی النجاسة وعطارد یعین علی الانهماک فی
الشهوة وعلی هذا فقس اضداد ذلک شرح
چون در موالید مردان شمس و قمر در بروج مذکر یا در
ربعهاء مذکر باشند آن مرد در رجولت تمام باشد و بر
عکس چون در بروج و یا در ارباع مؤنث باشند شبیه
زنان باشد و در موالید زنان چون در بروج مذکر باشند
در امور غیر طبیعی با افراط باشند و در بروج مؤنث بر قاعده
طبیعی باشند و مریخ و زهره چون در موالید مردان در
بروج مذکر باشند مجامعت بر وجه طبیعی کنند و اگر تشریق
باشند بقوت تذکیر زنان از حظ تمام رسانند پس اگر در
بروج مؤنث باشند میل بغلامان کنند و اگر با آن هم تغریب

بود خیانت و بدخواهی از پرسنده پدید آید اگر اندر هم نحس
بود با صاحب منجم راجع بود خیانت و بدخواهی از انبار پس
پدید آید اگر اندر وسط السما سعدی بود دلیل سود کردن
بود شان اگر برج وسط السما منقلب بود و اندرو سعد بود
سود شان بود لیکن پایدار نبود انبازی ایشان اگر آن سعد
مشرقی بود و صاعد بود سود بسیار بود و جاه بود شان نزد
خلق اگر آن سعد مشرقی بود لیکن هابط بود ایشان را سود نبود
از آن شرکت لیکن نزد خلقان شان جاه بود اگر آن سعد اندر
وسط السما بود مغربی بود و صاعد بود سود بسیار شان بود
ولیکن جاه نبود شان نزد خلق و از مال ایشان کس خبر ندارد
و کس را فایده از ایشان نبود اگر اندر وسط السما ستاره
نبود بنگر بخداوند وسط السما اگر بوسط السما ناظر بود و مسعود
بود دلیل کند که سود شان بسیار بود اگر صاحب وسط السما ناظر
نبود اندران انبازی مال نبود اگر مال بود مال یکی تن بود
پس بنگر اگر بوسط السما سعد ناظر بود آن انبازی با سود
کرد بود اگر نحس ناظر بود از آن انبازی زیان کنند و بنگر
اگر ماه منصرف بود از کوکبی و متصل بود بکوکبی دیگر کوکب منصرف

دلیل پرسنده بود و کوکب متصل دلیل انباز و ماه دلیل سود و
زیان و خداوند خانهٔ ماه دلیل عاقبت اگر ماه اندر برج
اقبال بود یعنی که اندر وتد بود یا مایل وتد بود و زاید النور
و زاید الحساب بود دلیل کند بر سود بسیار اندران انبازی
اگر ماه منصرف بود از کوکبی بکوکبی لیکن متصل نبود و خداوند
طالع برج خداوند هفتم را نه بیند آن انبازی تمام نشود
و ماه زاید النور آن بود که پانزده اول بود از ماه و چون
پانزده آخر اندر آید ناقص النور بود و زاید الحساب آن بود
که بتقویم اندر بجدول ماه اندر نوشته بود که زاید و چون دلیل
هردو انباز را شناختی بنگر آن انباز را که دلیلش نحس بود
خیانت کننده بود و آنکه دلیلش سعد بود با امانت بود و آنرا که
دلیلش ساقط بود یا اندر هبوط بود آن انباز خرد کار کسی
بود و حقیر بود و آن انباز که دلیلش اندر وتد بود یا در شرف بود
آن انباز بزرگوارتر بود و آن انباز را که دلیلش مشرقی چالاک تر
بود و آن انباز که مغربی بود سست حال تر بود و ضعیف تر بود

باب الخصومت

چون کسی پرسد از حال خصومت که گوید که حال
من با خصم چگونه بود بنگر طالع و خداوند طالع دلیل پرسنده بود

و برج هفتم و خداوند برج هفتم دلیل خصم بود و وسط السماء دلیل
قاضی بود و برج چهارم دلیل عاقبت کار شان بود اگر ماه
اندر وتد بود یا اندر مایل وتد بود و منصرف ماه دلیل پرسنده بود
و متصل ماه دلیل خصم بود و برج دهم از برج ماه دلیل قاضی بود
و خداوند خانهٔ ماه دلیل عاقبت بود و چون خواهی تا بدانی که ظفر
کرا بود اندران خصومت بنگر اگر خداوند طالع اندر وتد بود
و مقبول بود و اندر برج ثابت بود پرسنده را دست قوی تر
بود ازین دو دلیل هر کدام راجع تر بود یا محترق بود یا بزیر
شعاع آفتاب بود یا ساقط بود یا اندر هبوط بود وی ضعیف
تر بود و اگر هر دو دلیل از تثلیث یا از تسدیس ناظر بود صلح افتد
میان ایشان بی داوری و جنگ نبود و اگر اتصال هر دو دلیل از مقابله
بود یا از تربیع میان ایشان جنگ و داوری بود و هر کدام دلیل
که علوی تر بود وی قوی حال تر بود و اگر راجع نبود و خداوند
وسط السماء سوی هر کدام دلیل که از تثلیث و از تسدیس بگرود دلیل
کند که قاضی یاری کند مر آنکس را و هر کدام دلیل اگر ستارگان
بوی بینند از دوستی یاری گران از خصم بیشتر بوند اگر اندر وسط السماء
ستاره نحس بود دلیل کند که قاضی جور کند و بنگر تا کدام دلیل

که ازان نحس منحوس است جور بر انکس کند اگر اندر وسط السما کوکب
سعد بود قاضی عادل بود و داد دهد مگر آن سعد راجع بود
که انگه دلیل دروغ وی بود و جور کردن ازان قاضی خیزد خداوند
برج دوم بطالع دلیل یاران پرسنده بود و خداوند برج هشتم
دلیل یاران خصم بود بنگر ازین دلیل هر کدام که اندر وتد بود و
مستقیم السیر بود و اندر حظ خویش بود یاری مگر ان کسی قوی تر بود
هر کدام دلیل که معزول بوند یا غریب بوند یا ساقط بوند یاری دهندگان
خصم ضعیف تر بود بنگر اگر خداوند طالع اندر برج هفتم بود
یا اندر هشتم بود و زیر زمین بود یا خداوند طالع بخداوند هفتم پیوندد
این همه دلیل ضعیف خداوند مسئله بود باز اگر خداوند برج هفتم اندر
طالع بود یا اندر برج دوم از طالع بود یا ساقط بود از طالع
یا اتصال دارد بخداوند طالع یا راجع بود یا محترق بود یا اندر
هبوط بود یا اندر برج منقلب بود یا منحوس بود یا غریب بود
یا مقبول بود یا اندر جای خویش این همه دلیل ضعیفی خصم بود و
ظفر یابد پرسنده بر خصم **باب معرفة النفس عن زوجها یرجع الیها ام لا**
چون مردی پرسد که آن زن که از خانه بخشم بیرون رفته بود
باز آید و باز آشتی بود یا نی بنگر مر درا از طالع و خداوند

طالع و آن کوکب که ماه ازو منصرف بود و مر زن را آن
برج هفتم و خداوند برج هفتم و آن ستاره که ماه با وی
اتصال دارد اگر این دلیلها بیکدیگر پیوندند از تسدیس و تثلیث
بگوی که باز آید بخوشی و اگر از تربیع و مقابله و مقارنه پیوندد
باز نیاید مگر که بیکدیگر بیند بر ند انگاه دلیل آمدن بود با دشواری
و دیگر بنگر اگر زهره راجع بود بحال رجعت با آفتاب پیوندد یعنی
که احتراق خواهد شدن بگوی که این زن پشیمان شود و باز آید
اگر زهره مستقیم بود باز آمدنش بدشواری بود دیگر بنگر بماه
اگر ماه ناقص النور بود یعنی که از چهارده اندر گذشته بود زن
زود پشیمان شود و باز آشتی کند اگر ماه زائد النور بود یعنی
که پیش از چهارده بود دلیل کند که پیش از چهارده بود دلیل
کند که زن پشیمان نشود و باز نخواهد آمدن و دشوار آشتی کند
باب الحرب المقاتله اگر پرسد سلطانی یا پیوسته سلطان که
حرب خواهیم کردن حال ما با دشمن چگونه بود و ظفر مر کدام را
بود این مسئله را همچنان کنند چون مسئله خصومت را یاد کردیم
که طالع و خداوند طالع را و منصرف ماه دلیل پرسنده بود و
برج هفتم با آن ستاره که ماه بوی متصل بود دلیل بود دیگر نا

دو دلیل کدام قوی‌ترست ظفر مر ورا بود و آن دلیل که ضعیف‌تر
بود آن شکسته گردد والله اعلم نگاه کردیم بدین طالع

ازانکه صاحب
طالع اندر برج
زایل و ماه اندر
برج مایل منصرف
و متصل دلالت
خداوند طالع بکردیم و منصرف ماه را دلیل خداوند مسئله کردیم
و متصل ماه را دلیل دشمن گرفتیم ازانکه زحل اندر مایل و تدست و
مقبولست بماه اندر برج دلیل کند که خداوند مسئله را قوت بود
و فرزند بسیار و لشکر بسیار بود و مر ورا ازانکه زحل را سه شهادتست
یکی اندر برج مایلست و دیگر خداوند ساعتست و سوم آنکه ماه را
اتصال قویست و مر عطارد را که شهادت نیافتیم که خداوند طالعست
و شهادت دیگرش نیست پس ازانکه ماه را اتصال بزهره است
و زهره دلیل دشمن بود ازانکه زهره را اندر وتد یافتیم اندر
برج شرف و اندر برج ذوجسدین است دلیل کند که قوت بود و دلاوری
و سترگی کردن اندر حرب مرخصم را پس بود چنانکه خداوند

مسئله را و زانکه مریخ با زهره است دلیل کند بر صحبت و فرع
دشمن و ازانکه مریخ و زهره اندر برج ذوجسدین اند دلیل کند
که میان ایشان دو بار جنگ افتد و زانکه زهره اندر تثلیث صحبت
دلیل کند که دشمن از اول صلح جوید و زانکه زحل راجعست خداوند
مسئله صلح نخواهد کردن ازانکه کوکب راجع دلالت کند بر تدبیرهای
خطا و زانکه زحل مقبولست اول قوت مر خداوند مسئله را بود و
زانکه زحل راجعست با هزیمت بوی افتد پس نگاه کردیم عاقبت
ایشانرا از خداوند خانهٔ چهارم ازانکه اوتاد زایلست خانهٔ
چهارم ازانکه اوتاد مایل خانهٔ چهارم اسدست و خداوند
آفتاب و آفتاب همی زحل را نه بیند و نه زهره را و لیکن آفتاب
ناظرست بمشتری و مشتری خداوند خانهٔ زهره است ازانکه
خداوند خانهٔ زهره را همی بیند و خداوند خانهٔ زحل را نه بیند
ظفر دشمن را بود والله اعلم و ملکی بسندی افتد نگاه کرده

آمد بدین طالع
ازانکه طالع حمل
یافتیم و خداوند
طالع مریخ و مریخ

اندر شرف خویش برج وسط السما دلیل کند بر قوت خداوند مسئله
و دلیل دشمن زهره یافتیم ایرا که زهره خداوند برج هفتم است
و از آنکه زهره اندر برج زایل است و از کوکبان منفعل است
دلیل بر ضعیفی حال دشمن بود پس نگاه کردیم با نصراف و اتصال
ماه را منصرف یافتیم از زحل و متصل بزهره دلیل کند که زحل یاری گر
خداوند مسئله بود ایرا که خداوند خانه مریخ است و مشتری یاری گر
زهره بود ایرا که خداوند خانه زهره بود از آنکه زحل اندر میل
وتد است اندر برج ثابت و مقبول مریخ و مشتری ساقط است
از وتد دلیل کند که یاری گران خداوند مسئله قوی تر بوند
از یاری گران دشمن باز نگاه کردیم بعاقبت این کار برج عاقبت
سرطان یافتیم و خداوند وی ماه و لیکن ماه ناظر نیست
برج عاقبت شهادت او زایل کردیم و نگاه کردیم بخداوند
خانه مریخ و خداوند خانه زهره تا که زودتر منحوس گردد
پس مشتری را یافتیم از پس یکماه باحتراق و زحل قوی حال
و زهره را یافتیم از پس هشت روز قران کننده با مریخ و مریخ
قوی حال دلیل کند که عاقبت ظفر خداوند مسئله را بود و چون
مشتری محترق گردد و زهره بتربیع زحل آید اندر آن وقت

هلاکی بود مر دشمن را والله اعلم **باب الثامن برج و ما فیه من المباحث**
چون کسی پرسد که مرا مرگ از چه سبب بود یا فلان را از چه
سبب بود دیگر بخداوند برج هشتم تا اندر کدام برج بود که
با خداوند طالع اتصال کند اگر اندر برج غریب بود یا اندر
سهم یا سوم از طالع بود مرگش بغریبی بود اگر خداوند برج
هشتم اندر مراعمه خویش بود یا اندر اوتاد طالع بود مرگش
اندر شهر خویش بود اگر خداوند هشتم زحل بود اندر برج خاکی
بود مرگش از علت سودا بود اگر اندر برج آبی بود مرگش
از رطوبت بود و ز علتهای بلغمی اگر اندر برج آتشی بود مرگش
از صفرای سوخته بود اگر خداوند طالع اندر وسط السما
بود بمقابله خداوند هشتم بود که مرگش از بلندی افتادن بود
اگر خداوند برج هشتم اندر هفتم بود مرگش از سبب زنان
بود اگر برج هفتم عقرب بود زنان ورا زهر دهند اگر خداوند برج
هشتم اندر برج ششم بود مرگش از سبب بندگان بود اگر
ششم برج بهایمی بود مرگش از ستوران افتادن بود اگر
برج ششم اسد بود مرگش از نخچیر بود اگر خداوند هشتم مریخ
بود و اندر عقرب بود مرگش از سبب دزدان بود و از سبب حرب

اگر اندر برج بادی بود مرگش
از خون سوخته بود

اگر آفتاب با مریخ بود مرگش از سبب خشم ملوک بود و اگر مریخ
اندر برج آتشی بود مرگش از سوختن یا آتش بود و اگر خداوند
برج هشتم زهره بود و زهره منحوس بود مرگش از سبب زنان
بود یا دارو دهندش زنان اگر خداوند هشتم عطارد بود
مرگش از سبب کودکان بود و اگر مشتری بود مرگش از سبب ملک
وزیر بود و برتری جستن اگر خداوند هشتم اندر حمل بود مرگش
از درد سر بود و اگر اندر ثور بود مرگش از درد گلو بود و اگر
اندر جوزا بود مرگش از درد کتفها و دستها بود و اگر در
سرطان بود مرگش از درد بر و سینه بود و اگر اندر اسد بود
مرگش از درد پشت بود و اگر اندر میزان بود مرگش از درد میان
بود و اگر اندر عقرب بود از درد با سور بود و اگر اندر قوس
بود از درد زانو بود و اگر اندر جدی بود از درد ساقها بود
اگر اندر دلو بود از درد پای و ران و ساق بود و اگر
اندر حوت بود از درد قدمها بود والله اعلم **باب المیراث**
اگر کسی پرسد از میراث که یابم یا نی بنگر طالع و خداوند طالع
و ماه که این دلیل پرسنده بود و بنگر برج هشتم که دلیل
میراث بود اگر خداوند کوکب سعد بود و با خداوند طالع

یا با ماه یا با آن ستاره که اندر طالع بود اتصال دارد
آن میراث بیابد اگر اندر هشتم ستاره سعد بود و خداوند
طالع یا ماه را با وی اتصال بود یا نقل النور بود یا جمع النور
بود آن میراث بیابد اگر خلاف این بود آن میراث نیابد
یا نه اگر خداوند برج هشتم ستاره نحس بود یا خداوند طالع یا
با ماه اتصال دارد از تربیع یا مقابله یا مقارنه مر ورا بسیار
جنگ و خصومت بود از سبب میراث و بدست وی چیزی نیاید
اگر اندر برج هشتم نحس بود همین حکمش بود و اگر خداوند هشتم
سعد بود و بخداوند برج دوم پیوندد دلیل یافتن میراث بود
اگر پیوستن از تسدیس یا تثلیث بود آنچه بیابد بآسانی بیابد
و اگر از تربیع و مقابله پیوندد با دشواری یابد **باب البرج
التاسع و ما فیه من المسائل** چون کسی پرسد از حال سفر که چگونه
بود حال من اندر سفر و بباید کردن یا نی بنگر بخداوند طالع
و بماه اگر خداوند طالع یا ماه اندر چهار یکی زایل بود از فلک
دلیل کند که بتواند سفر کردن و چهار یکی زایل از درجه تحت
تا وتد الارض و از درجه مغرب است تا وسط السما اگر خداوند
طالع اندرین جایها بود و منتقل بود یا اندر نظر سعد بود

سفر کند با آسانی و با حاجت روا بی اگر مقبول بود اندرین
جایها یا اتصال دارد بنحس آن سفر تنگ شود اگر طالع جدی
بود یا دلو یا میزان و زحل اندرو تند بود سفر نتواند کردن
اگر طالع دگر برجها بود و زحل اندرو تند بود سفر کند و لیکن
نیک نبود آن سفر ش و نیز اگر زحل یا مریخ اندر طالع بود مرورا
شود پیش آید هم اندرین شهر که بود یا اوی برود و یا وی
برود و اهل خانه وی را زیان رسد اگر نحس اندر وسط السما
بود مرورا اندر نیمهٔ راه بر رفتن زیان رسد اگر نحس اندر
هفتم بود مرورا زیان و شدت رسد دران شهر که همی آنجا
خواهد رفتن اگر نحس اندر چهارم بود مرورا زیان بباز
آمدن رسد **باب** چون خواهی تا بدانی که تواند رفتن
بسفر یا نی بنگر اگر خداوند برج چهارم راجع بود نتواند
رفتن اگر ماه بستاره راجع پیوندد نتواند رفتن اگر خداوند
برج هفتم راجع بود نتواند رفتن اگر خداوند طالع را اتصال
بود بکوکب راجع نتواند رفتن اگر ماه با خداوند طالع
بکوکبی پیوندد که اندر طالع بود زیر زمین یا اندر وسط السما
یا اندر برج یازدهم بود یا اندر وتد الارض بود یا اندر

برج پنجم بود نتواند سفر رفتن اگر دلیل طالع اتصال دارد
از تربیع و مقابله و آن کوکب اندر وتد بود سفر نتواند
کردن اگر دلیل طالع یعنی خداوند طالع یا ماه بکوکبی پیوندد
از تثلیث یا از تسدیس دلیل کند بر رفتن سفر و آسان برآمدن
مراد و همواره مر مسئله سفر را بنگر اگر ماه را اتصال بسعد بود
آن سفر نیکو بود اگر اتصالش بنحس بود آن سفر بد بود مگر از تثلیث
و تسدیس اتصال دارد و قبول بود میان ایشان آنگه دلیل کند که آن
سفر نیکو بود اگر نحس بود اندر اوتاد طالع اندران سفر بیم زیان بود
اگر نحس اندر برج نهم بود یا سوم راه ایشان را مخاطره بود و بیم
زیان بود اگر خداوند طالع یا ماه با آن نحس اتصال دارد یا
از تثلیث یا از تسدیس که آنگه دلیل بود که دزدان بیرون آیند و
یاران و را زیان رسد مرورا باز دارند و بنگر اندر طالع مسئله سفر
بجاه اگر ماه منصرف بود از زحل این کس که بسفر رود از غم و وام
رود اگر ماه منصرف بود از مریخ این مرد بسفر از بیم رود و
بود که گریخته رود اگر منصرف از عطارد بود و عطارد منحوس بود
از فرزندان گریخته رود اگر منصرف از آفتاب بود از بیم
سلطان بود یا از بیم ربا از اسناد بخشم رود و ازین [illegible]

اگر بود که منصرف انر مقارنه بود یا از تربیع یا از مقابله اگر منصرف
از تثلیث بود یا از تسدیس بود پس این مرد که بسفر رود باین
کسها بصلح بود دیگر بنگر اگر ماه را اتصال بزحل بود بسوی پیران
رود اگر اتصال بمشتری دارد بسوی بزرگان رود بطلب مال
اگر اتصال بمریخ دارد بتثلیث بپیوند بسوی دوستان رود آن
ستاره که ماه یا خداوند طالع بوی بپیوندد اگر صاحب ثانی بود
بازرگانی و بمال و زر بدن رود اگر صاحب ثالث بود بنزد دوستان
و برادران رود اگر صاحب چهارم بود بنزد پدر رود یا بنزد
استاد اگر صاحب خامس بود بنزد فرزند رود یا کسی که فرزند جای
فرزند بود اگر صاحب سادس بود بخریدن برده یا بخریدن ستور
یا بنزد یکی بندگان خویش رود و هر خانه را همین قیاس کن دیگر بنگر
اگر آن ستاره که ماه بوی بپیوندد اندر خانه خویش بود یا اندر
خانه ماه بود این خداوند مسئله خود اندر سفر بود و بخانه خویش
رود و نیز بنگر آن ستاره که ماه بوی پیوندد اگر اندر هبوط
خویش بود یا اندر برج هبوط ماه بود یا ماه اندر هبوط آن
ستاره بود آن مرد را چیزی گم شده باشد یا بگریخته بود
و بطلب آن چیز رود اگر خالی السیر بود خداوند مسئله بطلب

معاش رود و باز بنگر آن کوکب که ماه بوی پیوندد یا صاحب
طالع بوی پیوندد بدان که پیش آن ستاره بود اگر خداوند آن
برج بدان برج بنگرد از تثلیث یا از تسدیس آن مرد که خداوند
مسئله بود بسوی مردی رود ستوده و خلق را دوست دارد اگر
خداوند آن برج بدان برج از تربیع نگرد یا از مقابله آن مرد
اندران شهر دشمن روی بود و ناستوده بود و دیگر آن ستاره
که ماه بوی پیوندد اگر اندر وتد بود آن مرد که مسافر همی سوی
وی رود مردی بود معروف اگر اندر شرف بود مردی بود با جاه
بسیار یا رئیس بود یا سلطان اگر اندر شرف بود و لیکن اندر
برج زایل بود و آن برج منقلب بود آن مرد سلطان بوده باشد
و معزول شده دیگر بنگر اگر در برج نهم ستاره سعد بود حال
مسافر نیک بود اندران شهر که همی قصد آنجا دارد مرو را بدان
شهر کار بهتر بود چون اندرین شهر که همی باشد باز اگر اندر طالع
سعد بود و اندر برج نهم نحس بود مسافر را حال هم بدین شهر بهتر
بود که همی باشد و سفرش نیک نبود اگر سعد اندر وسط السماء بود
و اندر نهم نحس نبود مرو را اندر کار تجارت و بازرگانی نیکو بود
و بود که پیش از آن که بدان شهر رسد که همی قصد رفتن دارد اندر

راه کارش ساخته کردد و حاجتش براید و باز گردد طالع حوتی

یافتیم و خداوند
طالع زحل و زحل
اندر برج ششم و
اندران چهار یک
که زحل است و را
چهار یک مایل
خواند دلیل نکند بر سفر باز نگاه کردیم بخداوند خانهٔ سفر عطارد
یافتیم و عطارد اندر برج دوازدهم آن چهار یک نیز مایل
خواند هم دلیل نکند بر سفر باز نگاه کردیم بخداوند ساعت
آفتاب یافتیم وی نیز اندر چهار یک مایلست دلیل نکند بر
سفر و زهره اندر طالعست و وی کوکب سبک روست و کوکب
سبک رو اندر طالع سفر کند و ماه را اندر چهار یک زایل
یافتیم و ماه نیز دلیل سفر کند باز نگاه کردیم باتصال ماه و
زهره که ایشان هر دو همی دلالت دارند بر سفر یافتیم اتصال
ماه و زهره بمریخ و مریخ راجع اندر خانهٔ سفر دلیل کند
که این سفر نتواند کردن اگر بکند زیانشان رسد اندر راه

بسبب

بسبب دزدان ازیراکه مریخ دلیل دزد بود و برنهم دلیل راه بود

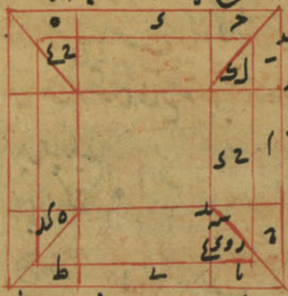

نشان طالع اسد
یافتیم و خداوند
آفتاب و آفتاب
اندر چهار یک
زایل برج هشتم
دلیل کند بر سفر و نگاه کردیم بخانهٔ سفر مریخ یافتیم و مریخ اندر بخداوند ه
بیت المال اندر چهار یک زایل وی دلیل نکند و نگاه کردیم
بماه و ماه نیز اندر چهار یک زایلست وی نیز دلیل سفر نکند
و نگاه کردیم بخداوند ساعت مشتری را یافتیم اندر وسط السما
بچهار درجه و درجهٔ وسط السما هشت چنین گوییم که مشتری
نیز اندر ربع زایلست ازیراکه اگر مشتری را درجهٔ پیش از درجهٔ
بودی اندر ربع مایل بودی چون کمترست زایل بود دلیل نکند نگاه
کردیم تا کی رود یافتیم ماه را انصراف از مشتری و متصل بمریخ
اندر برج دوم از طالع دلیل کند که چون ماه بوسط السما آید
و بمریخ پیوندد از مشتری خداوند هشتم سفر کند و ازانکه مریخ
نزدیکست برج طالع دلیل کند که این سفرش نزدیک بود

اکر مریخ اندر برجی بودی که از طالع دور بودی سفرش دور بودی
وازانکه مریخ راجعست دلیل کند که ازین سفر زود باز آید
بی حاجت بر آمدن طالع عقرب یافتیم وزهره اندر طالع بود

زمین چهاریک
زایل دلیل کند
بر سفر وخداوند
طالع را اندر
وسط السما یافتیم
وزایل از درجه وسط السما دلیل کند بر حال سفر وماه اندر
چهاریکیست که دلیل مقام کند لیکن ازانکه ماه منصرفست از دلیل
زحل وزحل اندر چهاریک زایل دلیل کند بر سفر بس کاه کردیم
تا حال او چون بود اندر سفر ازانکه مشتری اندر برج هفتمست
وماه اندران برج شرفست وماه همی بشرف خویش رود
دلیل کند که این سفر نیک بود وحاجتهاش بر آید وازانکه
خداوند طالع اندر برج دهم است اندر خانه آفتاب
دلیل کند که این خداوند مسئله سلطانیست وازانکه مشتری
خداوند خانه فرزندانست واندر برج هفتمست وپیوستست

ببرج دلیل کند که خداوند مسئله همی سفر بشهری کند که فرزندانش آنجا اند
وفرزندرا عروسی خواهد خواستن یا سور کردن فرزند همی رود والله اعلم

باب چون کسی پرسد از غایب که کی آید بنکر بخداوند طالع و
بماه واین هر دو کوکب را دلیل کیر یا اگر چنین پرسد که فرزندم غایب
است بنکر تا کی آید بنکر بخداوند برج پنجم وبماه اگر چنین پرسد که شوهرم
غایبست کی آید بنکر بخداوند برج هفتم وبماه اگر از برادر پرسد بخداوند
برج سوم نکر وبماه هم برین قیاس همی کیر از هر که پرسد آنگاه بنکر
تا ازان دو دلیل کدام کوکب بود دیکر بطالع ورا دلیل کیر چون
دلیل را شناختی بنکر اگر آن دلیل اندر طالع بود یا بوسط السما
بکوی نزدیک آمدنش اگر بآخر برج نهم بود یا بآخر برج دوازدهم
وراجع بود که بطالع خواهد آمدن یا بوسط السما خواهد آمدن
بکوی که بیاید اگر دلیل برین خانها بوند که یاد کردیم بنکر اگر ستارها
بوند که آن ستاره اندر طالع بود یا بوسط السما بکوی که
بیاید اگر دلیل بخداوند خانه اش بوند دو خداوند خانه اش
اندر طالع بود یا بوسط السما یا برج یازدهم غایب بیاید
اگر دلیل غایب اندر هفتم بود یا اندر چهارم بود غایب هنوز
اندران شهر بود وبیرون نیامده بود اگر دلیل ستاره بود

که اندر هفتم بود غایب برفتن اندر بود و بسوی آن شهر باز شهری
دیگر دلیل آمدن نبود اگر دلیل ستاره بوند که اندر چهارم
بود یا ستاره ساقط بوند دلیل بر آمدن بود غایب را
اگر خود هر دو دلیل را که یاد کردیم ساقط بوند از طالع با
بکوکب ساقط اتصال دارند دلیل آمدن بود اگر دلیل راجع
و اندر برج دوم بود از طالع و بحال حجب طالع خواهد آمدن
غایب اندر آن بود و چون ان طالع آید بیاید اگر دلیل اندر
برج یازدهم بود و بحال حجب بوسط السما خواهد آمدن غایب را
نا آمدن بود و چون بوسط السما آید آن کوکب بیاید چون
خواهی تا بدانی که غایب کی آید بدلیل باید دید آن ستاره
که اتصال دارد کی بوند آن وقت که شوند دلیل آمدن
بود دیگر بنگر خداوند ساعت و ماه از این دو کوکب هر کدام که
اندر چهار یک زایل بود بیشتر از وی تا درجه طالع یا از وی بیشتر تا
بدان کوکب که با وی اتصال دارد تا چند درجه بود درجه را
ساعتی بکر و هر بیست و چهار درجه را شبانروزی کن چون
این مدت بگذرد غایب بیاید و این آنگه بود که خداوند ساعت
دلیل بود باز چون دلیل ماه بود و اندرین دو چهار یک

زایل بود بیشتر از درجه طالع تا درجه ماه یا بیشتر از درجه ماه تا
درجه آن ستاره که با وی اتصال دارد بدان وقت بیاید
که بدو بوند و هر سیزده درجه را یک شبانروز حکم کن چون
این مدت بگذرد دلیل آمدن غایب بود و دیگر آمدن غایب
آنست که بنگری بدلیل چنانکه یاد کردیم چون دلیل اشناختی
بنگری تا آن دلیل کی آید بوتد طالع یا بوتد خداوند طالع بدان
وقت دلیل آمدن غایب بود اگر از وتد دور بود بنگر تا بوسط السما
کی آید یا ببرج چهارم کی آید یا دلیل بوتد خداوند خانه اش
کی آید بدان وقت دلیل آمدن غایب بود و اوتاد طالع معروف
دانستن وی بنگر و اوتاد خداوند طالع آن بود که دلیل با صاحب اوتاد
طالع بوی بوند از تربیع و مقابله آنرا اوتاد طالع خوانند

باب چون پرسند که غایب بیمارست یا تندرست

بنگر بدلیل غایب چنانکه یاد کردیم اگر ساقط بود و اندر برج
هبوط بود یا بزیر شعاع آفتاب بود یا راجع بود بگوی که غایب را
حال بدست و بیمارست اگر منحوس بود درست بود حکم بیماری
غایب باز اگر دلیل مستقیم بود یا پیوسته بود بسعد یا اندر مزاج
خویش بود و مزاجه آن بود که کوکب اندر خانه خویش بود

یا اندر شرف یا اندر حد خویش یا اندر مثلثه خویش یا وجه خویش
و هر کوکب را دلیل قوت بود چون اندر آن جایها بود والله اعلم
باب چون پرسند که غایب زنده است یا مرده بنگر بدلیل
غایب اگر بیابی دلیل را بزیر زمین و خداوند برج هشتم بوی ناظر
دلیل کند بر مرگ غایب چون ماه منحوس بود اگر دلیل بر زیر زمین
نبود بنگر دلیل را اگر اندر احتراق و ماه پیوسته بود بنحس
یا بخداوند هشتم بگوی که مرده است اگر دلیل اندر احتراق بود
یا زیر شعاع شمس بود و نحس نیز بوی بنگرد یا خداوند هشتم
بوی بنگرد و ماه منحوس بود دلیل مرگ بود باز اگر دلیل اندر
زیر شعاع آفتاب بود یا بزیر زمین بود و سعدی بوی بنگرد یا
ماه منحوس بود دلیل کند که بیمار بود و سخت که امید ندارد بوی
و باز بگوشود اگر دلیل اندر هبوط بود یا اندر هشتم بود یا منحوس بود
بخداوند هشتم و ماه بکوکبی پیوندد که بزیر زمین بود دلیل مرگ بود
اگر ماه اندر هبوط بود و اتصال دارد بنحس و دلیل غایب
اندر هشتم منحوس بود یا بزیر شعاع شمس بود و نظاره بنحس
غایب مرده بود اگر دلیل ساقط بود و منحوس بود بخداوند
هشتم و ماه نیز بزیر زمین بود و اتصال ندارد بکوکبی که

زیر

زیر زمین بود غایب مرده اگر ماه زیر زمین بود و بکوکبی
پیوندد که زیر زمین بود دلیل اندر احتراق بود یا اندر هشتم
منحوس بود دلیل کند که غایب بیمار بود ولیکن زنده بود و بهتر
شود والله اعلم باب چون کسی پرسد از عملی که از سلطان
خواهد طلب کردن که یابد یا نی بنگر بخداوند طالع و بخداوند
وسط السما اگر با یکدیگر اتصالی دارند و ماه مسعود بود آن عمل
که از سلطان طلب کند بیابد اگر تثلیث و تسدیس بود باسانی
یابد اگر اتصال از تربیع و مقابله بود بدشواری یابد اگر خداوند
وسط السما بخداوند طالع پیوندد بهتر بود و حاجت باسانی
برآید اگر دلیلها در برج منقلب بود و طالع برج منقلب بود آن
حاجت بدشواری برآید و چون برآید پایدار نبود و باز تباه شود
چون خداوند طالع را با خداوند وسط السما اتصال بود
ولیکن هر دو از طالع ساقط بوند آن حاجت برنیاید اگر خداوند
ناظر بود بطالع لیکن خداوند وسط السما را نه بیند آن حاجت
برنیاید اگر خداوند طالع را با خداوند وسط السما اتصال
بود لیکن برج طالع و برج وسط السما منقلب بود و ماه منحوس
بود آن حاجت برنیاید اگر برآید باز تباه شود اگر

خداوند طالع اندر وتد بود و خداوند وسط السما ساقط بود
حاجت بر نیاید مگر که ماه با خداوند خانهٔ خویش می‌بود
یا ماه را اتصال بسعد بود و آن سعد از طالع ساقط نبود
اگر صاحب وسط السما مر صاحب طالع را نه بیند حاجت بر نیاید
مگر که جمع النور بود یا نقل النور بود و اگر نور دیگری نقل کند
یا جمع کند اندر وتد بود اگر خداوند طالع با خداوند وسط السما
اتصال بود لیکن ماه منحوس بود یا خداوند برج عاقبت بخانهٔ
خویش ناظر نبود ضعفی اندر آید بدان حاجت و بعضی بیاید و بعضی
مراد بر نیاید مثال طالع قوس یافتیم و خداوند وی مشتری

و مشتری ساقط
از طالع پس
نگاه کردیم تا کرا
شهادت بیشتر است
اندرین طالع شهادت
بیشتر عطارد را
یافتیم ایرا که عطارد هم خداوند ساعت است و هم خداوند
طالعست و هم بدرنده نور ماهست و هم اندر وتد السماست

وهم خداوند سهم السعاده است پس عطارد را دلیل طالع
گرفتیم و از انکه عطارد اندر برج وسط السماست و منقلبست
دلیل کند که خداوند مسئله سلطانست و زانکه ماه با عطارد
اندر برج منقلب اند و خداوند طالع ساقط است دلیل کند که خداوند
مسئله معزولست از سلطانی و باز دیگرباره همی عمل طلب کند پس
نگاه کردیم تا این حاجت بر آید مرو را یا نی برج عاقبت حمل یافتیم
برج منقلب و ماه اندر وی و زهره را خداوند وسط السما یافتیم و
زهره و عطارد و ماه همی بمریخ پیوندند و مریخ اندر برج راست
دلیل کند این کار نزدیک آید بر آمدن و باز تباه شود والله اعلم

طالع قوس یافتیم
و دلیل مشتری یافتیم
ایرا که هم خداوند
طالعست و هم
خداوند حد طالعست
وهم خداوند سهم السعاده است و هم خداوند ساعت و هم
اندر وتد است و زانکه اندر خانهٔ عطارد است دلیل کند که
این مرد بیست دانا و متکلم و با ادب پس نگاه کردیم که حاجتش را

از سلطان یابی یافتیم خداوند وسط السما عطارد و اندر شرف
خویش ولیکن عطارد همی زحل بوند و زحل ساقط است و ماه
نیز اندر برج زایل است دلیل کند بر نا آمدن حاجت و زانکه مشتری
قوی حالست دلیل کند که از پس سه سال سلطان گردد و خداوند
مسئله اگر مشتری بستنره آید بخانه سلطان برج وسط السما
انگاه دلیل کند مشتری بر یافتن سلطانی یا قرب عمل و دولت والله اعلم

نگاه کردیم بخداوند
طالع زهره یافتیم
زهره اندر برج
نهم زایل وند پس
نگاه بماه کردیم
ماه را نیز اندر برج زایل یافتیم و اندر مسئله سلطان چون دلیل
اندر برج زایل بود ضعیف بود دلالتش پس بخداوند شرف طالع
نگاه کردیم یافتیم زحل را خداوند شرف طالع و خداوند طالع
هم وی خداوند سهم السعاده هم وی اندر وتد وسط السما است
دلیل گرفتیم پس زحل را اندرین طالع پیدا گشت که ضمیر از جستن
سلطانی است پس نگاه کردیم تا برآید حاجت وی یا نی پس

خداوند وسط السما ماه را یافتیم و ماه خانه خویش را نبیند
و برج طالع و برج عاقبت منقلب یافتیم و خداوند طالع زایل
دلیل کند بر نا آمدن حاجت والله اعلم بالحقیقه طالع حوت

یافتیم بده درجه
و زهره اندوی
بنه درجه و زهره را
خداوند شرف
طالع یافتیم و
منصرف از مشتری دلیل طالع زهره یافتیم از انکه هم خداوند
شرف طالعست هم اندر طالع و درجه طالع بنور روشن است
و از انکه دلیل طالع را منصرف یافتیم از مشتری دلیل کند که ضمیر
از سلطانست و زانکه زهره اندر شرفست دلیل کند که خداوند
ضمیر مردی شریف است و ستوده و نیکو حال و با قدر و جاه
ولیکن از انکه مریخ خداوند مالست و راجعست دلیل کند که بر او مالش کنده
شده بود و زیان رسیده بود و زانکه مریخ اندر برج بندگانست
دلیل کند که زیانش بسبب بندگان آمده است که غلامانش بگریخته اند و
مال برده پس باز نگاه کردیم تا این حاجتش از سلطان برآید یا نه

خداوند وسط السما راهم اندر خانهٔ خویش یافتم و ماه اندر برج
عاقبت منصرف از مشتری که خداوند وسط السماست و متصل بزهره
که دلیل خداوند ضمیرست دلیل کند بر بر آمدن حاجت بسبب یاری مردان
و از آنکه مشتری اندر وسط السماست و خداوند برج عاقبت و وسط السماست
و ناظرست برج عاقبت را دلیل کند بر پایداری عمل و یافتن جاه و
مرتبت لیکن از آنکه خداوند مال شرا جهت یاری دار نبود در مال
و را و الله اعلم **باب القول فی امر البیع** چون کسی پرسد که چیزی
خواهم خریدن شاید خریدن یا نی اگر بخرم سود کنم یا زیان بنگر
بماه اگر ماه را از بر زمین یابی و مسعود بود و زاید النور بود
یا زاید الحساب و شمالی و صاعد بود و اتصال ندارد بکوکبی که اندر
زمین بود و یا اندر برج زایل آن چیز که بخرد ازوی سود کند
و نیک بود خریدن آن چیز باز اگر ماه بزیر زمین بود و منحوس بود
و ناقص النور یا ناقص الحساب و جنوبی و هابط بود و یا اتصال دارد
بکوکبی که اندر برج زایل بود دلیل کند که آن چیز که بخرد زیان کند
و پشیمان شود بخریدن آن چیز و نیز بنگر بدان کوکب که اندر
برج وسط السما بود اگر این ستاره نبود بنگر بخداوند وسط السما که
دلیل آن چیز که بخواهد خریدن وی بود اگر آن کوکب که دلیل بود

برج زایل خواهد رفتن یا نحسی خواهد پیوستن یا جای هبوط یا برج وبال
خواهد رفتن آن چیز نباید خریدن اگر بخرد زیان کند باز اگر
دلیل برج شرف خواهد رفتن یا از برج زایل ببرج وتد خواهد رفتن
یا بکوکب سعد اتصال خواهد کردن آن چیز که بخرد سود بسیار کند
باب البرج الحادی عشر و ما فیه من المسائل چون کسی پرسد که امیدی
دارم بر آید یا نه و یا اگر گوید که چیست امید تو بنگر بخداوند طالع
و بماه اگر اتصال دارند با خداوند برج یازدهم از طالع یا با خداوند
برج یازدهم طالع خواهد پیوستن آن امید بر آید دیگر اندر برج
یازدهم ستاره سعد بود و خداوند طالع را یا ماه را با این سعد
اتصال بود آن امید بر آید اگر اتصالشان از تسدیس و تثلیث
بود بآسانی بر آید اگر اتصال از تربیع بود یا مقابله بدشواری بر آید
امید بکراند میان ایشان قبول بود که آنگه آسان گردد از پس
دشواری باز اگر این دلیلها را با یکدیگر اتصال نبود یا اندر برج
یازدهم کوکب نبود یا دلیلها راجع بوند یا بزیر شعاع آفتاب
این همه دلیل کند که امید خداوند مسئله بر نیاید **باب** چون
کسی پرسد که مرا دوستی است که من و را دوست دارم یا او مرا
نزدیک گردد یا نی بنگر بخداوند طالع و بماه و بخداوند برج یازدهم

اگر ایشان را با یکدیگر اتصال بود از شش و ثلیث دلیل کند که
ایشان را با یکدیگر آشتی بود و مراد بر آید از دوست اگر اتصال
ایشان بیکدیگر از تربیع بود یا از مقابله دیدار ایشان بود و یکجای
لیکن میان ایشان عتاب بود و نزدیکی نبود و حاجت بر نیاید
پرسنده را از وی والله اعلم **باب البرج الثانی عشر و ما فیه من المسائل**
چون کسی را سلطان بزندان کند و خواهی تا بدانی که باز داشته
از زندان بیرون آید طالع بنه بدان وقت که ورا باز دارند
اگر آن وقت خبر نداری طالع بنه بدان وقت که بپرسند از تو
که بیرون آید یا نه و بنگر اگر ماه اندر برج منقلب بود زود رهایی یابد
از زندان مگر که ماه اندر سرطان بود که چون ماه بسرطان بود
دیر بماند لیکن حالش نیکو بود بزندان اندر اگر ماه بجدی بود هم
دلیل دیر ماندنش بود بزندان از آنکه خانه زحل است دلیل کند
که خواجه گونه بسر باز دارد مرورا چون ماه بدلو بود دلیل کند
که سخت دیر ماند بباز داشته اندر و مردی بد جنب بود مر ورا
چون ماه بأسد بود دلیل کند که مردی سلطان یا مردی شریف
باز داشته بود مر ورا چون ماه اندر برجهای ثابت یابی
دلیل دیر ماندن بود و ماه اندر برجهای دو جسدین بود دلیل

کند

کند که چون بیرون آید بار دیگر باز داشته شود و نه سخت دیر
باز داشته و نه نیز زود بیرون آید آنگاه بنگر ماه را اتصال
بکدام ستاره است اگر ماه را اتصال بمشتری بود دلیل کند بر
زود رهایی یافتن اگر بزهره بود همچنین دلیل کند بر زودی رهایی
یافتن و شادمانه شدن اگر ماه بعطارد بود دلیل کند که حال
وی اندر زندان نیک بود و زود رهایی یابد اگر ماه بزحل بود
یا بمریخ دلیل کند که باز داشته را حال بد بود اندر زندان و رنج
بود و بیشی دیر ماند اندر زندان و چون ماه جنوبی و هابط یابی
دلیل زود رهایی یافتن بود اگر ماه شمالی و صاعد بود دلیل بر
ماندنش بود و شمالی و صاعد آنگاه بود که چون ماه از درجه
راس اندر گذرد تا نود درجه شمالی صاعد بود باز چون ماه
از درجه ذنب اندر گذرد جنوبی هابط گردد تا نود درجه اندر
اگر ماه و سعد بوند و لیکن خداوند طالع را اندر آینده یا سیاه
بزیر شعاع آفتاب و زحل اندر رابع بود از طالع دلیل کند
که باز داشته زود رهایی یابد از زندان لیکن چون رهایی یابد
زود بمیرد اگر مریخ یابی در برج چهارم از طالع دلیل کند که زود
بیرون آید از زندان چون بیرون آید کشته شود یا بیماری

ضعیف بود وسش اگر خداوند طالع از درجهٔ احتراق گذشته بود
وهمچنین نحس بود اندر برج چهارم از طالع دلیل کند بر زود
بیرون آمدن لیکن بیمار شود از پس بیرون آمدن چون ماه را
اتصال بسعد بود و نحس بود اندر اوتاد طالع و خداوند طالع
بزیر شعاع آفتاب بود دلیل کند بر بیرون آمدن لیکن بیمار شود
از آن پس اگر خداوند از درجهٔ احتراق درگذشته بود سقیم بود
از بیماری و سلامت یابد زود و اگر از درجهٔ احتراق اندر گذشته
بود و بخواهد سوختن دلیل مرگ بود مر بازداشته را از پس رهایی
یافتن زود اگر ماه با عطارد منحوس بود دلیل کند بر رهایی یافتن
از زندان اگر ماه با مشتری بود و عطارد با نحس بود دلیل
کند که زود بیرون آید لیکن شدت و عداوت و عذاب دیده
بود از زندان اگر ماه اندر برجهای زایل بود دلیل کند
بر زودی بیرون آمدن و برجهای زایل از درجهٔ وسط السماء
تا درجهٔ مغرب و از درجهٔ وتد الارض تا درجهٔ طالع اگر ماه
منصرف بود از نحس و متصل بود بسعد دلیل کند که بازداشته بگریزد
از زندان اگر ماه منصرف بود از سعد و متصل بود بنحس دلیل
کند که ضعیف دل بود بازداشته و نتواند بگریختن اگر ماه بنحسی

بوند و چون از آن نحس اندر گذرد ماه بسعد پیوندد دلیل
کند که بازداشته بیرون آید از پس آنکه نومید شده باشد
اگر ماه بسعد پیوندد و چون از و اندر گذرد ماه بنحسی پیوندد
بازداشته زود بیرون آید لیکن چون بیرون آید شدت
و غم بیش آید وی را بنگر بطالع و بخداوند طالع اگر بسعد پیوندد
دلیل کند بر نیکویی حالش و زودی بیرون آمدن اگر بنحس
پیوندد طالع یا خداوند طالع دلیل کند بر دشواری حالش
و دیر ماندنش پس اگر ماه یا خداوند طالع بنحسی پیوندد و آن
نحس بزیر شعاع آفتاب بود دلیل کند که آن نحوست و شدت
از بازداشته زود بگذرد زیرا که نحس چون بزیر شعاع بود
توانش نبود و چون خداوند خانهٔ ماه ناظر بود بماه دلیل کند
که بازداشته را حال نیکو بود اندر زندان و چون نحسی اندر
وتد الارض بود و ماه با آن نحس بود بمقارنه دلیل کند که
بازداشته بمیرد اندر زندان باب چون خواهی
تا بدانی که بازداشته کی بیرون آید از زندان بنگر بخداوند
طالع و بماه اگر هر دو اندر چهار یک زایل بوند و نیکوکی بوند
که اندر چهار یک زایل بود دلیل بود بر بیرون آمدن بود بنگر

تا کدام روز بود و اتصالشان بدان روز بیرون آید و دیگر
بنگر بماه و بخداوند طالع هر کدام که ازین دو برج دوازدهم بود
یا اندر برج ششم بود یا اندر وتد الارض بود و آن کوکب دلیل
بود بر هلاک هر گاه که دلیل ازان برج بیرون آید یا هم اندر آن
برج بود دلیل نحسی بود و آن نحس اندر چهار کنجهای زایل
بود دلیل بیرون آمدن بود به آن روز باز اگر دلیل طالع ستاره
بود که اندر چهار کنجهای زایل بود دلیل دیر ماندن بود در زندان
والله اعلم **باب** چون کسی را نامه آمده باشد خواهی تا بدانی
که اندران نامه چه نوشته اند و از بر که آمده است پس اگر نامه بجواب
بود طالع بنه و بنگر بماه اگر ماه اندر وتد یا بود یا ماه را انفصال
و انصراف [illegible] بود یا مقابله دلیل کند که اندران نامه کاری
بزرگست و سخنی مهم است و بنگر تا ماه از کدام ستاره منصرفست
اگر ماه از سعد منصرف بود و آن سعد اندر برج شرف بود آن
نامه از سلطان بود یا از مردی بزرگ آمده بود و اگر ماه از نحس
منصرف بود از کسی بی مقدار آمده بود و اگر ماه منصرف از آفتاب
بود از سلطان آمده بود و آن نامه اگر از عطارد منصرف بود نامه
از دبیری یا شاعری آمده بود و اگر ماه با عطارد اندر خانه خویش

بوند یا اندر طالع بوند اندران نامه حدیث سلامت بود و نیکوئی
حال و صلاح کار و بنگر بماه و عطارد که دلیل نامه و خبرانید
ستاره بود بهشت و ازین دو کدام که اندر وتد بود یا ناظر بود
بطالع دلیل آن نامه بود و آنگاه بنگر بدلیل اگر اندر برج دوم بود
از خانه خویش اندران نامه حدیث مال بود و اگر اندر برج سیوم بود
از طالع یا سوم از خانه خویش اندران نامه حدیث بود از دوستی
یا از برادری و اندران نامه حدیث سفر بود و حدیث دوستان
و برادران اگر دلیل اندر برج چهارم بود یا اندر برج چهارم از
خانه خویش اندران نامه حدیث [illegible] بود و زمین و خانه
و نامه از کسی آمده بود که بسال بزرگتر از وی بود و اگر دلیل اندر
برج پنجم بود از طالع یا از خانه خویش آن نامه از فرزند آمده بود
یا از کسی بود از جای فرزند باشد و اندران نامه حدیث شادی بود
و حدیث عطا دادن اگر دلیل اندر برج ششم بود و نامه از بنده
آمده بود و اگر دلیل اندر برج منحوس بود و نامه از بیماری بود یا اندران
نامه حدیث بیماری بود و اگر دلیل اندر برج هفتم بود و نامه از زن
بود و سوی شوی یا از شوی بسوی زن اندران نامه حدیث زنان
بود و اگر دلیل اندر برج هشتم بود یا هشتم از طالع اندر نامه حدیث

براث بود یا سخن مال هلاک شده بود اگر دلیل اندر نهم بود نامه
از دوستان بود و اندر نامه پند بود و سخن دین بود و حدیث
سفر بود اگر دلیل اندر دهم بود نامه از بزرگی بود یا از پدر بود
و اندر نامه سخن کردن کشن بود و سخن سلطان بود اگر دلیل اندر یازدهم
بود نامه از دوستی بود با جاه و قدر و اندر نامه سخنی بود که بدو
شاد گردد یا امیدی بود و اندر ان نامه اگر دلیل اندر برج دوازدهم
بود نامه از بنده بود یا از دشمن یا اندر ان نامه سخن از دشمنی بود
و غم خوردن و بنگر بدان ستاره که ماه از وی منصرفست و آن
ستاره که ماه با وی متصلست اگر این هر دو ستاره یکدیگر را نگرند
از تثلیث یا از تسدیس آن نامه از دوستی آمده باشد و اندر وی
سخنان نیکو بود و حدیث آرزومندی بود اگر از تربیع نگرند اندر ان
نامه سخنان آمیخته بود نیک و بد و عتاب کردن بود و اندر ان نامه
اگر از مقابله نگرند اندر ان نامه سخنی بود از معنی خصومت و داوری
کردن و همواره بنگر بماه و عطارد اگر منحوس بوند اندر ان
نامه سخنی بود که چون بخوانند غمناک شوند اگر ماه با عطارد
مسعود بوند اندر ان نامه سخنان نیکو بود که بدان شاد گردد
گردد دلش طالع سرطان بنهم و خداوند وی ماه و منصرف

از آفتاب و متصل بمشتری دلیل کند که نامه از مردی بود بسلطان
و بسوی مردی بود بازاری زیرا که مشتری ضعیف است بزیر

شعاع آفتاب
اگر مشتری قوی
حال بودی گفتمی
که نامه بسوی مردی
شریفست و از آنکه
ماه دلیل است و اندر خانه امید است و اندر خانه دوستانست
دلیل کند که نامه از دوستی است بسوی دوستی و اندر آن امید
و طمع است که همی دارد و از آنکه مشتری ضعیف است دلیل
کند که این مردی که نامه بسوی وی آمده است توانائی آن ندارد که
امید وی را وفا کند و از آنکه ماه منصرفست از آفتاب و متصل است
بمشتری دلیل کند که هر دو را یک جای دیدار افتد زیرا که هر دو
در یک برج اند و از آنکه عطارد در برج منحوس است و مشتری
همی سوزد و طالع برج منقلب است دلیل کند بر آن که حاجت او
آسان بر نیاید از یکدیگر باب چون کسی پرسد از خبری
که راستست یا دروغ طالع بنگر و بنگر طالع برج منقلب بود یا جابجای سر

بود یا ماه با طالع منحوس بود خبر دروغ بود اگر ماه از عطارد بود
منصرف بود و عطارد منحوس یا راجع بود خبر دروغ بود اگر
ماه بنحسی بوند و آن نحس خداوند خانهٔ ماه بود خبر دروغ بود
اگر ماه بسعدی بوند و آن سعد راجع بود یا ساقط بود از طالع
یا اندر هبوط بود خبر دروغ بود اگر طالع برج ثابت بود یا ذو جسدین
و ماه بخداوند خانه‌اش بوند خبر راست بود اگر طالع ثابت
بود یا ذو جسدین و ماه بسعد بوند و آن سعد ناظر بود بطالع
خبر راست بود اگر ماه بستاره بوند که اندر طالع بود یا اندر
وسط السما بود یا بجای حادی عشر بود و آن ستاره سعد بود
و راجع نبود خبر راست بود و آن خبر مشهور گردد و پیدا آید و
از آن قبل منفعت یابد اگر ماه بستاره بوند که اندر برج هشتم
بود از طالع آن خبر تکی درستی دارد و لیکن باز تباه شود و پیدا
نیاید اگر ماه بستاره بوند که ساقط بود از طالع یا اندر وتد الارض
بود آن خبر هیچ اثر نکند و ظاهر نشود والله اعلم اگر ماه اندر برج
معوج الطلوع بود و طالع نیز برج معوج الطلوع بود خبر دروغ بود
والله اعلم اگر پرسند از خبری ناخوش که درست هست
یعنی بیماری یا غایبی یا مرگ غایبی بنگر اگر خداوند طالع اندر برج جای

ساقط بود از طالع و منحوس بود و ماه نیز منحوس بود خبر بیماری
درست بود یا زیانی رسیده یا شکستی بود اگر خداوند طالع اندر
احتراق بود و ماه اندر هشتم بود و منحوس بود یا پیوسته بود ماه
با خداوند هشتم خبر مرگ درست بود والله اعلم

باب

احکام موالید از قول ابو معشر اول نگاه باید کردن مر طالع
مولود را تا پرورش یابد یا نی چون دانستی که پرورش خواهد یافتن
بنگر تا زندگانی را زیاید یا نی و مر شناختن پرورش بطالع بنگرند
و خداوند طالع و بماه اگر اندر طالع نحس بود و خداوند طالع
نیز نحس بود و ماه ساقط بود آن مولود پرورش نیابد مگر که سعد
بنگرد بطالع که بشکند مر آن نحوست را دیگر بنگر بار باب مثلثات
طالع اگر همه ایشان زاد در وتد باشند یا زایل وتد و ناظر بوند بیکدیگر و راجع
نبوند و زیر شعاع آفتاب نبود مولود پرورش یابد اگر خداوند
مثلثات طالع نحس اندر وتد بود یا مایل وتد و قوی حال بود و خداوند
مثلثهٔ دوم ضعیف بود یا ساقط بود دلیل کند که مولود را سه یک
عمرش اول نیکو بود و با سعادت بود و پس از آن حالش تباه شود اگر
خداوند مثلثهٔ طالع نخستین ضعیف بود یا ساقط بود و دوم قوی
حال و اندر وتد بود یا بمایل وتد بود مولود را اول عمر

حال میانه بود باز حالش بوقت جوانی نیکو بود اگر ارباب مثلثات طالع
هر سه ضعیف حال بوند و خداوند طالع ساقط بود یا منحوس بود و ماه نیز
ساقط بود مولود پرورش نیابد مگر سعدی اندر اوتاد طالع بود اگر
اندک مایه عمر یابد چون خواهی تا بدانی حال سعادت مولود اگر مولود
روزی بود بنگر ارباب مثلثات آن برج که آفتاب اندر وی بود و
اگر مولود شبی بود بنگر ارباب مثلثات آن برج که ماه اندر وی بود
اگر بیابی هر سه کوکب را که ارباب مثلثات بوند اندر وتد یا مایل وتد
مولود را بهمه عمر بسعادة بود اگر هر سه ساقط بوند حال مولود بهمه عمر
میانه بود باز اگر ارباب مثلثات نیرین را چنانکه صفت کردیم اول
ضعیف حال بود و دوم و سوم قوی حال بوند اندر وتد بوند یا مایل
وتد بوند مولود را اول عمر حال میانه بود باز از آن پس بسعادة بود
دیگر بنگر درجه طالع اگر درجه طالع مظلمه بود یا دخانیه بود یا عمیه بود
دلیل بود که مولود را اول عمر حال میانه بود و بدتر آنکه بود که
نحس ناظر بود بدرجه طالع باز اگر درجه طالع نیره بود یا مضیئه و سعدی
بوی یا طالع بجه سعد بود دلیل بود بنیکوئی پرورش یافتن مولود
و سعادت حالش باول عمر و دیگر سعادت مولود دانست که طالع
بدرجهٔ آخر برج نبود ایرا که آنجا حد نحس است و طالع بدرجهٔ اول بود

قوی تر بود دلالتش و دیگر که طالع برج منقلب نبود و برج معوج نبود
ایرا که این برجها دلیل نحوست کنند و دیگر چنان باید که صاحب طالع
راجع نبود و ساقط نبود و اندر هبوط نبود و اندر وبال نبود و
زیر شعاع آفتاب نبود و مغربی نبود چه این همه دلیل شدت حال
مولود بود و دیگر دلیل سعادت مولود آن بود که خداوند طالع
اندر وتد بود و اندر مزاجه خویش بود یعنی که اندر خانه خویش بود
یا اندر شرف خویش بود یا اندر حد خویش بود یا اندر مثلثه خویش
بود و یکی از نیرین ناظر بود بطالع این همه دلیلها بود بر سلامت حال
مولود و بهر طالعی را که ماه اندر وتد بود یا اندر مایل وتد بود و
ناظر بود و خداوند خانه اش بوی دلیل بود بنیکوئی حال مولود
و نیکوئی حال مادر و پدرش و خداوند طالع را اتصال بود با صاحب
سالش یا صاحب ثانی عشر دلیل کند که مولود بیمارناک بود و چون
خداوند طالع اندر برج ششم منحوس بود و ماه نیز منحوس بود مولود
به تهمت افتد یا کار بندگان کند اگر خداوند طالع اندر برج دوازدهم
بود و ماه نیز ساقط بود یا منحوس بود دلیل کند که مولود اسیر افتد
بدست دشمن یا بزندان افتد و روزگار دراز بماند و چون ماه
اندر برج ششم بود یا دوازدهم و منحوس بود مولود بیمارناک بود

یا ضعیف بود بتن و مادرش را حب بود اگر آفتاب ساقط بود اندر
طالع مولود روزی بد مولود روزی با حب بود اگر آفتاب اندر
طالع ستاره‌ای بود که اندر وسط السما بود خداوند طالع شغل
سلطان یابد و نزد سلطان ورا جاه بود اگر آن ستاره که
اندر وسط السما بود کدخداوند طالع بود مولود را سلطان را
حاجت بود و سلطان هم ورا طلب کند و بنوازد اگر خداوند
طالع اندر طالع بود مولود کریم طبع بود و نیکو خو بود اگر خداوند
طالع اندر برج دوم بود از طالع مولود مسرف بود و هلاک کننده
مالش بود اگر اندر برج مقبول بود مولود فراخ روزی بود و
حریص بود و بر زیدن مال اگر صاحب طالع اندر برج سوم بود
مولود را دو برادر بود اگر اندر برج مقبول بود و برادران
دوستدار بوند اگر مقبول نبود از برادران جفا بیند و بنوبت
او فتد اگر خداوند برج سوم کدخداوند طالع بود از تثلیث و
تسدیس مولود را با برادران موافقت بود اگر پیوستن ایشان
از تربیع بود یا از مقابله مولود را با برادران عداوت بود
اگر خداوند طالع اندر چهارم باشد مولود از روی مادر و پدر
بزرگوار بود و نیکویی یابد از مادر و پدر و لیکن از سلطان نبود

برج رسد که اگر خداوند وسط السما بوی ناظر بود از تثلیث یا از تسدیس
اگر خداوند طالع اندر برج پنجم بود مولود را چشم بفرزند روشن
بود و فرزندان و فرزندان فرزندانش را ببیند و دوستانش بسیار بوند
اگر اندرین خانه منحوس بود حکم برخلاف این بود اگر خداوند طالع
اندر برج ششم بود مولود رنجور بود و بخشکی ستوران بیش کند
یا خدمت مخلوقان کند اندرین خانه منحوس بود مولود به بند افتد
اگر اندر برج هفتم بود مولود را خصومت بسیار پیش آید و بود که داوری
خو بود و لیکن متابع بود مر زنان و انباران خویش را اگر خداوند
طالع اندر هشتم بود مولود ضعیف دل بود اگر اندر آن منحوس بود که کوته
زندگانی بود اگر اندر نهم بود و مسعود بود خداوند دین بود و عالم بود
و اگر مشتری بوی بنگرد مولود فقیه گردد و اگر عطارد بنگرد مردی
دبیر بود یا شاعر یا خواب گزار اگر اندر برج نهم منحوس باشد مولود
بی دین بود و مرگش اندر غربت بود اگر زحل اندر برج نهم بود
مولود ناپارسا بود اگر خداوند طالع اندر دهم بود مولود را
عمل سلطان بود اگر اندرین جای مقبول بود کارش بزرگ گردد اگر
منحوس بود کار سلطان کند لیکن بسی فایده اش نبود از آن کار
اگر اندر برج یازدهم بود مولود نیکو خو بود و بسیار دوست بود اگر

مقبول بود نیک بخت بود اگر اندر برج دوازدهم بود مولود بیمار آید
و بسیار دشمن بود اگر اندر آن جای مقبول بود و با اتصال دارد بنیکی
که اندر وتد بود مولود بر دشمنان پیروز بود اگر اندر آن جای نحس
بود دشمنان روی وی زرد کردند باب القول فی بیت المال
اگر صاحب ثانی اتصال کند بخداوند طالع مولود فراخ روزی بود
و آسان روزی بود اگر صاحب طالع بخداوند برج دوم اتصال
دارد مولود رنجور بود اگر خداوند برج دوم از برج دهم بود
بخداوند طالع مولود مال از کار سلطان جمع کند و اگر صاحب ثانی
از برج هفتم بود بخداوند طالع مولود مال از سبب انباز گرد کند
و از سبب زنان اگر خداوند برج دوم اندر تحت الارض بخداوند
طالع بود مولود مال از سبب پدر و پدر زن بود و از سبب زمین و ضیاع
اگر خداوند برج دوم مر خداوند طالع را چند مولود نیکو روزی
بود مگر که خداوند برج دوم اندر وتد بود که آنگاه دلیل کند که
مولود فراخ روزی بود اگر صاحب ثانی اندر زایل وتد بود مولود را
حال و مالش میانه بود اگر صاحب ثانی اندر زایل وتد بود مولود
تنگ روزی بود اگر صاحب طالع یا صاحب ثانی مشتری اتصال
دارند و مشتری نیکو حال بود مولود توانگر بود اگر صاحب ثانی

با سهم السعاده اندر خانه زحل بود مولود مال از سبب بناها و چوبها
گرد کند و از سبب خاک و آب اگر برج دوم از طالع خانه زحل بود
همین حکم بود اگر این که گفتیم اندر برج مشتری بود مال از روی
علم گرد کند یا از روی عملهای سلطان اگر سهم السعاده با صاحب ثانی
اندر طالع بود و برج مال خانه مریخ بود مولود مال از خریدن و
فروختن سلاح گرد کند یا از کار آتش اگر این برج خانه آفتاب
بود مالش از سبب سلطان بود اگر خانه زهره بود مالش از بازرگانی
گرد شود یا عطاری یا مطربی خاصه چون زهره اندر برجهای
با آواز بود و آنکه این دلالت کند اگر این برجها خانه عطارد بود
مال از سبب قلم و نقاشی و کتابت و عملهای باریک گرد کند یا از سبب
ستورها اگر ماه اندرین برجهای چهارپایان بود مال از خریدن
گرد کند یا از خرید و فروخت ستوران اگر صاحب برج دوم اندر
طالع بود مولود روزی مند بود و حاجتهاش آسان برآید و اگر
مقبول بود توانگر بود صاحب برج دوم چون در خانه خویش
بود معاش مولود از کار دستوده بود اگر با صاحب طالع دیدار دارد
مولود توانگر بود صاحب برج دوم چون در سوم بود مولود را از
سبب برادران کار میانه بود و برادران بمال او طمع کنند و از ایشان

زیان رسد مرا و را اگر صاحب ثانی اندر وتد الارض بود مولود
از مادر و پدر نیکوئی و مادر و پدرش را از مال وی فایده بود اگر
صاحب ثانی اندر برج پنجم بود مولود را از فرزند نیکوئی بود و
فرزندش را نزد سلطان جاه و مرتبت بود اگر صاحب ثانی اندر
برج ششم و قبول بود از بیع و شری ستور و بنده روزی مند بود
اگر اندرین جا مقبول نبود مولود کار دون ورزد اگر صاحب ثانی
اندر برج هفتم باشد مولود را مال از خصومت فراز آید یا از سبب
انبازان اگر صاحب ثانی اندر هشتم بود و مقبول بود مولود را از میراث
روزی بود اگر صاحب ثانی اندر برج نهم بود سفر کردن به از شهر
خویش بود و مال از سفرها فراز آید اگر صاحب ثانی اندر دهم بود
مولود را از سلطان روزی بود اگر اندر یازدهم بود مولود را از
تجارت روزی بود اگر اندر دوازدهم بود مولود را معاش از
کار بد بود و از کار زشت بود باب القول فی ترک الاخوة
اگر اندر برج سوم نحس بود دلیل کند که مولود را برادر نبود اگر
بود زندگانی نیابد اگر اندر برج سوم مولود سعد بود دلیل کند
که برادران خواهران بسیار بوند اگر نحسی ناظر بود برج سوم
از تربیع یا مقابله دلیل کند بر پراگندگی خواهر و برادرش اگر یکی را

اگر مقبول نبود مولود را باک
بود و محروم بود صح

از نحسی ناظر بود برج سوم یا ماه اندر برج سوم بود و مقبول بود دلیل
کند بر بسیاری برادر و خواهرش اگر صاحب ثالث اندر زیر شعاع
آفتاب بود دلیل کند که مولود را برادر و خواهر بسیار بوند اگر
صاحب ثالث کوکب سعد بود و اندر طالع بود مولود را از برادران
نیکوی بود اگر صاحب ثالث اندر طالع بود مولود را برادر بسیار
بود اگر صاحب ثالث کوکب نحس بود و اندر طالع بود مولود از
برادران جفا بیند اگر صاحب ثالث اندر برج دوم بود مولود را از
برادران روزی نبود و برادران بر مال وی ستم کنند اگر صاحب
ثالث اندر برج ثالث بود مولود را برادران مهربان بوند و ناصح
بوند بر وی اگر صاحب ثالث اندر رابع بود برادران بر مولود ستم کنند
از قبل میراث اگر صاحب ثالث اندر برج پنجم بود برادران بر وی مهربان
بوند و لیکن بسیار سفر بوند اگر صاحب ثالث اندر ششم بود مولود را
برادران دشمن بوند و بر وی حسد کنند اگر صاحب ثالث اندر برج هفتم
بود برادران بر وی خیانت کنند و زن مولود نا ایمن بود از
برادرانش اگر صاحب ثالث اندر برج هشتم بود مولود را ستم کنند برادران صح
از قبل میراث اگر صاحب ثالث اندر برج نهم بود برادران مولود
بغربت افتند اگر صاحب ثالث اندر وسط السما بود برادران مولود

پیش از مولود هلاک شوند و بیکدیگر بیرون آیند اگر اندر برج یازدهم
بود برادران مولود بزرگوار بوند و پارسا بوند و مهربان بوند
بر مولود اگر اندر برج دوازدهم بود مولود را برادران دشمن بوند
و از سبب ایشان بسلطان افتد والله اعلم باب الاول
فی بیت الآبا اگر طالع مولود دیر و زبود بنگر برج چهارم و بآفتاب
و بخداوند برج چهارم اگر آفتاب خداوند برج چهارم بود یا خداوند
شرف آن برج بود یا خداوند مثلثه آن برج بود آفتاب دلیل بود
بر حال پدر مولود اگر آفتاب را شهادت نبود اندر برج چهارم
چنانکه یاد کردیم بنگر بخداوند برج چهارم و بدان کوکب که اندر
برج چهارم بود که دلیل آن هر دو بود بر حال پدر مولود اگر مولود شبی بود
بنگر بزحل اگر زحل را شهادت یابی اندر برج چهارم وی دلیل بود
پدر مولود را اگر زحل را اندر وی شهادت نبود بنگر بخداوند
برج چهارم و آن کوکب که اندر برج چهارم بود که ایشان دلیل
پدر مولود بوند اگر دلیل پدر اندر چهارم برج بود یا با اتصال
دارد بکوکبی که اندر برج شرف بود دلیل کند که پدر مولود بزرگوار
بود و بزرگ زاده اگر دلیل پدر مولود اندر خانه خویش بود مولود
از حسبی بود و از خانه دان معروف بود و مشهور بود اندر میان خلق

اگر دلیل پدر مولود اندر وتد بود یا مایل وتد بود و مسعود بود حال
پدر مولود نیکو بود و روز بروز حالش نیکوتر بهتر شود اگر دلیل مولود ساقط
بود از طالع یا اندر هبوط بود یا راجع بود یا بزیر شعاع آفتاب بود
مولود را پدرش بد حال بود و درویش بود و کوتاه زندگانی بود اگر
ماه دلیل زهره را منحوس یابی دلیل کند که حال مادر مولود بد بود اگر
آفتاب و زحل را ضعیف یابد و منحوس دلیل کند بر میانه بودن حال پدر
مولود اگر اندر برج چهارم نحس بود و برج چهارم ماده بود حال
مادر مولود بد بود و زندگانی او کوته بود اگر برج چهارم نر بود و اندر
وی نحس بود حال پدر مولود میانه بود و عمرش کوته بود مگر که سعدی
ناظر بود بوی که دلیل کند که حال پدر مولود باز خوب شود از پس شدت
بسیار اگر صاحب رابع برج رابع را نه بیند و صاحب برج آفتاب
مر آفتاب را نه بیند و صاحب سهم پدران مر سهم را دلیل بود که مولود را
نسبت از حلال نبود و پدرش نامعروف بود اگر صاحب رابع اندر
طالع بود مولود را معاش نیکو بود و پدر را با او موافقت بود اگر
صاحب رابع اندر طالع بیت المال بود مولود بر مادر و پدرش
مبارک بود و از مال مولود فائده یابند اگر صاحب رابع اندر برج

سیوم بود پدر مولود را از برادران شدن بسیار رسد و باید پدرش
دشمنائی کنند اگر صاحب رابع اندر رابع بود مولود را از سبب پدر
جاه و مرتبت بود و حال پدر مولود نیکو بود و آن بهتر بود که مسعود
بود اگر صاحب رابع اندر برج پنجم بود مولود را از پدر نیکنامی و شادمانی
بود اگر صاحب رابع اندر برج ششم بود پدر مولود چاکر بود یا بخسد
بود مولود را از سبب پدر سرزنش بود اگر صاحب رابع اندر و منحرف
بود پدرش از نسل معروف بود ولیکن مولود را دوست ندارد و با وی
جفا کند اگر اندر هشتم بود مولود را از پدر بیم هلاکی بود اگر صاحب
رابع سعد بود و اندر هشتم بود مولود را از میراث مادر و پدر روزی
بود اگر صاحب رابع اندر نهم بود پدر مولود کوته زندگانی بود اگر
اندر دهم بود پدر مولود را نزد سلطان مرتبت بود اگر اندر یازدهم
بود حال پدرش بد بوده بود و باز نیکو گردد اگر اندر دوازدهم
بود پدر مولود مجهول بود و از شهر خویش بغربت او فتد والله اعلم بالصواب.

باب التواسع في بيت الولد بنگر برج پنجم اگر اندر وی ستاره بود
سعد و آن سعد قوی حال بود مولود را فرزند بسیار بود و حال
فرزندانش نیکو بود اگر اندر وی ستاره نحس بود مولود را فرزند

بود

نبود اگر بود زندگانی نیابد دیگر بنگر اگر صاحب برج پنجم راجع نبود
و اتصال دارد بکوکب سعد و اندر وتد بود دلیل کند که مولود را
فرزند بسیار بود و حال ایشان نیکو بود اگر خداوند برج پنجم راجع بود
یا اندر هبوط بود یا محترق بود یا اندر حجاب نحس بود مولود را فرزند
نبود مگر که سعدی بنگرد برج پنجم آنگه دلیل کند که فرزند بود مولود را
لیکن نه بسیار دیگر بنگر برج خامس اگر برج آبی بود و اندر نظر سعد بود
مولود را فرزند بسیار بود اگر برج خامس از برجهای عقیم بود مولود را
فرزند نبود خاصه چون زحل اندر طالع بود مولود را از فرزندان روزی
بود مگر که صاحب خامس کوکب نحس بود که آنگه از فرزندان غم بیند اگر
صاحب خامس اندر برج دوم باشد از طالع مولود با رنج بود مر
پدر را بکارها و از مال پدر مولود را روزی بود اگر صاحب خامس
اندر سیوم بود مولود را از فرزندیان رنج و مضرت بود اگر صاحب
خامس اندر خامس بود فرزند مولود مهربان بود و مطیع بود
مر مادر و پدر را اگر صاحب خامس اندر برج ششم بود فرزند مولود
بیمارناک بود اگر اندر هفتم بود فرزند مولود مر مولود را دشمن بود
اگر صاحب خامس اندر هشتم بود مال مولود بر دست فرزندش بود
اگر اندر نهم بود فرزند مولود خداوند دین بود و پارسا بود و نیکی

بستر او فتد اگر اندر دهم بود فرزند مولود بیمارناک بود اگر
اندر یازدهم بود فرزند مولود مبارک بود و مطیع بود مر پدرش را
اگر اندر دوازدهم بود و منحوس بود مولود را فرزند نبود اگر اندر
برج مسعود بود مولود را فرزند دشمن بود. **باب** فی بیت المرض
اگر صاحب برج ششم اندر اوتاد طالع بود یا پیوسته بخداوند طالع
مولود بیمارناک بود اگر صاحب سادس اندر طالع بود بیماری بخود کی
بودش اگر صاحب سادس بوسط السما بود مولود را بیماری بوقت جوانی
بیشتر بود اگر بوتد مغرب بود بیماریش بنیمهٔ آخر از عمر بود اگر صاحب
سادس ساقط بود از طالع بیماری کمتر بود مولود را اگر صاحب سادس
زحل بود و اندر اوتاد طالع بود و ماه را با خداوند طالع را با وی
اتصال بود مولود را بیم زیر و معقد بیماری گران بود اگر صاحب
سادس مریخ بود و ماه و خداوند طالع بوی نحس بود مولود را بیم بود
که اندامی بشکند یا جراحت کند و با آهن یا بسوزد اگر صاحب سادس ستارهٔ
سعد بود بیماری مولود سلیم بود اگر صاحب سادس اندر وجه اول بود
آن برج مولود را بیماری اندر سر بود یا بر و سینه اگر صاحب سادس
در وجه میانه بود مولود را بیماری اندر شکم بود اگر صاحب سادس
اندر وجه سوم بود از برج بیماری مولود اندر پایها بود اگر صاحب سادس

اگر بوتد الارض بود
بیماریش آخر عمر بود
صح

اندر برج دوم از طالع بود مولود را مال از تجارت بندگان و
ستوران بود اگر صاحب سادس اندر برج سوم بود برادر مولود
دیوانه باشد یا بیمارناک بود اگر اندر چهارم بود پدر مولود حرمت
حقیر کس گشود اگر اندر پنجم بود فرزند مولود ناقص بود و کودنه بود
اگر صاحب سادس اندر سادس بود مولود تن درست بود اگر اندر
هفتم بود مولود با مردمان ناآیننده بود اگر اندر هشتم بود مولود
تن درست بود مگر که خداوند طالع را با وی پیوند بود که آنگه مولود را
بیماری بود اگر اندر نهم بود مولود را اندر سفر بیماری بسیار بود
اگر اندر دهم بود مولود را از سلطان مضرت رسد اگر اندر یازدهم
بود مولود را دوست دشمن بود اگر اندر دوازدهم بود مولود را
دشمنان بسیار بوند. **باب** الفوایح فی بیت النسا اگر اتصال صاحب
سابع و صاحب طالع اگر با یکدیگر اتصال دارند و صاحب سابع
اندر وتد بود یا اندر خانهٔ خویش بود یا اندر شرف خویش یا اندر
حد خویش یا اندر مثلثهٔ خویش دلیل کند که مولود را از زنان روزی
بود اگر دیدار ایشان از تسدیس بود یا از تثلیث با یکدیگر موافقت
بودشان اگر دیدار ایشان از تربیع بود گاه سازواری بود و گاه
ناسازواری اگر اندر مقابله یکدیگر بوند همواره با یکدیگر بجنگ بوند

اگر صاحب سابع زحل بود و اندر حد زحل بود و اندر وتد مغرب بود
یا وتد الارض بود مولود را زن سال یافته بود اگر صاحب سابع
زهره بود یا عطارد و اندر حد سعد بود و زیر زمین بود یا اندر
برج پنجم بود از طالع زن مولود جوان بود و خرد بود اگر صاحب
سابع اندر تثلیث یا تسدیس نحس بود زن مولود نازاینده بود
اگر صاحب سابع اندر حد سعد بود و اندر نظر سعد بود یا اندر
مقابله خداوند طالع ستاره سعد بود مولود را از زنان دولت
بود اگر آن سعد خداوند وسط السما بود زن مولود مهتر زاده بود
اگر آن سعد خداوند برج یازدهم بود زن مولود مبارک بود اگر
آن سعد خداوند برج نهم بود زن مولود غریب بود اگر آن سعد صاحب
ثالث بود یا صاحب رابع بود زن مولود هم از خویشاوندان وی بود
اگر آن سعد صاحب خامس بود زن مولود کسی بود که او را جای
فرزند شاید اگر آن سعد صاحب سادس باشد زن مولود بنده بود
یا بنده زاده بود اگر آن سعد صاحب سابع بود زن مولود هم از
قوم وی بود اگر آن سعد صاحب ثامن بود مولود را از وی بیم دارو
دادن بود و هلاک کردن اگر آن سعد صاحب ثامن نحس بود زن
مولود مولود را دشمن دارد اگر آن سعد صاحب ثانی بود زن مولود

بار دیگر بود مولود را اگر آن سعد راجع بود یا اندر هبوط بود یا زیر
شعاع آفتاب بود زن مولود ضعیف بود و ناتوان اگر اندر برج
هفتم بود و نحس بود یا اندر مقابله طالع کوکب نحس بود زن مولود
زشت خوی بود و ناسازگاری بکر بود اندر میانه ایشان مگر که سعدی
ناظر بود بدان نحس که بشکند مر فساد را اگر صاحب سابع اندر طالع
بود مولود بر زنان عاشق سزاواری و نیکوی یابد اگر صاحب سابع
اندر برج دوم بود مولود را مال از سبب زنان هلاک شود و دوستش
بمیرد پیش از وی اگر صاحب سابع اندر سوم بود برادر مولود اندر
زن مولود طمع کند و با وی دشمنی کند اگر اندر برج چهارم بود مولود
از اهل بیت خویش زن کند اگر اندر برج پنجم بود مولود را از زن خرد
بود و از وی دوستداری مهربانی یابد اگر اندر ششم بود مولود را
زن دیوانه بود یا بنده یا بیمارناک بود اگر صاحب سابع اندر سابع
بود زن مولود از طبقت مولود بود و هم کفوی بود اگر اندر هشتم
بود مولود از زن میراث یابد اگر اندر نهم بود زنی غریب کند
اگر اندر دهم بود زن مولود سلطان بود اگر اندر یازدهم بود
با مولود نعمت بود و مبارک و مهربان بود اگر اندر دوازدهم بود
زن مولود دیگر حسب بود و موافقت کمتر بود میانشان باب

القول فی بیت المواریث اگر صاحب ثامن اندر طالع بود دیدار
دارد با خداوند طالع دلیل که مولود را عمر کوته بود و اگر با یکدیگر نظر
اتصال بود ولیکن صاحب ثامن اندر طالع و صاحب طالع اندر احتراق
بود مولود را عمر کوته بود و اگر صاحب ثامن اندر برج دوم بود از طالع
مولود را از میراث روزی بود و اگر صاحب ثامن اندر برج سوم
از طالع بود مولود را برادری بود و برادر عیب دار و اگر اندر
برج چهارم بود مولود خواسته کسی دون کند اگر اندر پنجم بود فرزند
مولود به غربت میرد یا خود بر وی بنوند اگر اندر ششم مولود را از
بنده و ستور دولت نبود اگر اندر هفتم بود مولود را از زن میراث
باید ولیکن مرگ آن زن در غربت بود و اگر صاحب ثامن اندر ثامن بود
مولود تن درست بود ولیکن بیم بودش از مرگ مفاجات اگر اندر نهم
بود مرگ مولود اندر غربت بود و با فرزند دشمنی کند اگر اندر دهم بود
و سعود بود مولود گنج فروش بود اگر اندر دهم بود و منحوس بود مولود
کورگن بود و از سلطان بیم بود مولود را اگر اندر یازدهم بود
مولود را از دوستی روزی بود و اگر اندر دوازدهم بود مولود اندر
دست دشمن کشته شود و بر دست مردمان دون هلاک گردد ب
القول فی بیت السفر اگر صاحب تاسع را با صاحب طالع دیدار

بود مولود بسیار سفر بود و اگر صاحب طالع اندر آن اتصال ناظر
بود بطالع مولود از سفر باز آید بشهر خویش اگر صاحب طالع ناظر نبود
بطالع مولود اندر غربت بماند و باز نتواند آمدن اگر صاحب طالع
از وتد اتصال کند بصاحب تاسع مولود را سفر دور نبود و سفرش
بسیار نبود اگر صاحب طالع از برج زایل اتصال کند بصاحب تاسع
مولود را سفر دور بود و دراز بود و سفرش اگر صاحب تاسع کوکب
سعد بود و یا اندر نهم برج سوم کوکب سعد بود مولود را اندر سفر
بود و اگر اندرین برجها کوکب نحس بود مولود را از سفرها روزی نبود
و شدت یابد از سفر اگر صاحب تاسع اندر طالع بود مولود پاک دین بود
و بسیار سفر رود و اگر اندر برج نهم نحس بود مولود پارسا بود و دانا
بود و اگر اندر برج نهم نحس بود مولود ناپارسا بود و ایمان و نفسش
ضعیف بود و اگر صاحب تاسع اندر برج دوم بود مولود را مال از سفر
بود و سفر بسازوار بود و اگر صاحب نهم اندر برج سوم بود مولود
زن برادر بزنی کند و سفر بسیار کند اگر صاحب تاسع اندر برج
پنجم بود مولود را اندر غربت فرزندان آیند اگر اندر برج ششم بود
مولود را از ستور و بنده روزی بود ولیکن بیمار شود اگر اندر هفتم
بود مولود زن غریب زن کند و لیکن پارسا بود و اگر اندر هشتم بود

مولود حریص بود بمال و زر بود اگر صاحب تاسع اندر تاسع بود
مولود را سفر بسیار بود اگر اندر دهم بود پیشه مولود کاری بود
چون معلمی و مقری گری اگر صاحب تاسع منحوس بود و اندر برج دهم مولود را
پیشه خربندگی بود یا پیکی و جاسوسی و برادر مولود و زن مولود را ترسا
کند اگر صاحب تاسع اندر یازدهم بود مولود را دوستی با اهل دیانت
بود و از ایشان نیکوئی یابد اگر اندر دوازدهم بود دشمنان مولود
مردمان غریب بوند

باب القول فی نعت العمل و السلطان

اگر صاحب طالع و صاحب وسط السما یکی بوند مولود خدمت سلطان طلب کند
و معاش از آنجا بود اگر صاحب وسط السما و صاحب طالع متفق بوند مولود را
سلطان طلب کند و مولود از عمل سلطان مالی یابد اگر بوقت
اتصالشان صاحب طالع اندر وتد بود و صاحب عاشر اندر برج
زایل بود مولود خدمت کسی فرومایه کند اگر هر دو کوکب ساقط بوند مولود
را فایده نبود از آن کار که همی کند اگر صاحب طالع اندر برج دوم بود
و صاحب عاشر اندر برج دوازدهم بود مولود را عمل زندان بان بود
اگر صاحب طالع اتصال کند با آفتاب و آفتاب اندر وتد بود مولود
خدمت سلطان بزرگ کند اگر صاحب عاشر اندر شرف بود و با صاحب
طالع اتصال دارد مولود خدمت مردی بزرگ کند اگر اندر خانه دهم

ستاره

ستاره سعد بود یا خداوند خانه دهم مستقیم بود و بجای خود بود
که ناظر بود ببرج دهم مولود را بسیار نیکو بود و فراز آمدن مال
از آن عمل که بکند اگر اندر برج دهم کوکب نحس بود و آن نحس را
اندر آن برج نحوست بود یا خداوند برج دهم راجع بود یا ساقط بود
یا اندر هبوط بود یا محترق بود مولود پیشه کاری حقیر بود و کم فایده بود
اگر صاحب عاشر اندر طالع بود و قوی حال بود مولود فراخ روزی بود
و عملش فراخ روزی بود اگر صاحب عاشر اندر طالع منحوس بود یا
راجع بود یا محترق بود یا اندر هبوط بود مولود را از آن عمل که کند فایده
نبود اگر صاحب عاشر اندر برج آتشی بود مولود را بکارهای که آتش بود
اگر اندر برج خاکی بود کار خاک بود یا خرید و فروخت چیزهای نباتی بود
اگر اندر برج بادی بود کار مولود را بازرگانی بود اگر اندر برج
آبی بود کار مولود کارهای آبی بود اگر صاحب عاشر عطارد بود و
اندر برج بادی بود مولود را صناعت دبیری بود اگر عطارد اندر
آتشی بود صناعت از کارهای آتش بود چون زرگری و نقاشی و درم اگر
صاحب عاشر مشتری بود و اندر برج بادی بود صناعت مولود بازرگانی
بود اگر مشتری اندر طالع بود یا اندر وسط السما بود مولود را معاش

عمل سلطان بود

از عمل سلطان بود اگر صاحب عاشر زحل بود و اندر برج خاکی بود
صناعت مولود کشاورزی بود اگر زحل اندر برج آبی بود صناعت مولود
جرم‌گری بود و کار زی کردن بود اگر زحل اندر برج آتشی بود صناعت
مولود آهنگری بود اگر زحل اندر برج بادی بود صناعت مولود بافندگی
بود اگر صاحب عاشر مریخ بود صناعت مولود سراجی بود یا دیارگری یا
رابضی یا غازی اگر صاحب اندر برج دهم بود از طالع مولود را کار از
عمل سلطان بود اگر اندر برج سوم بود مولود را برادر نبود و اگر بود اندر
سفر هلاک شود اگر صاحب عاشر در برج چهارم بود از طالع مولود معروف
و مشهور بود و از سلطان بیم زیان شی بود و اگر اندر پنجم بود فرزند
مولود بیمارناک بود از سلطان حذر باید کردن اگر اندر ششم بود مولود را
مال اندکی بود و نیز نخاسی بود یا خربندگی اگر اندر هفتم بود مولود زنکواره
بود و با نسب بود اگر اندر هشتم بود مولود را از میراث روزی بود اگر
اندر نهم بود مولود اندر شهر بزرگی یابد و سخن وری اگر اندر خانهٔ خویش بود
مولود در اکار سلطان سازوار بود و نیکویی یابد از سلطان اگر اندر
یازدهم بود مولود را دوستان و مردمان بزرگوار بود و از ایشان
نیکویی یابد اگر اندر دوازدهم بوده مولود در اکار رشکاری دون بود و

از سلطان بروی تهمت رسد و مالش اندک بود والله اعلم **باب**
القول فی بیت الرجا اگر صاحب طالع را با صاحب یازدهم دیدار بود
مولود را دوستان بسیار بود اگر اتصال ایشان از تثلیث بود یا از
تسدیس مولود را از دوستان فایده بود و دوستی پایدار بود اگر
اتصال ایشان از مقابله یا تربیع بود مولود را از دوستان فایده بود
اما پایدار نبود اگر صاحب طالع اندر وتد بود و صاحب یازدهم ساقط
بود دوستی مولود با مردمان فرومایه بود اگر صاحب طالع ساقط بود
و صاحب یازدهم اندر وتد بود مولود را دوستی با بزرگان بود اگر صاحب
طالع اندر برج ثابت بود و صاحب یازدهم اندر برج منقلب عهد مولود
اندر دوستی استوار بود و دوستانش بی‌عهد بوند اگر صاحب طالع اندر
برج منقلب بود و صاحب یازدهم اندر ثابت یا ذوجسدین دوستان مولود
وفادار بوند و مولود بی‌وفا و بی‌عهد اگر صاحب یازدهم اندر طالع بود
مولود نیکبخت بود و امیدهاش آسان برآید و دوستانش موافق بوند اگر
صاحب یازدهم اندر برج دوم باشد از طالع مولود را مال از تکاثر
بود و مسکن مالش پای ندارد اگر صاحب یازدهم اندر برج سوم بود مولود
از دوستان روزی مند بود اگر اندر چهارم بود مولود از پدر و
مادر روزی مند بود اگر اندر پنجم بود فرزندان مولود نیکوکار بوند.

اگر اندر ششم بود مولود را مرادها دشوار بر آید و دوستیش با آفتاب
بود اگر اندر هفتم بود زن مولود بزرگوار باشد و بزرگ زاده و نیکوخو
نیکو حال اگر اندر هشتم بود مولود معروف بود از کاری نکاری کند
اگر اندر نهم بود مولود سفر بسیار کند و سیاحت و [illegible] بود اگر اندر وسط السما
بود مولود را از سلطان حاجتها بر آید و نواخت یابد از سلطان اگر
اندر خانه خویش بود مولود با نعمت بسیار بود و با دوستان بسیار
اگر اندر دوازدهم بود مولود را دوستان اندک بوند و دشمن بسیار
و مالش اندک بود و در دل خلق روزی نبودش باب الاول
فی بیت الاعدا اگر صاحب برج دوازدهم از طالع دیدار دارد با صاحب
طالع و طالع مقبول بود مولود در بخود بود لیکن روزی نبود اگر صاحب
طالع اندر وتد بود و صاحب دوازدهم ساقط مولود را بود دشمن ظفر بود
اگر صاحب طالع ساقط بود و صاحب دوازدهم اندر وتد بود دشمن را
ظفر بود بر مولود اگر هر دو اندر وتد بوند و یا هر دو ساقط بوند بنگر
از [illegible] دو کوکب کدام مقبول بود اگر صاحب طالع مقبول بود
ظفر مولود را بود اگر صاحب برج دوازدهم مقبول بود ظفر دشمن را
بود و بنگر اگر صاحب ثانی عشر را از طالع ساقط بود مولود را از دشمن
کزند برسد اگر صاحب دوازدهم با خداوند طالع از تثلیث یا تسدیس

دیدار دارد مولود را از آن دشمن گزند نبود اگر صاحب برج دوازدهم
اندر وسط السما باشد مولود را دشمنانش سلطان بوند اگر اندر
نهم بود دشمنانش مردمان غریب بوند اگر اندر برج ششم بود دشمنانش
بندگان بوند و مردمان دون اگر اندر برج سوم بود دشمنانش
برادران بوند و خویشان اگر اندر چهارم بود دشمنانش مادر و پدر
بوند و استاد و مردمان بسیار سال اگر اندر پنجم بود دشمنانش فرزندان
بوند و کودکان و شاگردان اگر اندر برج هفتم بود دشمنانش زنان
و کسهای زن و انبازان بوند اگر صاحب برج دوازدهم زحل بود
دشمنانش پیران بوند اگر مشتری بود دشمنانش دانشمندان بوند و
مردمان بزرگوار اگر مریخ بود دشمنانش خداوندان سلاح بوند
یا قصابان یا طباخان یا آهنگران اگر آفتاب بود دشمنانش
سلطانیان بوند اگر زهره بود دشمنانش زنان بوند یا بازرگانان
یا عطاران یا [illegible] زنان اگر عطارد بود دشمنانش دبیران بوند
یا شاعران یا منجمان بوند و اگر قمر بود دشمنانش [illegible] بوند و
[illegible] و جاسوسان اگر صاحب ثانی عشر اندر طالع بود مولود را
بسیار دشمن بود اگر اندر برج دوم بود مولود بد حال بود و مال
از جای دون و کار حقیر دارد اگر اندر سوم بود مولود را برادرانش

دشمن بوند اگر اندر چهارم بود مولود با پدر و مادر داوری کند
بسیار اگر اندر پنجم بود مولود را فرزند نزاید و دوست ندارد اگر اندر
ششم بود مولود را از ستور و برده روزی نبود اگر اندر هفتم بود
مولود را از زنان روزی نبود و با ایشان بسیار عداوت کند اگر
اندر هشتم بود مولود را حال میانه بود و با برادر دشمنی کند اگر اندر
نهم بود مولود را سفر سازوار نبود و اعتقادش در دین سست بود اگر
اندر دهم بود مولود را از سلطان فایده نبود اگر اندر یازدهم بود
مولود را از دوستان نیکوی نبود و از دوستان جفا بیند اگر اندر
خانه خویش بود مولود از بد دشمن ایمن بود **باب** گرانی و
ارزانی نرخها زحل را دلیل گرانی طعام دارند و مشتری را دلیل ارزانی
بنگر اندر طالع سال و طالعهای اجتماع و استقبال هر مهی اگر زحل
قوی حال بود و مشتری ضعیف دلیل کند بر گرانی و بلندی نرخ اگر
مشتری قوی حال باشد و زحل ضعیف دلیل کند بر ارزانی و پستی
نرخ خاصه نرخ طعام و بنگر بخداوند طالع و بماه هر کدام که اندر
وتد بود یا ناظر بود بطالع وی دلیل بود بنگر اگر دلیل در طالع بود
یا اندر وتد وسط السما بود یا اندر برج یازدهم بود از طالع

وزاید بود بحساب دلیل کند بر زیادت نرخ اگر دلیل طالع اندر
جایهایی بود که یاد کردیم لیکن ناقص بود دلیل کند که نرخ بر یکسان
بود اگر دلیل اندرین جایها بود که یاد کردیم و ناقص بود و انفصال
دارد بکوکبی ناقص یا بکوکبی اتصال دارد که اندر جایهای زایل بود
دلیل کند بر نقصان نرخ و کمی بها اگر دلیل اندر برج زایل بود
ناقص دلیل کند بر نقصان نرخ خاصه چون اتصال دارد بکوکبی
که اندر برج زایل یا ناقص بود اگر دلیل طالع زحل بود و
زحل زاید بود یا صاعد بود دلیل کند بر بلندی نرخها خاصه چون
با ذنب بود دلیل قحط و تنگی کند اگر زحل اندر طالع بود یا اندر
وسط السما و زاید بود یا صاعد دلیل کند بر گرانی نرخها خاصه
اگر عطارد با زحل بود و اندر طالع بدتر بود اگر خداوند طالع
بود یا دلیل طالع زحل بود یا اندر وسط السما یا بحادی عشر و
زاید بود یا صاعد بود دلیل گرانی طعام کند و بدتر آنگاه بود
که مشتری بوی ننگرد چون زحل اندر برجهای ثابت یا منقلب بود
دلیل گرانی طعام کند مگر مشتری بوی ناظر بود که بشکند مگر که
و را زحل اندر برجهای ذوجسدین ضعیف تر بود دلیل نکند بر گرانی
مگر برج قوس اندر دلیل کند بر گرانی طعام ایرا که اوج زحل اندر

قوس است و چون زحل نحوس بود و مشتری بی بنگرد دلیل نکند
بر گرانی زیرا که مشتری دلالت زحل را بشکند چون مشتری را
دلیل یابی اندر طالع و قوی حال بود و از نحس پاک بود دلیل
کند بر ارزانی نرخها چون دلیل طالع را با ماه را اتصال بود با کوکبی
که اندر طالع بود یا اندر وسط السما بود و آن کوکب زاید بود دلیل
کند بر زیادت نرخ اگر آن ستاره که دلیل بوی پیوندد اندر وتد
مغرب بود یا وتد الارض بود دلیل کند که نرخ همچنان بود
اگر دلیل با کوکبی اتصال کند که در برجها زایل بود دلیل کند بر فرود
آمدن نرخ چون ماه اندر طالع اجتماع از آفتاب باز گردد و بر زحل
پیوندد و زحل صاعد بود دلیل کند بر گرانی طعام اگر دلیل کوکبی
اندر برج شرف بود دلیل بر قیمتی نرخ بود یا اتصال دارد بکوکبی
که اندر شرف بود و اگر دلیل اندر برج هبوط بود یا اتصال دارد
بکوکبی که اندر هبوط بود دلیل بود بر فرود آمدن نرخ اگر
دلیل اندر برج خاکی بود دلالتش بر چیزها بود که از خاک زاید
اگر دلیل اندر برج آتشی بود دلالتش بر گوهرها بود که با آتش
بگدازند اگر دلیل اندر برج هوائی بود دلالتش بر جانوران بود
و بر هوا اگر دلیل اندر برج آبی بود دلالتش بر چیزهای آبی بود.

باب معرفت باران و نم چون خواهی که بدانی که باران آید یا نه
بنگر بطالع سال و بطالعهای اجتماع و استقبال بهر ماهی
اگر زهره را اندر طالع سال مغربی یابی زیر شعاع یا با ماه یا با عطارد
اندر برج باران بود دلیل کند که اندر آن بهار باران بسیار
آید باز اگر زهره مشرقی بود و ماه با عطارد اندر برج خشک بود دلیل
کند که اندر آن بهار باران اندک بود و باد انها اندر پس خزان آید.
بفصل زمستان و برجهای باران سرطان است و عقرب و حوت و آخر
دلو و اول حمل و آخر جدی برجهای خاکی را و قوس را و نیمه آخر حمل را
برجهای خشک دارند و برجهای باد میزان معتدل دارند بجز برج دلو
و از ستارگان ماه و زهره را کوکب تر دارند و عطارد را دلیل
باد دارند مگر که عطارد اندر برج باران بود یا پیوسته بود بکوکبی
تر که آنگه وی نیز دلیل باران بود و مریخ و شمس و زحل را دلیل خشکی
دارند مگر که زحل راجع بود یا اندر برج تر بود که آنگاه وی نیز
دلالت باران کند و مشتری نیز دلیلست بر صافی هوا اگر که وی نیز
اندر برج آبی بود و راجع بود و پیوسته بود بکوکب تر آنگه دلالت
باران کند اما هرگاه که عطارد با زهره مغربی بود و ماه با ایشان
پیوندد از مقابله یا از تربیع و ماه اندر برج نم دلیل باران بود

و آنگاه باران بیشتر بود که زهره با عطارد اندر برج نم بود
و چون ماه اندر طالع اجتماع یا استقبال از آفتاب باز گردد و
بزهره پیوندد یا بزحل یا بعطارد اندر برج نم بوند دلیل کند
که اندران پانزده باران آید و آمدن باران بدان روز بود
که ماه با آن کوکب قران کند یا بمقابله و تربیع وی آید اگر ماه از
آفتاب باز گردد اندر طالع اجتماع یا استقبال و بزهره پیوندد
یا بزحل یا بعطارد و بدان کوکب پیوندد که اندر برج بادی بود
دلیل کند که اندران پانزده باد آید و آمدن باد بدان روز
بود که ماه با آن کوکب که اتصال کرده بود قران کند یا بمقابله
و تربیع وی اندر ماه از آفتاب باز گردد و بمریخ پیوندد یا بزحل
یا بمشتری پیوندد و ایشان اندر برج خشک بوند اندران پانزده
دلیل خشکی کند و صافی هوا اگر که ماه بزحل پیوندد یا پیوسته بود
با عطارد و ایشان اندر برج تر بوند که انگه دلیل کند بر تاریکی
هوا و لیکن باران نبود والله اعلم **باب** معرفت فصل الکتاب
چون ماه از آفتاب باز گردد و بزحل پیوندد یا از زحل باز گردد
و با آفتاب پیوندد تم تاب بود دگر چون ماه از مشتری باز گردد و بعطارد
پیوندد تم تاب بود دیگر چون ماه از مریخ باز گردد و بزهره پیوندد

تم تاب بود دیگر هیچ باران اگر ماه با آن کوکب که ماه بوی پیوندد
اندر برج نم بود آن هیچ باران دلیل آمدن باران بود اگر ماه با آن
کوکب که ماه بوی پیوندد اندر برج بادی بود یا باشد بود دلیل
کند آن هیچ باران دلیل آمدن باد بود و هر گاه که زهره با او بود یا
زحل یا اندر مقابله بود یا اندر تربیع بود و اره و مکن ... هم
دلیل کند باران اگر اندران برج بادی بود دلیل باد بود و عطارد
بر یار زحل همین دلالت کند که یاد کردیم چون زهره با عطارد
یا زحل و ان کند باد ... اندر برج آبی ... باران آید و اندر برج بادی
باد کند **باب** معرفت که ماه و سرما سکر طالع اندر آن سال
و اول سال آنکه بود که نقل آفتاب با اول درجه سرطان آید اگر
اندر طالع زحل و مریخ و مشتری ... اندر برجها آتشی باشد دلیل کند
بر سختی گرما اندر سال ... چون مریخ یا مشتری شرقی بوند که دلالت
کند بر گرمای صعب اگر این سه کوکب علوی که یاد کردیم اگر یکی
اندر برج بادی بوند و کردی ... اندر برج آتشی و مریخ ... همی بود
که دلیل گرما هست بود اگر این سه کوکب اندر برج خاکی بوند و ...
اندر برج خاکی بود و کردی اندر برج آبی بود دلیل کند که ...
سختی خشک بود اگر این سه کوکب کردی اندر برج آتشی بوند یا ...

وگروهی اندر برج آبی بوند یا خاکی بوند دلیل کند که آرام بود یکسر
باران بود و اگر ماهی بود و خشک بود پس چون آفتاب بدلو [illegible]
حدی آنکه طالع اندر اول آفتاب یکی از این سه حمل اول
سال آنکه اندر آید حمل آفتاب شمس درجه قوس آید سرما بود
لیکن سرما بود وقت اندر آید آفتاب بحمل آید اگر این
سه ستاره علوی اندر برجهای آبی بود یا برجهای خاکی دلیل کند
بر بیش سرمای زمستان خاصه چون زحل شرقی بود و زهره و مریخ
شرقی بود و مریخ جنوبی بود که این همه دلیل صعبی زمستان بود و اگر
اگر این سه ستاره علوی اندر برجهای آتشی بوند یا اندر برجهای
بادی بوند یا گروهی اندر برج بادی بوند و گروهی اندر برج آتشی
خاصه که مریخ شرقی بود و زحل جنوبی بود دلیل کند بر گرمی زمستان
و صعبی سرما و [illegible] الصناع و اعمال [illegible] اندر فصل زمستان
اگر زحل از زهره جدا دلیل طالع ماهی اندر وی و طالع بوند یا اندر
وسط السما بوند یا ماه زحل را آفتاب یار گردد و زحل بود
یا بر هر دو دلیل کند که اندر آن ابر و مه و سرما سخت بود و اگر
ماه از آفتاب یار گردد و بر مریخ شود یا مریخ دلیل طالع بود
و اندر طالع بود یا بوسط السما بود و مشرقی دلیل کند بر [illegible]

سرما بارد چون ماه از آفتاب باز گردد و بزحل شود دلیل کند
اندر آن باد و مه و برف سخت گرما باشد و اگر دلیل طالع زحل بود و اندر طالع
بود یا وسط السما یا چون ماه از آفتاب باز گردد و بزحل بود
دلیل کند اندر آن ابر و مه و [illegible] باب معرفت [illegible]
و چون تحویل سال چون هوا پیدا باشد که آن سال اندر آید همی
نظر باید کرد بطالع سال اگر ماه از زحل یا مشتری اندر یکی برج یا
حماله ملکی بود یا اندر ربیع دلیل کند که اندر آن سال [illegible] بود
و باران بود اگر این دو کوکب دیگر را [illegible] شک [illegible]
[illegible] اگر [illegible] و زحل اگر هر دو را اندر حماله بودن اندر
ملک ربیع یا اندر حماله و ربیع [illegible] بود همان دلیل [illegible] بود و باران
بود اگر مریخ اندر [illegible] طالع بود دلیل [illegible] اگر
با زحل یا مشتری یا مریخ اندر حماله بوند یا اندر ربیع همان دلیل
باران کند چون هوائی باشد اگر [illegible] و باران اندر کدام ناحیه بود
بنگر زحل و مریخ [illegible] و کدام بود که دلالت همی کند اندر آن
سال برف و باران که دلیل [illegible] بود اگر اندر برج آتشی بود یا اندر
چهار یک شرقی بود از فلک دلیل کند که آن باران از روی مشرق بود
اگر دلیل اندر برجهای خاکی بود یا اندر چهار یک جنوبی بود از فلک

کتابخانه مجلس شورای ملی

۲۹۰

همه وجوه اندر ناحیه جنوب بود اگر دلیل اندر برج بادی بود
یا اندر چهار یکی مسعود بود همه وجوه اندر ناحیه جنوب بود اگر
دلیل اندر برج آبی بود همه وجوه اندر جانب شمال بود باب
چون خواهی بدانی که اندر کدام ماه بود چون پرسش اندر سال
بنگر تا آفتاب بدان برج که دلیل همه اندر وی است کی آید تا او
بود آغاز همه یا بدان وقت که آفتاب بر سعادت برج آید که دلیل
اندر وی بود دیابد او وقت که آفتاب بمقابله آن برج آید که دلیل
همه اندر وی بود اگر زهره اندر طالع مراجعه بود [illegible] خوشی آید

از آن طرف [illegible] بعون الملک الوهاب
یوم الخمیس عشرون من شهر جمادی الآخر
[illegible] سنه تسع عشر و الف

۳۶

دعا
محرر [illegible] مولانا [illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۲۶۵ [illegible]
[illegible]